

حکومت جهانی نوح (عج)

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی

فهرست مطالب

همه افراد کنجکاو از خود می پرسند ۹

آینده روشن

سیر تکاملی جامعه‌ها ۱۵

هماهنگی با نظام آفرینش ۲۱

واکنشهای اجتماعی ۲۵

الزامها و ضرورت‌های اجتماعی ۳۳

نشانه‌هایی از خود آگاهی مردم جهان ۳۸

تشکیل مجامع جهانی و تنظیم اعلامیه حقوق بشر ۳۸

گفتگو از خلع سلاح عمومی ۴۲

حملة صلح! ۴۳

طرح حکومت اسلامی ۴۵

فطرت و «صلح و عدالت جهانی» ۴۷

عشق به صلح و عدالت ۴۹

انتظار عمومی برای یک مصلح بزرگ ۵۱

مصلح بزرگ در میان اقوام دیگر

- ۵۳ تجلی این برنامه در کتب زرتشتیان
- ۵۴ جلوه گاه این عقیده در کتب هندیان و برهمنیان
- ۵۵ پرتوی در کتب عهد قدیم (تورات و ملحقات آن)
- ۵۶ نشانه‌هایی در کتب عهد جدید (اناجیل و ملحقات آن)
- ۵۷ این عقیده در میان چینیان و مصریان و مانند آنها
- ۵۸ شعاع این فکر در میان غریبها

انقلاب جهانی

- ۶۳ انقلاب یا اصلاحات تدریجی
- ۶۷ انقلاب مادی یا معنوی؟
- ۶۹ انواع حکومتها
- ۷۲ عیوب حکومت دموکراسی

آمادگیهای لازم برای حکومت جهانی

- ۷۹ آمادگیهای عمومی
- ۸۰ ۱- آمادگی فکری و فرهنگی
- ۸۱ ۲- آمادگیهای اجتماعی
- ۸۲ ۳- آمادگیهای تکنولوژی و ارتباطی

انتظار

- ۸۵ مفهوم انتظار
- ۸۶ انتظار در اعماق سرشت آدمی
- ۸۹ فلسفه انتظار

۹۰	داوریهای حساب نشده
۹۳	آثار سازندهٔ انتظار
۹۸	انتظار یعنی آماده باش کامل
۱۰۰	خودسازی فردی
۱۰۲	خودیاریه‌های اجتماعی
۱۰۳	حل نشدن در فساد محیط

مصلح بزرگ جهانی در منابع اسلامی

۱۰۹	صفات رهبر جهانی
۱۱۱	مصلح بزرگ جهانی در آیات قرآن
۱۱۵	استخلاف در زمین
۱۲۷	مصلح جهانی در منابع حدیث اهل تسنن
۱۳۳	مهدی کیست؟
۱۳۴	یک مدرک زنده
۱۴۳	نمونه‌هایی از شهادت دانشمندان اهل سنت
۱۴۵	منطق مخالفان احادیث مهدی
۱۵۱	مهدی در منابع حدیث شیعه

نشانه‌های آغاز انقلاب

۱۵۹	علائم ظهور
۱۶۰	۱- فراگیر شدن ظلم و فساد
۱۷۱	۲- دجال (مرد پر تزویر و حيله‌گر!)
۱۸۰	۳- ظهور سفیانی

ویژگیهای عقیده شیعه پیرامون مهدی و پرسشهایی که از این عقیده برخاسته

- مهدی دوازدهمین جانشین پیامبر ﷺ ۱۸۹
- راز طول عمر ۱۹۷
- آیا عمر طبیعی حدّ ثابتی دارد؟ ۱۹۹
- وجود افراد استثنایی ۲۰۴
- این ایراد را چه کسانی طرح می‌کنند؟ ۲۰۷
- فلسفه غیبت طولانی ۲۱۱
- آمادگی پذیرش (آمادگی روانی) ۲۱۴
- تکامل فرهنگی و صنعتی ۲۱۶
- پرورش یک نیروی ضربتی انقلابی ۲۱۷
- فلسفه وجود امام به هنگام غیبت ۲۱۸
- فایده وجود امام در دوران غیبت ۲۲۱
- ۱- اثر امید بخشی ۲۲۴
- ۲- پاسداری آئین خدا ۲۲۶
- ۳- تربیت یک گروه انقلابی آگاه ۲۲۹
- ۴- نفوذ روحانی و ناآگاه ۲۳۰
- ۵- ترسیم هدف آفرینش ۲۳۴

راه پیروزی آن مصلح بزرگ

- آیا او با شمشیر قیام می‌کند ۲۴۱
- عقل می‌گوید ۲۴۳
- و اما از نظر منابع حدیث ۲۴۵
- مفهوم شمشیر ۲۵۱

روش حکومت جهانی او

- ۲۵۹ سه دوران
- ۲۶۰ پیشرفت برق آسای علوم در عصر مهدی علیه السلام
- ۲۶۳ پیشرفت خارق العاده صنایع در آن عصر
- ۲۶۵ پیشرفت عظیم اقتصادی و عدالت اجتماعی
- ۲۷۵ پیشرفتهای قضائی
- ۲۸۱ حکومت دراز مدت
- ۲۸۲ نوسازی در تمام زمینه‌های فکری و فرهنگی
- ۲۸۷ وحدت دین

مدعیان دروغین

- ۲۹۳ آیا مهدی ظهور نکرده

آن (روز که) :

ابرهای سیاه ظلم و فساد آسمان جهان را بپوشاند

آن (روز که) :

قدرتهای اهریمنی جهانخواره پنجه‌های خود را در گلوی مردم
رنج‌دیده دنیا، هرچه بیشتر فرو برند

آن (روز که) :

همه معیارها جز معیار ماده و ماده پرستی از میزان سنجش افکار
مردم پنهان گردد

آن (روز که) :

امواج تبلیغاتی نیرومند طاغوت‌های شرق و غرب برای تأمین منافع
نامشروع خود هر حقی را باطل و هر باطلی را حق جلوه دهد

و سرانجام آن (روز که) :

تازیانه نامهربانها؛ تنگ نظریها؛ جدائیها؛ تبعیضها و ستمها پشت
خلق مستضعف جهان را مجروح سازد

آری!

در آن لحظه چشمهای پر امیدمان به تو - ای مصلح بزرگ جهان -
دوخته شده

به انقلاب و حکومت جهانی‌ات!

و از خدادیت این توفیق را برای ما بخواه که خود را آنچنان بسازیم، از
نظر وسعت فکر و اندیشه، از نظر مبارزه و جهاد و از نظر قدرت
اصلاح همه جانبه جهان، که شایستگی شرکت در آن برنامه عظیم
انقلابی را داشته باشیم!

همه افراد کنجکاو از خود می پرسند

- ۱- آیا سرنوشت آینده بشریت، صلح و عدالت و امنیت و آزادی انسانها از چنگال هر گونه ظلم و ستم و تبعیض و استعمار است؟ یا آن گونه که بعضی پیش بینی می کنند هرج و مرجها روز افزون، فاصله ها بیشتر، ناهماهنگیها و نابسامانیها فراوانتر، و سرانجام یک جنگ اتمی یا فوق اتمی عالمگیر، پایه های تمدن انسانی را ویران خواهد ساخت، و اگر انسانهایی بر روی کره زمین باقی بمانند افرادی عقب مانده، معلول، بینوا و درمانده خواهند بود؟
- ۲- اگر عقیده نخست صحیح است و سرانجام صلح و عدالت است به چه دلیل؟
- ۳- اگر بنا هست جهان به سوی «عدل» و «صلح» و «برادری» گام بردارد، آیا اجرای این اصول بدون انقلاب ممکن است؟ و به تعبیر دیگر: آیا اصلاحات «تدریجی» و «رفورمها» توانایی بر دگرگون ساختن چهره عمومی جهان با اینهمه ناهنجاریها دارند؟
- ۴- اگر لازم است انقلابی صورت گیرد آیا تنها از طریق قوانین مادی امکان پذیر است، یا بدون استمداد از اصول معنوی و ارزش های اصیل

انسانی ممکن نیست؟

۵- باز اگر قبول کنیم چنین انقلابی - به هر حال - انجام گرفتنی است، رهبر این انقلاب چه صفاتی باید داشته باشد؟

۶- آیا این انقلاب الزاماً به «حکومت واحد جهانی» می‌انجامد؟

۷- آیا آمادگیهای خاصی برای چنان حکومتی قبلاً لازم نیست؟

۸- این آمادگیها در دنیای کنونی وجود دارد یا نه؟ و اگر ندارد آیا در حال

حاضر، جهان به سوی این آمادگیها گام برمی‌دارد یا به سوی عکس آن؟

۹- آیا این امور - به هر حال - با عقیده عمومی مذهب جهان نسبت به

ظهور یک مصلح بزرگ آسمانی ارتباطی دارد؟

۱۰- اعتقاد عمومی مسلمانان به ظهور «مهدی» چگونه است و پیوند

آن با این مسائل سرنوشت ساز چیست؟

۱۱- آیا اعتقاد به چنان ظهوری ما را به اصلاح عمومی جهان از

طریق یک انقلاب همه جانبه نزدیکتر می‌سازد، یا آنچنان که بعضی

می‌اندیشند دور می‌کند؟

۱۲- آیا این فکر و عقیده عمومی مذاهب یک واقعیت عینی است و

مولود دلایل منطقی، یا یک تخیل است برای اشباع کاذب تمایلات

سرکوفته انسانها در مسیر گمشده عمومی یعنی «صلح» و «عدالت»؟...

* * *

در این کتاب کوشش شده، دور از تعصّبا و گرایشهای افراطی و

دور از پیشداوریهای غیر منطقی، به این پرسشها پاسخ گفته شود؛

پاسخهایی که از اعماق جان بجوشد، و با خرد سازگار باشد، و بتواند

«عقل» و «عواطف» و «روح» و «جان» را سیراب سازد.

* * *

مدتها بود که در زمینه بحثهای فوق یادداشتهایی تهیه کرده بودم ولی تراکم اشتغالات در قم اجازه «تشریح» و «تنظیم» و «تکمیل» آن را نمی‌داد، و وسوسه همیشگی که در نوشتن کتاب دارم مانع از آن بود که به همان صورت انتشار یابد، و به راستی خام و ناپخته بود.

ولی دست حوادث مرا به نقطه‌ای که هیچگاه باور نمی‌کردم کشاند. بندر چاه بهار!... یعنی دور افتاده‌ترین و بد آب و هوایترین نقطه ایران که از تهران حدود ۲۳۰۰ کیلومتر فاصله دارد و امکانات آن برای زیست بسیار محدود و اهالی به طرز غیر قابل تصویری گرفتار محرومیتها هستند.

خوشبختانه این سفر اجباری در فصل زمستان پیش آمد، زمستانی که گاهی بهار و گاه بوی تابستان می‌داد با آب و یخبهایش و وسائل خنک‌کننده‌اش!

از آنجا که شاید ۹۰ درصد اهالی پیرو آئین تسنن بودند فرصتی دست داد که با بعضی از تحصیل کرده‌های آنها - به یاد ایامی که به حجاز می‌رفتم - تماس بگیرم و جلساتی تشکیل شد که اکثریت قاطع آن را همین برادران دینی تشکیل می‌دادند؛ و خوشبختانه محصول این جلسات جالب و چشمگیر بود.

در این منطقه کویری، در کنار آبهای نیلگون دریای عمان، در زیر این آسمان پر ستاره شبهایش، و در این گوشه تنهایی، طبعاً مجال و

فرصت بیشتری برای مطالعه به دست آمد؛ و با استفاده از این فرصت غیر منتظره، یکی از نخستین بحثهایی که مورد بررسی قرار دادم همین بحثها بود (و در کنار آن یک رشته مطالعات فقهی که توفیق آن نیز به این صورت در قم دست نمی داد)؛ و از مجموع چنین نتیجه گرفتم که به مضمون «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» دیدن این دوران «تبعید» نیز شاید از جهات گوناگون لازم بوده است.

امیدوارم بحثهای این کتاب بتواند پاسخی باشد به درخواست طبقه تحصیل کرده که می خواهند مسأله ظهور مصلح بزرگ جهانی را به گونه تحقیق مورد بررسی قرار دهند.

و نیز امیدوارم مطالعه این کتاب الهامهای تازه ای به ما، در مبارزه ای که در برابر «ظلم و فساد» در پیش گرفته ایم ببخشد، و این مبارزه را تا سر حد قطع کامل دست جبّاران از اجتماعان ادامه دهیم.

البته کاملاً احتمال وجود نقایصی در محتویات این کتاب می رود بخصوص که در این زمینه کتاب تحقیقی بسیار کم نگاشته شده است. نگارنده بسیار متشکر خواهد شد که خوانندگان عزیز و صاحب نظران، نظرات اصلاحی و انتقادی خود را مستقیماً برای او (به آدرس قم - حوزه علمیه) ارسال دارند.

چاه بهار - ناصر مکارم شیرازی

ماه صفر ۱۳۹۸ - بهمن ماه ۱۳۵۶

آیندهٔ روشن

● ما به چند دلیل آیندهٔ جهان را روشن می‌بینیم:

- ۱ سیر تکاملی جامعهٔ انسانی
- ۲ هماهنگی با نظام عمومی آفرینش
- ۳ واکنشهای اجتماعی (قانون عکس‌العمل)
- ۴ الزامهای اجتماعی
- ۵ فطرت و «صلح و عدل جهانی»

سیر تکاملی جامعه‌ها

شک نیست که در یک نظر ابتدائی قرائن گواهی می‌دهد که دنیا به سوی «فاجعه» پیش می‌رود؛ فاجعه‌ای که زایدۀ: «ترک عواطف»؛ «افزایش فاصله میان جوامع ثروتمند و فقیر»؛ «شدت گرفتن اختلافات و برخورد های دولتهای بزرگ و کوچک»؛ «سیر تصاعدی جنایات»؛ «نابسامانیهای اخلاقی و روحی و فکری»؛ و «فراورده‌های نامطلوب و پیش بینی نشده زندگی ماشینی» و مانند آن است.

فاجعه‌ای که مقایسه وضع موجود با گذشته نزدیک، چهره آن را مشخص می‌سازد؛ و عامل مؤثری برای نموّ جوانه‌های بدبینی در اعماق فکر خوشبین‌ترین افراد محسوب می‌گردد.

آگاهان بین المللی می‌گویند:

تنها حجم بمبهای هسته‌ای موجود در زرادخانه‌های دولتهای بزرگ برای نابود ساختن تمام آبادیهای کره زمین - نه یک بار بلکه هفت بار - کافی است!

این سلاحها را با آن هزینه‌های سرسام آور که با ارقام نجومی قابل بیان است بی جهت نساخته‌اند، بازپچه نیست، برای مصرف در یک جنگ اتمی وحشتناک ساخته شده؛ و پیدا کردن بهانه برای شروع آن، در جهانی که اینهمه برخورد مرزی و تزاخم منافع، و مناطق قابل انفجار وجود دارد کار مشکلی نیست.

در سران بزرگ امروز دنیا نیز «حسّ جاه‌طلبی» و «جنون قدرت» به اندازه کافی برای شروع چنین جنگی سراغ داریم!

بنابراین، پیش بینی می‌توان کرد که در آینده‌ای نه چندان دور «فاجعه بزرگ» روی دهد و احتمالاً بشریت در یک جنگ وسیع اتمی، یا بر اثر فقر اقتصادی ناشی از انحصارطلبی قدرتهای بزرگ، یا پایان گرفتن منابع انرژی و با غیر قابل زیست شدن محیط زیست، از میان برود!

ولی در برابر اینهمه عوامل بدبینی ابتدایی، مطالعات عمیقتر نشان می‌دهد آینده درخشانی در پیش است:

این ابرهای تیره و تار با غرّش تندرهای وحشت‌انگیز سرانجام کنار خواهد رفت.

این شام سیاه قیرگون را صبح سپید امیدی به دنبال است.

این سرمای سوزان زمستان جهل و فساد و زورگویی و ستم، بهار شکوفان عدالتی در پی دارد.

این اندوه‌کشنده، این طوفان مرگبار، و این سیل ویرانگر، سرانجام، پایان می‌گیرد، و اگر خوب بنگریم در افقهای دور دست نشانه‌های ساحل نجات به چشم می‌خورد!

نخستین دلیل منطقی برای این موضوع قانون سیر تکاملی جامعه‌ها است:

از آن روز که انسان خود را شناخته هیچگاه زندگی یکنواخت نداشته، بلکه با الهام از انگیزه درونی - و شاید نا آگاه - کوشش داشته که خود و جامعه خویش را به پیش براند.

از نظر مسکن، یک روز غارنشین بود و امروز آسمانخراشهایی ساخته که یکدستگاه آن می‌تواند جمعیتی معادل یک شهر کوچک را در خود جای دهد - با تمام وسائل زندگی و همه امکانات لازم برای مردم یک شهر!

از نظر لباس، یک روز از برگ درختان لباس می‌دوخت ولی امروز هزاران نوع لباس با هزاران طرح، و هزاران شکل، در اختیار دارد و باز در جستجوی رنگها و طرحها و جنسهای دگر است.

یک روز غذایش فوق العاده ساده و محدود بود، اما امروز بقدری متنوع و گوناگون شده که تنها ذکر نام آنها نیازمند به یک کتاب بزرگ است.

یک روز مرکبش تنها پایش بود؛ اما امروز بر سفینه‌های فضایی سوار می‌شود و آسمانها را زیر پا می‌گذارد و از کرات دیگر دیدن می‌کند.

از نظر علم و دانش، یک زمان بود که تمام معلومات او در یک صفحه کاغذ می‌گنجید - گرچه هنوز خط اختراع نشده بود - ولی امروز حتی میلیونها کتاب در رشته‌های مختلف بیانگر علوم و دانشهای او نیست.

آن روز کشف آتش، و اختراع جسم مدوری به شکل «چرخ»، و حربۀ نوک تیزی مانند «خنجر» برای او کشف و اختراع بزرگی محسوب می‌گشت، و از این که با انداختن یک کنده درخت روی یک نهر توانسته از روی آن بگذرد بسیار خوشحال بود که پلی ساخته است، اما امروز صنایع سنگین و اختراعات حیرت انگیزش هر بیننده‌ای را گیج می‌کند، و سیستم پیچیده مغزهای الکترونیکی، او را در عالمی از رؤیا فرو می‌برد.

و عجیب این که به هیچیک از اینها قانع نیست و باز برای وصول به سطحی بالاتر و برتر، تلاش و کوشش می‌کند، تلاشی پیگیر و خستگی‌ناپذیر.

از مجموع این سخن، نتیجه می‌گیریم که عشق به تکامل در درون جان آدمی شعله‌ای است جاودانه و خاموش ناشدنی، و در حقیقت یکی از امتیازات بزرگ انسان که او را از حیوانات و جانداران دیگر یعنی جاندارانی که میلیونها سال است درجا می‌زنند و زندگی ظاهراً یکنواختی دارند جدا می‌کند، همین موضوع است.

و باز بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که این نهاد بزرگ آرام نخواهد نشست، و همچنان انسان را در مسیر تکاملها به پیش می‌راند، و نیروهایش را برای غلبه بر مشکلات و نابسامانیها و ناهنجاریهای زندگی کنونی بسیج می‌کند.

به سوی جامعه‌ای پیش می‌برد که «تکاملهای اخلاقی» در کنار «تکاملهای مادی» قرار گیرد.

به سوی جامعه‌ای که در آن از جنگ و خونریزیهای ویرانگر و ضد تکامل اثری نباشد.

به سوی جامعه که تنها «صلح و عدل» حاکم بر مقدرات انسانها باشد، و روح تجاوزطلبی و استعمار که مهمترین سدّ راه «تکامل مادّی و معنوی» او است، در آن مرده باشد.

ممکن است کسانی بگویند که تکاملهای گذشته همه در جنبه‌های مادّی صورت گرفته، و دلیلی ندارد که سیر تکاملی، معنویات را هم در بر گیرد.

ولی پاسخ این سخن روشن است زیرا:

اولاً، در تکاملهای گذشته بسیاری از اصول معنوی و انسانی را نیز می‌توان یافت؛ مثلاً، در علوم و دانشهای بشری که در پرتو تکامل، پیشروی عظیم کرده است؛ علوم غیر مادّی هم کم نیست؛ و فی المثل، اعتقاد بشر نخستین درباره «خدا» که به صورت پرستش قطعات سنگ و چوب و حتی بتهایی از خرما بود، هیچگونه شباهتی با درک یک دانشمند روشن ضمیر خداشناس یا یک حکیم عارف ربّانی امروز، از این مسئله، ندارد.

ثانیاً، تکامل در همه جا تکامل است؛ و عشقی را که در درون وجود خود نسبت به آن می‌یابیم هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد و در همه زمینها جویای آن هستیم و در مسیر آن پویا.

از این گذشته، اصول مادّی و معنوی از هم جدا نیستند؛ و فی المثل، روح ستیزه‌جویی و برتری‌طلبی، و تجاوزگری، به همان اندازه زندگی

مادّی انسانها را به هم می‌ریزد که یک بمب اتمی پر قدرت! بلکه دومی بدون اوّلی به کار نخواهد رفت!
و از این جا می‌فهمیم که این تکامل در همهٔ زمینه‌ها ادامه خواهد یافت.

این است که نخستین بارقهٔ امید برای وصول به آینده‌ای روشن و دنیایی پر از صلح و صفا، و برادری و برابری - در پرتو «قانون سیر تکاملی جامعه‌ها» در نظرها پدیدار می‌شود.

هماهنگی با نظام آفرینش

جهان هستی تا آنجا که می‌دانیم مجموعه‌ای از نظامها است. وجود قوانین منظم و عمومی در سرتاسر این جهان دلیل بر یکپارچگی و به هم پیوستگی این نظام است. مسأله نظم و قانون و حساب در پهنه آفرینش یکی از اساسی‌ترین مسائل این عالم محسوب می‌شود.

فی‌المثل، اگر می‌بینیم صدها دستگاه مغز الکترونیکی نیرومند دست به دست هم می‌دهند تا با انجام محاسبات دقیق سفرهای فضایی، راه را برای مسافران فضا هموار سازند و محاسبات آنها درست از آب در می‌آید و قایق ماه نشین در محلّ پیش بینی شده در کره ماه فرود می‌آید با اینکه کره ماه و زمین هر دو بسرعت در حرکتند، باید توجه داشته باشیم که این جریان مدیون نظام دقیق منظومه شمسی و سیارات و اعمار آن است؛ زیرا اگر از سیر ثابت و منظم خود منحرف می‌شدند، سرنوشت مسافران فضا دگرگون می‌گشت و معلوم نبود به کدام نقطه

پرتاب خواهند شد.

از جهان بزرگ، وارد عالم کوچک و کوچکتر و بسیار کوچک می‌شویم؛ در اینجا - مخصوصاً در عالم موجودات زنده. نظم مفهوم زنده‌تری به خود می‌گیرد و هرج و مرج در آن هیچ محلی ندارد. مثلاً، به هم خوردن تنظیم سلولهای مغزی انسان کافی است که سازمان زندگی او را به گونه غم انگیزی به هم بریزد.

در اخبار جرائد آمده بود که یک جوان دانشجو بر اثر یک تکان شدید مغزی در یک حادثه رانندگی، تقریباً تمام گذشته خود را فراموش کرده است؛ در حالی که از جهات دیگر سالم است، برادر و خواهر خود را نمی‌شناسد، و از این که مادرش او را در آغوش می‌فشارد و می‌بوسد وحشت می‌کند، که این زن بیگانه با من چکار دارد!

او را به زادگاهش می‌برند؛ به اطاقی که در آن بزرگ شده، به کارهای دستی و تابلو نقاشی خودش می‌نگرد و می‌گوید این نخستین بار است که چنین اطاق و تابلویی را مشاهده می‌کند! شاید فکر می‌کند از کره دیگری به این کره قدم گذارده است که همه چیز برای او تازگی دارد. شاید از میان چند میلیارد سلول مغز او، تنها چند سلول ارتباطی که گذشته را با «حال» پیوند می‌داده، از کار افتاده است، ولی همین به هم خوردن تنظیم جزئی، چه اثر وحشتناکی به بار آورده!

یک اتم را بزرگ می‌کنیم به شکل منظومه شمسی در می‌آید، و اگر فرضاً منظومه شمسی را کوچک کنیم همچون یک اتم خواهد شد، هر

دو نظام واحدی دارند؛ بزرگترین منظومه‌ها، و کوچکترین منظومه‌ها! آیا در جهانی اینچنین، انسانی که جزئی از این کل است می‌تواند یک وضع استثنائی به خود بگیرد، و به صورت وصله ناهم‌رنگی در آید!

آیا جامعه انسانی می‌تواند با انتخاب «لانظام»، هرج و مرج، ظلم و ستم، نابسامانی و ناهنجاری، خود را از مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش که همه در آن با برنامه و نظم پیش می‌روند کنار بکشد! آیا مشاهده وضع عمومی جهان ما را به این فکر نمی‌اندازد که بشریت نیز خواه ناخواه باید در برابر نظام عالم هستی سر فرود آرد، و قوانین منظم و عادلانه‌ای را بپذیرد، و به مسیر اصلی باز گردد؛ و هم‌رنگ این نظام شود!

نظری به ساختمان دستگاه‌های گوناگون و پیچیده بدن هر انسانی می‌افکنیم می‌بینیم همه آنها تابع قوانین و نظم و حسابی هستند؛ با این حال، چگونه جامعه بشریت بدون پیروی از ضوابط و مقررات و نظام صحیح و عادلانه می‌تواند بر قرار بماند!

ما خواهان بقا هستیم و برای آن تلاش می‌کنیم، منتها هنوز سطح آگاهی اجتماع ما به آن حد نرسیده که بدانیم ادامه راه کنونی منتهی به فنا و نابودی ما می‌شود؛ ولی کم کم به عقل می‌آئیم، و این درک و رشد فکری برای ما حاصل می‌گردد.

ما خواهان منافع خویشتن هستیم، ولی هنوز نمی‌دانیم که ادامه وضع فعلی منافع ما را بر باد می‌دهد، اما تدریجاً ارقام و آمار زنده و گویا

را مثلاً در - مورد مسابقه تسلّیحاتی - در برابر چشممان می‌گذاریم و می‌بینیم چگونه نیمی از فعالترین نیروهای فکری و جسمانی جوامع جهان، و نیمی از ثروتها و سرمایه‌های بزرگ، در این راه، به هدر می‌رود؛ نه تنها به هدر می‌رود بلکه در مسیر نابود کردن نیم دوم به کار می‌افتد!

همزمان با افزایش سطح آگاهی ما، به روشنی می‌یابیم که باید به نظام عمومی عالم هستی بیونندیم، و همانطور که واقعاً جزئی از این کل هستیم، عملاً هم چنین باشیم؛ تا بتوانیم به اهداف خود در تمام زمینه‌های سازنده برسیم.

* * *

نتیجه اینکه: نظام آفرینش دلیل دیگری بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده، در جهان انسانیت خواهد بود.

واکنشهای اجتماعی

تنها در مباحث فیزیکی نیست که ما به قانونی با نام «قانون عکس العمل» روبه رو می‌شویم که اگر فی المثل جسمی با فشار معینی به دیوار برخورد کند با همان نیرو و فشار به عقب رانده می‌شود، بلکه در مسائل اجتماعی این قانون را محسوستر می‌یابیم.

آزمونهای تاریخی به ما نشان می‌دهد که همواره تحولات و انقلابهای وسیع، عکس العمل مستقیم فشارهای قبلی بوده است؛ و شاید هیچ انقلاب گسترده‌ای در جهان رخ نداده مگر این که پیش از آن فشار شدیدی در جهت مخالف وجود داشته است.

به تعبیر دیگر، همیشه تندرویها سرچشمه دگرگونیها شده است؛ مثلاً:

۱- انقلاب علمی اروپا (رنسانس) - واکنشی در برابر یک هزار سال جهل و عقب ماندگی قرون وسطا، و فشارهایی که از طرف متولیان خرافی کلیسا در جهت عقب نگاهداشتن مردم اعمال می‌شد - بود، که

یکباره عوامل جهل را کنار زدند؛ و مشعل علم را برافروختند و پرچم دانش را در همه جا به اهتزاز در آوردند.

۲- انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۷۸۹ - که جهشی فوق العاده در جهت سیاسی و اجتماعی بود در برابر استبداد و استعمار طبقاتی و زورگویی و خود کامگی رژیمهای حاکم ظاهر گشت که جامعه فرانسه و سپس جوامع دیگر اروپایی را وارد مرحله نوینی از تاریخ خود ساخت و حکومت قانون را - البته تا حدودی - جانشین زور و استبداد نمود.

۳- انقلاب بر ضد بردگی - در سال ۱۸۴۸ که نخست از انگلستان آغاز شد - نتیجه طرز رفتار فوق العاده خشن و ضد انسانی برده داران با بردگان بود که از یک سو آتش انقلاب را در خود بردگان، و از سوی دیگر در عواطف برانگیخته شده جامعه‌ها به سود بردگان، شعله‌ور ساخت؛ و نظام بردگی را در هم پیچید، هر چند شکل دیگری از بردگی که مرموزتر و وسیع‌تر از آن بود جای آن را گرفت و تحت عنوان «کمک به آبادی کشورهای عقب مانده» آیین «استعمار به» وجود آمد!

نظام بردگی در هر حال می‌بایست برچیده شود، ولی طرز رفتار با بردگان آن را تسریع کرد.

۴- انقلاب بر ضد استعمار، در عصر ما، واکنش مستقیم رفتارهای ضد انسانی استعمارگران در مستعمرات بوده و هست؛ که باعث شکفتن شعور اجتماعی مردم استعمار زده گردید و پرچم مخالفت را با

قدرتهای استعماری بر افراشتند، هر چند غالباً به استقلال کامل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فکری نینجامید؛ ولی وضع با سابق بسیار تفاوت پیدا کرده است.

۵- انقلاب کمونیستی - در سال ۱۹۱۷ عکس العمل مظالم سرمایه‌داران و تجاوز بی حساب آنها به حقوق اکثریت توده‌های زحمتکش و خلقهای به زنجیر کشیده شده بود؛ هر چند - چنانکه در جای خود گفته‌ایم - این انقلاب نیز به آزادی طبقات رنج‌دیده مستهی نگردید، و نظام استبدادی دیگری تحت عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» که در حقیقت دیکتاتوری تعداد انگشت شماری سران حزب بود جای آن را گرفت.

۶- انقلاب بر ضد تبعیضات نژادی - که هم اکنون در دنیا جریان دارد، واکنش فشارهای شدید نژاد سفید بر سیاه پوستان، و محرومیت فوق العاده آنان از حقوق اجتماعی است.

* * *

اگر تاریخ را ورق بزنیم و به عقب باز گردیم، در همه جا با مظاهر قانون عکس‌العمل رو به رو می‌شویم.

تاریخ پیامبران پر است از یک سلسله تحولات که زمینه آنها در اثر فشارهای شدید اجتماعی از پیش فراهم شده بود، و پیامبران با تعلیمات آسمانی خود این انقلابها را رهبری و بارور ساختند، و در مسیر صحیح پیش بردند.

نه تنها در میان سرگذشت‌های واقعی ملت‌های جهان، نمونه‌های فراوانی برای این قانون در تاریخ معاصر و قدیم می‌یابیم؛ بلکه در اسطوره‌ها و افسانه‌های اقوام نیز بازتاب این قانون بخوبی دیده می‌شود.

در افسانه «ضحاک مار دوش» و «کاوه آهنگر» آمده است که خوراک مارهایی که بر دوش او سبز شده بود مغز انسان بود و همه روز باید مغز یا مغزهایی را از جمجمه‌ها بیرون کشند، و به مارها بدهند تا آرام بگیرند!

حقیقت همین است که مار زهر آگین و خوش خط و خال «استعمار» خوراکش مغزهاست؛ و استعمار فکری ریشه و اساس همه استعمارها محسوب می‌شود!

سپس می‌بینیم از میان همین جامعه محرومی که زیر ضربات ضحاک قرار داشت، آهنگری که فشار آتش را دیده و بازوی توانایش قادر به کوبیدن پتک انقلاب بود برخاست و از همان پیش بند آهنگری که مدت‌ها در برابر جرقه‌های آتش مقاومت کرده، و فشارها را به خود پذیرفته بود، پرچم انقلاب ساخت، و دستگاه ضحاک بیدادگر را در هم پیچید و واکنش نهایی انجام پذیرفت!

* * *

در «روانکای» و «روانشناسی» امروز نیز بحثی وجود دارد که بازتاب دیگری از این قانون است.

این بحث به ما می‌گوید: اگر امیال انسان به صورت مناسبی ارضا

نشود، این امیال سرکوفته و واپس زده، از مرحله «شعور ظاهر» به مرحله «باطن» و ناشناخته روح، عقب نشینی می‌کند، و در وجدان، ناآگاه (ضمیر باطن) تشکیل عقده یا «کمپلکس» می‌دهد؛ بلکه به عقیده بعضی ضمیر باطن چیزی جز همین امیال واپس زده نیست!

آنها در نهانگاه ضمیر آدمی آرام نمی‌نشینند، و دائماً سعی دارند خود را به نحوی نشان دهند؛ عکس العمل این عقده‌ها در افراد بسیار متفاوت است، ولی می‌توان گفت غالباً خود را در یکی از اشکال زیر نشان می‌دهند:

- ۱- از طریق ایجاد اختلال روانی و به هم زدن دستگاه خود آگاه فکر.
- ۲- از طریق فرار و گریز از اجتماع و انزوا و بدبینی.
- ۳- از طریق انتقامجویی ناآگاهانه از جامعه‌ای که او را چنین ساخته!
- ۴- از طریق ارضا در صورتهای بدلی و خیالی.
- ۵- از طریق «تصعید» و پرواز به مراحل عالیترا!



مثلاً، فرض کنید پسری تمایل شدیدی به دختری پیدا کرده است و باز فرض کنید بر اثر مخالفت شدید پدر و مادر او با ازدواج آنان نتوانسته است به وصال همسر مورد علاقه‌اش برسد، این عشق سوزان از مرحله خود آگاه روح او، به شعور باطن، رانده می‌شود و نه تنها نابود نمی‌گردد، بلکه بزودی واکنش‌های شدید از خود نشان می‌دهد.

ممکن است او را دیوانه کند؛ یا برای همیشه به انزوا بکشانند؛ یا از او یک انسان انتقامجو و جنایتکار خطرناک بسازد؛ یا او را به شعر و ادب

متوجه کند؛ و در جهان رؤیاهای شاعرانه به وصال محبوب برساند. اما گاهی همین عشق مادی ممکن است تبدیل به یک عشق عمیق آسمانی و الهی گردد؛ و از غیر خدا دل بر کند و به صورت عارفی وارسته، با افکاری بلند و دور پرواز تجلی کند؛ و البته این تفاوتها به خاطر تفاوتهای دیگر روانی و آمادگیها و زمینه‌های مختلف روحی افراد است.

بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که فشارهای روانی نیز همواره با انقلاب و واکنشی شدید روبه‌رو می‌شود که چهره دیگری از قانون عکس‌العمل است.



نتیجه :

این قانون به ما می‌گوید وضع کنونی جهان، آبستن انقلابی است. فشار جنگها، فشار مظالم و بیدادگریها، فشار تبعیضها و بیعدالتیها، توأم با ناکامی و سرخوردگی انسانها از قوانین فعلی برای از بین بردن یا کاستن این فشارها، سرانجام واکنش شدید خود را آشکار خواهد ساخت.

سرانجام این خواسته‌های واپس زده انسانی، در پرتو آگاهی روز افزون ملتها، چنان عقده اجتماعی تشکیل می‌دهد که از نهانگاه ضمیر باطن جامعه، با یک جهش برق آسا، خود را ظاهر خواهند ساخت و سازمان نظام کنونی جوامع انسانی را به هم می‌ریزند؛ و طرح نوینی ایجاد می‌کنند.

طرحی که در آن نه از مسابقه کمرشکن تسلیحاتی خبری باشد؛ و نه از اینهمه کشمکشهای خسته کننده و پیکارهای خونین و استعمار و استبداد و ظلم و فساد و خفقان. و این بارقه دیگری است از آینده روشنی که جامعه جهانی در پیش دارد.

الزامها و ضرورت‌های اجتماعی

منظور از «الزام اجتماعی» این است که وضع زندگی اجتماعی انسانها به چنان مرحله‌ای برسد که احساس نیاز به مطلبی کند و آن را به عنوان یک «ضرورت» بپذیرد.

این راه می‌دانیم که هر انسانی در آغاز چنان است که می‌خواهد از هر نظر آزاد باشد و هیچ‌گونه محدودیتی در زندگی او وجود نداشته باشد، ولی کم‌کم می‌فهمد که این‌گونه آزادی او را از بسیاری از امتیازات زندگی جمعی محروم می‌سازد، و به خواسته‌های اصیل او زیان می‌رساند؛ و اگر قید و بندهایی به نام «قانون» را نپذیرد، اجتماعی که در آن زندگی می‌کند گرفتار هرج و مرج می‌شود و از هم تلاشی می‌گردد. اینجاست که تن به مقررات و اصول و قوانینی می‌دهد.

همینطور با پیشرفت جوامع؛ روز به روز بر میزان این قید و بندها افزوده می‌شود، و باز همه آنها را به عنوان «ضرورت» می‌پذیرد.

یک مثال ساده برای این موضوع می‌زنیم:

در مورد مقرّرات رانندگی و ترافیک، هنگامی که وسیله نقلیه سریع‌السیری در اختیار انسان قرار می‌گیرد، دلش می‌خواهد آزادانه به هر جا می‌خواهد برود؛ در هر جا مایل باشد توقّف یا پارک کند؛ با هر سرعتی براند؛ بر سر چهار راهها بدون معطلی به راه خود ادامه دهد؛ ولی بزودی می‌فهمد اگر این کار را او بکند، دلیلی ندارد که دیگران نکنند، و نتیجه آن هرج و مرج و انواع خطرهایست.

لذا امروز هر کودکی می‌داند این موضوع درست نیست؛ باید مقرّراتی در کار باشد، هر چند ساعتها او را از رسیدن به مقصدش عقب بیندازد؛ باید جریمه و انضباط شدید (اما عادلانه و عاقلانه!) در کار باشد وگرنه هر روز صدها نفر، جان خود، یا وسیله نقلیه خویش را در این راه از دست می‌دهند.

این را می‌گوییم «ضرورت» یا «الزام» اجتماعی. ولی مهم این است که یک «نیاز واقعی» جامعه آنقدر آشکار گردد که ضرورت بودنش را، همه یا حداقل متفکران و رهبران جامعه بپذیرند؛ و این در درجه اول بستگی به بالا رفتن سطح آگاهی و شعور اجتماعی مردم دارد، و سپس ارتباط با آشکار شدن نتایج نامطلوب وضع موجود جامعه و عدم امکان ادامه راه.

به همین دلیل، (مثلاً) می‌بینیم داد و فریادها در زمینه آلودگی محیط زیست به جایی نمی‌رسد، و کسی گوشش بدهکار این نیست که مقرّرات مربوط به پاکسازی محیط را بپذیرد؛ اما هنگامی که مردم ببینند فی‌المثل، شهری همانند تهران آنچنان گرفتار آلودگی هوا شده که

بیماریهای پی در پی مردمش را تهدید می‌کند؛ تنفس کردن مشکل شده؛ چشمها می‌سوزد؛ و به گفته آمارگران روزی ده نفر نابینا می‌شوند؛ آب دهان - با چند ساعت رفت و آمد در شهر - سیاه شده، آثار بیماریهای پوستی و کم‌کم بیماری دستگاه تنفس و ناراحتی قلب و کبد و مسمومیت آشکار گشته، اینجاست که به عنوان یک ضرورت تن به مقررات شاق و کمرشکنی می‌دهد، و از اموری مانند از کار انداختن کارخانه‌هایی که با قیمت گزاف ساخته شده، کنار گذاشتن هزاران وسیله نقلیه دود زا، و خودداری کردن از بسیاری از فعالیتهای پرسود اقتصادی که موجب آلودگی هوا می‌گردد، استقبال می‌کند.

* * *

با توجه به این مثال به اصل سخن باز می‌گردیم؛ شاید بسیاری از مردم در قرن ۱۷ و ۱۸، با مشاهده پیشرفتهای چشمگیر صنعتی، ترسیمی که از قرن بیستم داشتند، ترسیم یک بهشت برین بود؛ فکر می‌کردند با آهنگ سریعی که رشد صنایع به خود گرفته روزی فرا خواهد رسید که:

منابع زیرزمینی پشت سر هم کشف می‌شود؛

نیروی «اتم» که مهمترین و عظیمترین منبع انرژی است بالاخره با

سرپنجه علم مهار می‌گردد؛

انسان به رؤیای پرواز به آسمانها تحقق می‌بخشد؛

با یک فشار آوردن روی یک دکمه خانه‌اش جاروب، غذا پخته،

لباسها و ظرفها شسته، اطاقها در زمستان گرم و در تابستان سرد

می‌شود؛ با زدن یک دکمه زمین شکافته، بذر افشاند و سرانجام

محصول آن با ماشینهای مجهز جمع آوری و پاک و بسته بندی و آماده مصرف می گردد...؛

آنگاه انسان می نشیند و از اینهمه آسایش و آرامش و راحتی لذت می برد!

ولی باور نمی کردند که انسان صنعتی و ماشینی زندگی مرفه تری نخواهد داشت، بلکه پا به پای پیشرفت تکنولوژی، سروکله نابسامانیهای تازه و غول مشکلات جدید پیدا می شود؛ عفریت «جنگهای جهانی» سایه وحشتناک خود را بر کانونهای ماشین و صنعت، خواهد افکند؛ و در مدت کوتاهی آن را چنان در هم می کوبد که هرگز در خواب هم نمی دید!

تازه می فهمد زندگی او چقدر خطرناک شده است! اگر در گذشته سخن از جنگهایی در میان بود که در آن چند هزار نفر جان خود را از دست می دادند، فعلاً سخن از جنگی در میان است که بهای آن نابودی تمدن در کره زمین و بازگشت به عصر حجر است! کم کم می فهمد برای حفظ وضع موجود، و پیروزیهای بزرگ صنعتی و تمدن؛ مقررات گذشته، هرگز کافی نیستند، و باید تن به مقررات تازه ای بدهد.

کم کم زمانی فرا می رسد که «وجود حکومت واحد جهانی» برای پایان دادن به مسابقه کمرشکن تسلیحاتی؛ برای پایان دادن به کشمکشهای روز افزون قدرتهای بزرگ؛ برای کنار زدن دنیا از لب پرتگاه جنگ؛ به

عنوان یک «ضرورت» و «یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر» احساس می‌گردد که باید سرانجام این مرزهای ساختگی و دردسرساز بر چیده شود و همه مردم جهان زیر یک پرچم و با یک قانون زندگی کنند!

زمانی فرا می‌رسد که سطح شعور اجتماعی در جهان به مرحله‌ای می‌رسد که به روشنی می‌بینند توزیع ظالمانه ثروت به شکل کنونی که در یک سوی دنیا و حتی گاهی در یک طرف شهر، مردمی چنان مرفه زندگی می‌کنند که سگ و گربه‌های آنها نیز بیمارستان و پزشک و دندانساز و اطاق مجلل خواب دارند؛ ولی در طرف دیگر، مردمی از گرسنگی، همچون برگهای زرد پائیزی روی زمین می‌ریزند؛ عاقبت وحشتناکی در پیش دارد؛ و بدون یک سیستم توزیع عادلانه ثروت، جهان روی آرامش نخواهد دید؛ بلکه غنی و فقیر، کشورهای پیشرفته و عقب مانده هر دو در زحمت خواهند بود.

هنگامی که این مسائل بر اثر آشکار شدن عکس‌العملهای نامطلوب وضع موجود، و بالا رفتن سطح شعور عمومی، به مرحله یک «ضرورت» رسید انقلاب و دگرگونی حتمی خواهد بود، همانطور که در گذشته نیز چنین بوده است.

بنابراین، «الزام اجتماعی» عامل مؤثر دیگری است که با کاربرد نیرومند خود، مردم جهان را خواه ناخواه، به سوی یک زندگی آمیخته با صلح و عدالت؛ پیش می‌برد، و پایه‌های یک حکومت جهانی را براساس طرح تازه‌ای می‌چیند.

نشانه‌هایی از خودآگاهی مردم جهان

سخن در این بود که آیا قرائن موجود نشان می‌دهد که سرانجام جهان، صلح است و عدالت، یا تباهی و نابودی نسل بشر؟ تا کنون از چهار طریق مدارک روشنی برای احتمال اول یافته‌ایم، ولی ممکن است در برابر این سخن گفته شود که اگر چنین است چرا هیچ نشانه‌ای در وضع کنونی دنیا، طرز زندگی انسان امروز، برای گام برداشتن به سوی چنان مقصدی مشاهده نمی‌کنیم، بلکه بعکس وضع موجود، بیشتر یأس آور است تا امید بخش!

* * *

ماهم قبول داریم که نظر ابتدایی همین موضوع را تأیید می‌کند؛ ولی دقت بیشتر، نشان می‌دهد که انسان کنونی، نیز با تمام تجاوزها و ستمگریها و ویرانگریها، گامهایی به سوی آن هدف بزرگ برداشته و بر می‌دارد، و نشانه‌هایی از خود آگاهی در فکر و زندگی او به چشم می‌خورد.

هرچند این گام‌ها، چندان بزرگ نیست، و حتی بعضی از آنها زیاد جدی به نظر نمی‌رسد، ولی هر چه هست قدمی است قابل ملاحظه برای آمادگی فکری محیط.

نمونه‌ای از این قرائن ذیلاً از نظر شما می‌گذرد:

۱] تشکیل مجامع جهانی و تنظیم اعلامیه حقوق بشر

می‌دانیم جنگ جهانی اول و دوم که بی شباهت به حالت جنون

ادواری در عالم بشریت نبود، در برابر اثرات مرگبارش، آثار بیدار کننده‌ای از خود به یادگار گذاشت.

به دنبال جنگ جهانی اول، «جامعه ملل» تشکیل شد؛ اما چیزی نگذشت که با غرّش توپهای جنگ جهانی دوم، بقایای آن در هم فرو ریخت.

ولی همان تجربه کوتاه مدّت سبب شد که پس از پایان جنگ جهانی دوم، اساس نسبتاً محکمتر برای یک مرکز و مرجع جهانی، به نام «سازمان ملل متحد» چیده شود، و منشور جالبی به عنوان «اعلامیه حقوق بشر» تنظیم گردد.

انکار نمی‌کنیم که بسیاری از موادّ آن شبیه همان ضرب المثل معروف خودمان درباره «زنگ» و «گریه» است و کسی را نمی‌توان پیدا کرد که در شرایط کنونی این زنگ به گردن آن گریه بیاویزد؛ ولی این را نیز نمی‌توان انکار کرد که این گام با تمام نقایصش گام مهمی است که برداشته شده، و حداقل همه مردم جهان به درستی این طرز فکر ایمان دارند، هرچند در عمل پایشان لنگ است!

خوب ملاحظه کنید آیا موادّ زیر را که از «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نقل کرده ایم همانها نیست که در بحثهای گذشته دنبال آن می‌گشتیم؟!

ساده اول: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند، و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برادرنده - همه دارای عقل و وجدان می‌باشند؛ و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند...

مادّه سوم: هر کس حق زندگی و آزادی و امنیت شخصی دارد...
 مادّه پنجم: احدى را نمى توان تحت شکنجه، و يا مورد مجازات و رفتارى موهن و ظالمانه، يا برخلاف شوون انسانيت، قرار داد.
 مادّه ششم: هر کس حق دارد که در همه جا، به عنوان یک انسان، در برابر قانون شناخته شود.

مادّه هفتم: همه در برابر قانون مساوى هستند، و حق دارند بدون تبعيض و با رعايت تساوى حقوق، از حمايت قانون برخوردار شوند...
 مادّه بيست و ششم: هر کس حق دارد از آموزش و پرورش بهره مند شود،... آموزش و پرورش بايد طورى هدايت شود که شخصيت انساني هر کس را به حدّ اکمل رشد آن برساند و احترام حقوق و آزاديهاى بشر را تقويت کند...

مادّه بيست و نهم: هر کس در مقابل آن جامعه‌اى «وظيفه» دارد، که رشد آزاد و کامل شخصيت او را ميسر سازد.

و بالاخره آخرين مادّه اين اعلاميه جهانى راه را براى تمام سوءاستفاده جويان مى بندد:

مادّه سى ام: هيچيك از مقررات اعلاميه حاضر نبايد طورى تفسير شود که متضمن حقيّ براى دولتى، يا جمعيتى، يا فردى، باشد که به موجب آن بتواند هر يك از حقوق و آزاديهاى مندرج در اين اعلاميه را از بين ببرند، و يا در راه آن فعاليتى نمايند.

مجدداً يادآور مى شويم که آنقدر خوش باور نيستيم که اين شعارهاى زيبا و دل انگيز را که در شرايط نابسامان دنياى کنونى، شبیه «رؤياى شيرين و دلپذيرى» است که تا مرحله تحقق خارجى فاصله بسيار دارد، امورى انجام يافته تصور کنيم، و يا ضعف و ناتوانى اين

مجامع بزرگ جهانی را از حلّ بسیاری از مشکلات نادیده بگیریم. ولی نباید همانند افراد منفی باف، وجود آن را که دلیل بر وارد شدن بشریت در یک مرحله جدید تاریخی است نادیده بنگاریم. می دانیم «سازمان ملل متحد» در واقع حکم یک «سازمان مادر» را دارد، و از آن شعبی منشعب می گردد که یکی از آنها «شورای امنیت» است.

تفاوت این «فرزند» با آن «مادر» در آن است که «آن» قدرت اجرایی ندارد و مصوّباتش یک سلسله توصیه های رسمی، به کشورهای جهان است.

به همین دلیل، گاهی افراد بدبین، از این مجمع جهانی، به عنوان «میز خطابه» یا «تالار سخنرانی جهانی» یا «پارلمان بی دولت» و مانند آن تعبیر می کنند؛ ولی هر چه هست این فایده را دارد که همه کشورهای جهان در رأی گیری بر اساس «مساوات و برابری» در آن شرکت دارند، و مصوّباتش تأثیر روانی و معنوی قابل ملاحظه ای در افکار عمومی مردم جهان دارد.

اما فرزندان «شورای امنیت» توانایی کافی و قدرت اجرایی دارد! و اگر بخواهد می تواند مصوّبات خود را پیاده کند، ولی متأسفانه قدرت کافی برای رأی گیری ندارد؛ زیرا قدرتهای پنجگانه (آمریکا و شوروی و چین و فرانسه و انگلیس) که عضو دائمی و ابدی! شورا هستند؛ هر یک به تنهایی می تواند با رأی منفی خود همه تصمیمها را خنثی کند؛ و این حقّ «وتو» که علامت یادگاری از عهد استعمار بر پیشانی این مرکز

مهم جهانی است، آن را غالباً در تصمیمهای مهم فلج می سازد! بنابراین، یکی قدرت اجرا دارد و تصویب نمی کند، و دیگری تصویب می کند و توانایی بر اجرا ندارد!

اما با تمام این اشکالات همین «مرکز نیم بند» سازمان ملل و دستاوردهایش، همین کانون پر سر و صدای کم اثر، اگر از انصاف نگذریم تا کنون توانسته است کارهایی - هر چند کوچک - انجام دهد؛ و قطع نظر از کارش، همین صورت ظاهرش، دلیل بر این است که طرز فکر جدیدی در دنیا در حال تکوین است که از مراحل «نیمه جدی» و یا حتی شبیه به شوخی آغاز شده، و به سوی مراحل جدی تر در حال حرکت است؛ به دلیل اینکه تمام کشورهای جهان با تمام اختلافهایی که در مکتب و روش دارند احساس نیاز به وجودش می کنند؛ و کنار رفتن از آن را بسیار بد می دانند.

۲ گفتگو از خلع سلاح عمومی

گرچه این موضوع هنوز به طور اساسی از دایره حرف و سخن و کمیسیون و کاغذ بازی فراتر نرفته است؛ و هنوز آنچه بیرون کمیسیونهای خلع سلاح جهانی می گذرد گواه بر «گسترش مسابقه تسلیحاتی» است، ولی استقبال عموم مردم جهان، از این پیشنهاد نشان می دهد که یک نوع خود آگاهی در وجدان جهانی پیدا شده است؛ و حداقل همه دولتهای بزرگ و کوچک از این که قسمت بسیار عظیمی از ثروتهای خود را صرف آهن پاره های ویرانگری می کنند که

نیرومندترین مغزهای دانشمندان را برای توسعه و تکمیل به خود مشغول ساخته در حالی که در «مسائل عمرانی» به این «سرمایه‌ها» و «مغزها» فوق العاده نیازمندند؛ و همه دست و پا می‌کنند به نحوی خود را از این دام بزرگ و خطرناک رهایی بخشند، و روزی فرا رسد که آن سرمایه‌های عظیم انسانی و اقتصادی به مسائل زیر بنایی، و به مراکز نیازها و دردها کشیده شوند.

یکی از مراکز جهانی آماری در زمینه هزینه‌ای که هر یک از دولتهای بزرگ جهان صرف نگهداری سربازان خود می‌کنند اعلام کرده بود - سربازانی که جوانترین و زنده‌ترین اعضای پیکر اجتماعند - و به تعبیر دیگر، هزینه سنگینی که صرف از کار انداختن این نیروی عظیم در هر سال می‌کنند.

و ارقام سرسام آوری شبیه ارقام نجومی ارائه داده بود که نشان می‌داد به هر حال در کنار این برنامه‌های غلط، طرز فکرهای نوینی در حال تکوین می‌باشد؛ طرز فکری که می‌گوید این برنامه قابل ادامه نیست و باید در آن تجدید نظر کرد.

و این خودگام دیگری به سوی آن هدف بزرگ محسوب می‌شود.

۳ حمله صلح!

در دنیای امروز همه سخن از صلح می‌گویند؛ حتی جنگ طلبان مسلم! چرا که تنفر از جنگ، همگانی گشته؛ و ویرانیهای وحشت آور جنگهای جهانی هنوز فراموش نشده، و هرگز فراموش نخواهد شد!

گرچه طرفداری از صلح - هنوز مانند بسیاری از خواست‌های دیگر بشر - از حدود آرزو، فراتر نرفته؛ و همه جا به عنوان یک شعار مورد استفاده قرار می‌گیرد، و حتی آتش افروزان جنگ آن را یدک می‌کشند؛ ولی به هر حال، این وضع نشان می‌دهد یک «تشنگی عمومی» نسبت به «آب حیات صلح» همگان را فرا گرفته، و به راستی توده‌های مردم جهان آن را به عنوان پایه اصلی برای پیشبرد همه برنامه‌ها می‌طلبند.

مخصوصاً با توجه به این که جنگ‌های امروز آنقدر پر خرج و ویرانگر است که ممکن است کشوری تنها با چند روز جنگ علاوه بر تحمل میلیاردها خسارت مالی و هزاران کشته و مجروح، دهها سال از نظر اقتصادی و عمرانی عقب بیفتد.

هرگز نباید این خواست عمومی را دست کم بگیریم؛ زیرا که هر تحوّل و انقلابی نخست به صورت یک «آرزو» یک «خواست بدون پشتوانه» یا یک «شعار دلپذیر» در اعماق فکرها جوانه می‌زند؛ سپس به صورت یک «ضرورت» و یک «واقعیت اجتناب‌ناپذیر» در می‌آید و تدریجاً ارکان جامعه را دگرگون می‌سازد.

آتش بس جنگ‌های سابق ویتنام و آمریکا، گویا طبق گفته خبرگزاریها - پانصد هزار بار! نقض شد، ولی سرانجام دیدیم که به مرحله جدی و قطعی رسید و ضرورتی که می‌بایست تحقق یابد با پیروزی ویتنام تحقق یافت.

۴ طرح حکومت اسلامی^۱

این طرح که اخیراً طرفداران فراوانی پیدا کرده، و در محافل مختلف سخن از آن می‌رود، و حتی بعضی طرح زبان بین‌المللی «اسپرانتو» را که اخیراً به طرز مؤثری در حال گسترش است به عنوان مقدمه‌ای از آن طرح بزرگ می‌دانند، گام مؤثر دیگری در راه وصول به آن هدف نهایی است.

البته بی شک مزاج دنیای کنونی در حال حاضر آماده پذیرش چنین حکومتی نیست؛ زیرا هنوز در جامعه به اصطلاح پیشرفته‌ای همچون آمریکا، مسأله نژاد سفید و سیاه، حل نشده، و سیاهان از تبعیضات دردناکی در بطن این جامعه رنج می‌برند.

هنوز حکومت نژاد پرست آفریقای جنوبی مورد تأیید قدرتهای بزرگ است؛ و هنوز فاصله سه گروه «عقب افتاده» و «در حال توسعه» و «توسعه یافته» به قوت خود باقی است بلکه شکافها بیشتر می‌شود.

اما با همه اینها - همانطور که گفتیم - گسترش این افکار و مقبولیت آن از سوی بسیاری از گروههای جهان، هر چند در افق دور دستی قرار داشته باشد، خود دلیل زنده‌ای بر نضج گرفتن آمادگیهای روحی فرهنگی و اجتماعی برای تحقق یافتن «صلح و عدالت جهانی» محسوب می‌شود.



۱- باید توجه داشت که نگارش این کتاب قبل از انقلاب اسلامی ایران بوده است.

غیر از آنچه در بالا گفتم نشانه‌های دیگری نیز در گوشه و کنار مجتمعات جهانی، از قبیل «بازارهای مشترک» و «اتحادیه‌های بزرگ جهانی» و هرگونه تمایل به زندگی گروهی و گرایش به وحدت، به چشم می‌خورد که مجموعاً نشان می‌دهد جهان در راهی طولانی به سوی مقصدی که گفتیم پیش می‌رود؛ و وصول به چنان هدفی را به ما نوید می‌دهد.

فطرت و «صلح و عدالت جهانی»

هر مسأله‌ای از دو راه قابل بحث و بررسی است از طریق «عقل و خرد» و از طریق «عاطفه و فطرت»

فطرت، همان الهام و درک درونی است که نیاز به دلیل ندارد، یعنی بدون استدلال و برهان، انسان آن را پذیرا می‌شود و به آن ایمان دارد. این گونه الهامات باطنی گاهی امواجش از داوریه‌های خرد نیرومندتر، و اصالتش بیشتر است، که اینها ادراکات ذاتی است و آنها معلومات اکتسابی.

اینگونه الهامات درونی در حیوانات غالباً «غریزه» نامیده می‌شود؛ و غرائز هم دامنه وسیعی در حیوانات دارند و هم نقش مهمی؛ بلکه می‌توان گفت نقش اصلی در زندگی آنها بر دوش همین غرائز گذارده شده است.

بازتاب غرائز گاهی چنان شگفت‌انگیز است که انسان را با تمام وسائل صنعتی پیشرفته و ابزارهای دقیق الکترونیکی‌اش، در برابر آن

و ادار به اظهار عجز می‌کند.

مثلاً، فراوانند حیوانات و حشرات که وضع هوا را پیش بینی می‌کنند، گاهی شاید برای یک روز و گاهی برای شش ماه و حتی در نشریه‌ای دیدم نوعی از ملخ‌ها وضع هوا را از یکسال قبل پیش بینی می‌کنند، و این راستی حیرت آور است که انسان عصر فضا، با تمام ابزارهای دقیقی که برای پیش بینی وضع هوا اختراع کرده، و با تهیّه پستهای هواشناسی در تمام نقاط حسّاس و گردآوری مجموعه اوضاع جوّی محسوس این نقاط از طریق مخابره، و تشکیل دادن «نقشه‌های هوایی» با تمام این تلاش‌ها و کوششهای پرخرج، باز وضع هوا را برای مدّت ۶ ساعت پیش بینی می‌کند تازه آن هم با عباراتی چند پهلو!

کمی ناقصتی ابری

گاهی تمام ابری

احتمالاً توأم با رگبارهای پراکنده

و شاید بارندگی شدید

و احتمالاً صاف و آفتابی! ...

ولی آن حشره هواشناس بدون تماس با حشرات دیگر، برای مدّت ۶ ماه، یعنی از وسط تابستان چگونگی زمستان را پیش بینی می‌کند و خود را برای آن آماده می‌سازد.

شاید این که انسان معلومات فطری اش محدودتر از بسیاری از جانداران دیگر است به این خاطر است که سهم عظیم او از نیروی عقل، کمبودهای او را در همه زمینها جبران می‌کند؛ ولی به هر حال، انسان

نیز در نیازهای ضروری و مسائل اصولی زندگی، از الهام فطری بهره‌مند است و این چراغ می‌تواند ما را در مسیری که در پیش داریم رهنمون گردد.

* * *

آیا در مسأله مورد بحث یعنی پایان گرفتن جهان با جنگ و خونریزی و ظلم و بیدادگری، یا حکومت صلح و عدالت و امنیت، الهامهای فطری می‌تواند به ما کمکی کند یا نه؟

* * *

پاسخ این سؤال مثبت است؛ زیرا دو نشانه قابل ملاحظه وجود دارد که می‌تواند ما را به حقیقت رهنمون گردد:

۱ | عشق به صلح و عدالت

عشق به صلح و عدالت در درون جان هر کسی هست؛ همه از صلح و عدل لذت می‌برند؛ و با تمام وجود خود خواهان جهانی مملو از این دو هستند.

با تمام اختلافهایی که در میان ملت‌ها و امتهای در طرز تفکر، آداب و رسوم، عشق‌ها و علاقه‌ها، خواسته‌ها و مکتبها، وجود دارد؛ همه بدون استثنا سخت به این دو علاقه‌مندند، و گمان می‌کنم دلیلی بیش از این برای فطری بودن آنها لزوم ندارد؛ چه اینکه همه جا عمومیت خواسته‌ها دلیل بر فطری بودن آنهاست.

آیا این یک عطش کاذب است؟

یا نیاز واقعی که در زمینه آن، الهام درونی به کمک خرد شتافته؛ تا تأکید بیشتری روی ضرورت آن کند؟ (دقت کنید)

آیا همیشه تشنگی ما دلیل بر این نیست که آبی در طبیعت وجود دارد و اگر آب وجود خارجی نداشته باشد آیا ممکن است عطش و عشق و علاقه به آن در درون وجود ما باشد؟

ما می‌خورشیم، فریاد می‌زنیم، فغان می‌کنیم و عدالت و صلح می‌طلبیم؛ و این نشانه آن است که سرانجام این خواسته، تحقق می‌پذیرد و در جهان پیاده می‌شود.

اصولاً فطرت کاذب مفهومی ندارد؛ زیرا می‌دانیم آفرینش و جهان طبیعت یک واحد به هم پیوسته است، و هرگز مرگب از یک سلسله موجودات از هم گسسته، و از هم جدا نیست.

همه در حکم یک درخت تناور عظیم است که شاخه‌های گسترده‌اش پهنه هستی را فرا گرفته، ممکن است میان دو شاخه‌اش و حتی میان دانه‌های یک خوشه‌اش میلیون‌ها سال نوری فاصله باشد اما این فاصله عظیم دلیل بر از هم گستگی آنها نیست، بلکه از ویژگیهای عظمت و وسعت آن می‌باشد.

در این واحد عظیم، هر جزء نشانه کل است، و هر قسمت با قسمت‌های دیگر مربوط؛ و عکس‌العمل‌های آنها به یکدیگر پیوسته است؛ هر یک قرینه وجود دیگری، و همه از یک ریشه آب می‌خورد. روی این جهت «هر عشق اصیل و فطری حاکی از وجود معشوقی در خارج و

جذب و کشش آن است.»

«عشقی» که معشوقش تنها در عالم رؤیایها وجود دارد یک «عشق قلبایی» است؛ و در جهان طبیعت هیچ چیز قلبایی وجود ندارد؛ تنها انحراف از مسیر آفرینش است که یک موجود قلبایی را جانشین یک واقعیت اصیل می‌کند. (دقت کنید)

به هر حال، فطرت و نهاد آدمی بوضوح صدا می‌زند که سرانجام، صلح و عدالت، جهان را فرا خواهد گرفت؛ و بساط ستم برچیده می‌شود؛ چراکه این خواست عمومی انسانها است.

۲ انتظار عمومی برای یک مصلح بزرگ

تقریباً همه کسانی که در این زمینه مطالعه دارند متفقند که تمام اقوام جهان در انتظار یک رهبر بزرگ انقلابی به سر می‌برند که هر کدام او را به نامی می‌نامند، ولی همگی در اوصاف کلی و اصول برنامه‌های انقلابی او اتفاق دارند.

بنابراین، برخلاف آنچه شاید بعضی می‌پندارند، مسأله ایمان به ظهور یک نجاتبخش بزرگ، برای مرهم نهادن بر زخمهای جانکاه بشریت، تنها در میان مسلمانان، و حتی منحصر به مذاهب شرقی نیست، بلکه «اسناد و مدارک» موجود نشان می‌دهد که این یک اعتقاد عمومی و قدیمی، در میان همه اقوام و مذاهب شرق و غرب است، اگر چه در پاره‌ای از مذاهب همچون اسلام تأکید بیشتری روی آن شده است.

و این خود دلیل و گواه دیگری بر فطری بودن این موضوع است. در اینجا به قسمتی «کاملاً فشرده» از بازتاب این عقیده در میان اقوام

و ملل مختلف، برای دو منظور اشاره می‌کنیم:
نخست توجه به عمومی بودن مسأله است؛ و دیگر توجه به اصول
مشترکی است که درباره برنامه آن مصلح بزرگ در میان همه آنها وجود
دارد.

مصلح بزرگ در میان اقوام دیگر

تجلی این برنامه در کتب زرتشتیان

۱- در کتاب معروف «زند» پس از ذکر مبارزه همیشگی «ایزدان» و «اهریمنان» می‌خوانیم:

... آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود؛ و اهریمنان رامنقرض می‌سازند...

پس از پیروزی ایزدان، و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست!

۲- «جاماسب» در کتاب «جاماسب نامه» از زردشت نقل می‌کند که

می‌گوید:

مردی بیرون آید از زمین تازیان... مردی بزرگ سر، و بزرگ تن، و بزرگ ساق، و بر آئین جدّ خویش و با سپاه بسیار، و روی به ایران نهد، و آبادانی کند و زمین را پردازد کند.

جلوه‌گاه این عقیده در کتب هندیان و برهمنائیان

- ۱- در کتاب «وشن جوک» از کتب هندوها چنین آمده است:
 سرانجام دنیا به کسی بر گردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاصّ او باشد. و نام او «فرخنده و خجسته» باشد!
- ۲- در کتاب دیگری به نام «دیده» آمده است:
 پس از خرابی دنیا پادشاهی در آخر زمان پیدا شود که پیشوای خلاق باشد؛ و نام او «منصور» باشد، و تمام عالم را بگیرد؛ و به آئین خود آورد.
- ۳- در کتاب «ددا تک» از کتب مقدّسه برهمنائیان آمده است:
 ... دست حق در آید و جانشین آخر «ممتا» ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد همه جا؛ و خلائق را هدایت کند.
- ۴- در «پاتیکل» از کتب هندوان آمده است:
 چون مدّت روز تمام شد، و دنیای کهنه نو شود؛ و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود؛ از فرزندان دو پیشوای جهان یکی ناموس آخر زمان و دیگری و حتّی بزرگ وی که «پشن» نام دارد و نام صاحب آن ملک تازه «راهنما» باشد؛ بحق پادشاه شود، و خلیفه رام باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد.
- ۵- در کتاب «باسک» از کتب هندوها آمده است:
 دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل در آخر زمان که پیشوای فرشتگان و پریان و آدمیان باشد؛ و راستی حق با او باشد، و آنچه در دریا و زمینها و کوهها پنهان باشد، همه را به دست آورد، و از آسمان و زمین آنچه باشد خبر می دهد، و از او بزرگتر کسی به دنیا نیاید!

پرتوی در کتب عهد قدیم (تورات و ملحقات آن)

۱- در کتاب «مزامیر داوود» مزمو ۳۷ چنین می خوانیم:

... زیرا که شیران منقطع خواهند شد، و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، هان، بعد از اندک مدتی شیر نخواهد بود، در مکنش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود؛ اما حکیمان (صالحان) وارث زمین خواهند شد!

۲- و نیز در همان مزمو ۳۷ (از مزامیر داوود) جمله ۲۲ می خوانیم:
زیرا «متبرکان خداوند» وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد.

۳- و نیز در جمله ۲۹ در همان مزمو آمده است:
صدیقان وارث زمین شده ابدأ در آن ساکن خواهند شد.

۴- در کتاب «حقوق» نبی، فصل ۷، می خوانیم:
... و اگرچه تأخیر نماید؛ برایش منتظر باش!
زیرا که البتّه خواهد آمد و درنگ خواهد نمود؛
بلکه جمیع امتها را نزد خویش جمع می کند؛
و تمامی را برای خویشتن فراهم می کند.

۵- در کتاب «اشعیای نبی»، فصل ۱۱، در بحثی که سراسر تشبیه است می خوانیم:

و نهالی از تنه یسی^۱ بر آمده شاخه‌ای از شاخه‌هایش قد خواهد کشید...

۱- «یسی» به منی «قوی» نام پدر داوود است (نقل از قاموس مقدس).

ذلیلان را به عدالت حکم؛ و برای مسکینان زمین به راستی تنبیه (و مایه بیداری) خواهد بود...
 کمر بند کمرش عدالت،
 و وفا نطق میانش خواهد بود؛
 و گرگ با بره سکونت داشته...
 و طفل کوچک راعی (شبان) ایشان خواهد بود...
 و در تمامی کوه مقدّس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد
 زیرا که زمین از دانش خداوند، مثل آبهایی که دریا را فرو می‌گیرند، پر خواهد شد.

نشانه‌هایی در کتب عهد جدید (اناجیل و ملحقّات آن)

۱- در انجیل «متی»، فصل ۲۴، می‌خوانیم:

چون که برق از مشرق بیرون می‌آید و تا به مغرب ظاهر می‌گردد،
 آمدن فرزند انسان نیز چنین خواهد بود...
 خواهند دید فرزند انسان را برابرهای آسمان که می‌آید با قدرت و جلال عظیم!
 و فرشته‌های خود را (یاران خود را) خواهد فرستاد با صور بلند آواز.
 و آنان برگزیدگانشان را جمع خواهند نمود.

۲- و در انجیل «لوقا»، فصل دوازدهم، آمده است:

کمرهای خود را بسته و چراغهای خود را افروخته دارید، و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود می‌کشند، تا هر وقت بیاید و در را بکوبد بیدرنگ برای او باز کنید!

این عقیده در میان چینیان و مصریان و مانند آنها

۱- در کتاب «علائم ظهور» (گردآوری یکی از دوستان صادق هدایت) در صفحه ۴۷، می خوانیم:

قسمت اعظم ترجمه متن های پهلوی «صادق» درباره ظهور و علائم ظهور است و اگر رویهمرفته نیز به همه متون پهلوی صادق توجه کنیم باید بگوییم تماماً جنبه مذهبی دارد.

... موضوع ظهور و علائم ظهور موضوعی است که در همه مذاهب بزرگ جهان واجد اهمیت خاصی است... به قول «صادق»: صرف نظر از عقیده و ایمان که پایه این آرزو را تشکیل می دهد، هر فرد علاقه مند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن وقتی که از همه ناامید می شود و می بیند که با وجود اینهمه ترقیات فکری و علمی شگفت انگیز باز متأسفانه بشریت غافل و بیخبر، روز به روز، خود را به سوی فساد و تباهی می کشاند، و بیشتر از خداوند بزرگ دوری می جوید، و بیشتر از اوامر او سرپیچی می کند، بنا به فطرت ذاتی خود متوجه درگاه خداوند بزرگ می شود و از او برای رفع ظلم و فساد یاری می جوید!

از این رو در همه قرون و اعصار آرزوی یک مصلح بزرگ جهانی در دل های خدا پرستان وجود داشته است و این آرزو نه تنها در میان پیروان مذاهب بزرگ، مانند زردشتی و یهودی و مسیحی و مسلمان سابقه دارد؛ بلکه آثار آن را در کتاب های قدیم چینیان، و در عقاید هندیان؛ و در بین اهالی اسکاندیناوی و حتی در میان مصریان قدیم؛ و بومیان و حتی مکزیک؛ و نظایر آنها نیز می توان یافت.

لازم به یادآوری است که کتاب «زند، و هومن یسن» و چند کتاب دیگر زردشتی و از جمله دو باب آخر جاماسب نامه مشتمل بر پیشگویی زردشت از زبان جاماسب حکیم به «گشتاسب» پادشاه وقت که به آئین زردشت گروید راجع به موعود آخر زمان، توسط صادق هدایت از متن پهلوی به فارسی برگردانده شده، و به وسیله حسن قائمیان دوست و هم قلم هدایت به نام «علائم ظهور» منتشر گردیده است.

شعاع این فکر در میان غربیها

۱- عقیده به ظهور یک رهایی بخش بزرگ و برچیده شدن بساط ظلم و ستم از میان انسانها، و حکومت حق و عدالت منحصر به شرقیها و مذاهب شرقی نیست؛ بلکه یک اعتقاد عمومی و جهانی است که چهره‌های مختلف آن در عقاید اقوام گوناگون دیده می‌شود، و همه روشنگر این حقیقت است که این اعتقاد کهن ریشه‌ای در فطرت و نهاد انسانی؛ و در دعوت همه پیامبران، داشته است.

در کتاب «دیباجه‌ای بر رهبری» ضمن بیان وجود انتظار ظهور یک منجی بزرگ در میان اقوام مختلف غربی، و بهره برداری پاره‌ای از افراد از یک چنین انتظار عمومی، نام پنج نفر از مدّعیان را که از انگلستان برخاستند به عنوان: «جیمز نایلور» و «یوحنا سوئکات» و «ریچارد برادرز» و «جان نیکولز تام» و «هنری جیمز پرینس» را ذکر می‌کند، و از «برنارد باربر» جامعه شناس آمریکایی در رساله «نهضت منجی گری»

وجود چنین اعتقادی را، حتی در میان سرخ پوستان آمریکایی نقل کرده می‌گوید:

در میان قبائل سرخ پوست آمریکائی... این عقیده شایع است که روزی گرد سرخ پوستان ظهور خواهد کرد و آنها را به بهشت زمین رهنمون خواهد شد...

تنها تا پیش از سال ۱۸۹۰ بالغ بر بیست نوع از این نهضت‌ها در تاریخ آمریکا ضبط شده است.

در بحثی که از کتاب «علائم الظهور» سابقاً آوردیم تصریح شده بود که: آثار این عقیده را در میان اهالی اسکاندیناوی و بومیان مکزیک و نظایر آنها نیز می‌توان یافت.^۱

از مجموع آنچه گفتیم - و مطالب و شواهد فراوان دیگری که به خاطر رعایت اختصار ناگفته ماند - نتیجه می‌گیریم که این انتظار جنبه منطقه‌ای ندارد؛ انتظاری است همه گیر و گسترده و در سطح جهانی، و سرانجام شاهدهی است بر فطری بودن این اعتقاد.

در بحثهای آینده خواهیم دید که این عقیده تحت عنوان ظهور «مهدی» در عقاید اسلامی وسعت فوق العاده‌ای دارد و به عنوان یک عقیده زیر بنایی شناخته شده است.

و نیز خواهیم دید که ایمان و توجه به این واقعیت فطری که عقل و خرد نیز پشتیبان آن است چگونه ابرهای تیره و تاریأس و بدبینی را از

۱- در این بخش از کتابهای: «علائم الظهور»، «شکوفه‌های امید» و «دیباچه‌ای بر رهبری» استفاده شده است.

آسمان روح انسان دور ساخته، و او را برای آینده روشنی بسیج و آماده می‌کند.

نیروها را آماده‌تر،

افکار را بیدارتر،

آمادگیها را فزونتر،

انقلابها را سریعتر،

عشقها را آتشینتر؛

و راه را برای رسیدن به یک جامعه انسانی به معنی واقعی کلمه

هموارتر می‌سازد؛

جامعه‌ای که بیدادگریها همچون آتش آن را نسوزاند، تبعیضها همچون موریانه

آن را از درون نپوساند؛ و بیعدالتیها آن را به کام نابودی نکشاند.

انقلاب جهانی

انقلاب یا اصلاحات تدریجی

تا کنون بحث در این بود که انسان به حکم ندای خرد، و الهام فطرت، به آینده‌ای روشن می‌نگرد، آینده‌ای که با امروز فرق بسیار خواهد داشت، و از اینهمه تیره‌روزیها در آن اثری نخواهد بود.

ولی اکنون این سؤال پیش می‌آید که پیدایش چنان دگرگونی از طریق اصلاحات تدریجی باید انجام گیرد؛ یا از طرق انقلابی و بنیادی؟ اصولاً - و بطور کلی - در مورد اینکه اصلاحات اجتماعی باید از چه راه انجام پذیرد عقیده واحدی در میان دانشمندان نیست؛ جمعی طرفدار اصلاحات تدریجی هستند که به آنها «رفورمیست» گفته می‌شود. و در برابر آنها «انقلابیون» قرار دارند که هیچ دگرگونی اساسی را در وضع جوامع انسانی بدون انقلاب ممکن نمی‌دانند.

آنها معتقدند همانطور که در طبیعت نیز تحولات، شکل جهش و انقلاب دارد، و تغییرات تدریجی «کمی» به جایی می‌رسد که شکل «کیفی» به خود می‌گیرد، و با یک جهش و انقلاب، جای خود را به ضد خود می‌دهد.

طرفداران این اصل در همه دگرگونیهای اجتماعی، شاخ و برگهای زیادی برای چگونگی انقلاب و تحوّل اجتماعات درست کرده‌اند که نه همه آنها مستدل است، و نه منطبق بر روند مسائل تاریخی و شواهد عینی، ولی نمی‌توان انکار کرد که این اصل در موارد بسیاری قابل قبول است.

توضیح اینک:

آنچه به واقعیت نزدیکتر به نظر می‌رسد این است که درجه فساد اجتماعات با هم متفاوت است، آنجا که فساد به صورت همه گیر، و همه جانبه در نیامده، اصلاحات تدریجی می‌تواند اساس برنامه‌های اصلاحی را تشکیل دهد.

اما آنجا که فساد همه جا را گرفت و یا در بیشتر سازمانهای اجتماعی نفوذ کرد جز با یک انقلاب بنیادی و جهش، نمی‌توان بر نابسامانیها چیره گشت.

و این درست به آن می‌ماند که یک بنای با عظمت را با تعمیرات تدریجی مرمت می‌کنند و شکوه نخستین را به آن باز می‌گردانند؛ اما هنگامی که شالوده‌ها از درون روبه ویرانی گذارد؛ و پایه‌های اصلی در حال پوسیدن و فرو ریختن بود؛ آن را بکلی در هم می‌کوبند و بر ویرانه آن بنایی تازه بر پا می‌کنند.

شواهد زیادی بر درستی این عقیده در دست داریم:

۱- اصلاحات تدریجی همیشه بر همان شالوده‌های قدیمی گذارده می‌شود و تأثیر آنها وابسته به آن است که شالوده‌های سالم باشد، و به

تعبیر دیگر، در «رفورمها» الگوها و ضوابط همان الگوها و ضوابط پیشین هستند و این در آنجا به درد می‌خورد که الگوها سالم مانده باشند، در غیر این صورت به «نقش ایوان» پرداختن ثمری ندارد چه اینکه «خانه از پای بست ویران است». در اینجا باید به سراغ الگوهای جدید رفت و مسائل زیربنایی را در مسیر دگرگونی مورد بررسی مجدد قرار داد.

۲- اصلاحات تدریجی غالباً از طرق مسالمت‌آمیز مایه می‌گیرد و تکیه خود را در بسیاری از موارد تنها روی «منطق» قرار می‌دهد، و این در حالی اثر دارد که آمادگی فکری و زمینه‌ای در اجتماع باشد ولی آنجا که این زمینه‌ها وجود ندارد، باید از منطق انقلاب که منطق «قدرت» است استفاده کرد؛ اگرچه در «تحولهای انقلابی» نیز منطق نقش مؤثری دارد، ولی ضربه نهایی را «قدرت‌های انقلابی» وارد می‌کنند.

استفاده کردن از روشهای غیر انقلابی در جوامعی که فساد در عمق آنها نفوذ کرده، سبب می‌شود که عناصر اصلی فساد از موقعیت استفاده کرده، خود را در برابر «اصلاح طلبان» مجهز سازند، و در برابر سلاحهای آنها به «وسائل خنثی کننده» و «بازدارنده» مجهز گردند؛ درست همانند میکربهای نیرومندی که در برابر استعمال تدریجی «دارو» مصونیت پیدا کرده و به کار خود ادامه می‌دهند؛ و جز در یک حمله برق آسا با داروهای قوی از میان نخواهد رفت!

۳- در جامعه‌هایی که فساد به ریشه نفوذ کرده، عناصر قدرتمند ضد اصلاح، تمام مراکز حساس اجتماع را در دست دارند و به آسانی

می‌توانند هر طرح اصلاح تدریجی را عقیم کنند؛ مگر آن که غافلگیر شوند و پیش از آن که «تشکل» و «تجهیز بیشتر» یابند؛ با یک «حمله انقلابی» از هم متلاشی گردند!

۴- نیروهای عظیم اصلاحی و انقلابی را معمولاً نمی‌توان برای مدّت زیادی داغ و پرهیجان و آماده و یکصدا نگاهداشت؛ و اگر بموقع از آن‌ها استفاده نشود ممکن است با گذشت زمان «کارائی و برندگی» خود را از دست دهند، و عناصر «ضد انقلابی» تدریجاً در صفوف و افکار آنها نفوذ کنند؛ لذا بهنگام نیاز به اصلاحات گسترده و وسیع، باید از وجود آنان حدّ اکثر استفاده را، «سریع و برق‌آسا» نمود؛ و پیش از آن که به خاموشی گرایند، و نیروهای ارتجاعی از حدّت و هیجان آنها بکاهند، مورد بهره برداری قرار گیرند.

۵- تاریخ نیز نشان می‌دهد که این دسته از اجتماعات، از طریق اصلاحات تدریجی سازمان نیافته‌اند بلکه اصلاح آنها از طریق جهش و انقلاب بوده است.

پیامبران بزرگ، و مردان اصلاح طلب جهان، به هنگام مواجهه با چنین جوامع، همواره روش انقلابی را در پیش گرفتند؛ و در میدان جهاد و مبارزه تا آخرین حدّ قدرت گام نهادند.

نوح؛ ابراهیم؛ موسی؛ عیسی - و مخصوصاً پیامبر اسلام - که سلام خدا بر همه باد، همگی مردان بزرگ انقلابی بودند.

مردان و زنان بزرگ دیگری که چهره تاریخ را عوض کردند و نقطه عطفی در مسیر زندگی انسانها، یا اجتماع خود محسوب می‌شوند؛ همه

انقلابی بودند، و این خود دلیل زنده‌ای است که اصلاح اینگونه جوامع جز از طریق انقلاب امکان‌پذیر نیست.

* * *

اما در مورد اصلاح عمومی وضع جهان و برچیده شدن نظام کنونی که بر اساس هدر دادن نیروهای فعال و تبعیض و ظلم و ستم بنا شده؛ و جانسپین شدن یک «نظام عادلانه» خالی از این نابسامانیها، وضع روشنتر است؛ زیرا این انقلابی‌ترین کاری است که باید در جهان صورت گیرد، و از هر انقلاب دیگری وسیعتر و گسترده‌تر است.

با این حال، چگونه ممکن است از طریق اصلاحات تدریجی این دگرگونی دامنه دار و بنیادی صورت پذیرد؟!

اینجاست که باید صریحاً گفت:

اگر بنا هست جهان کنونی پر از بیدادگری و ظلم و فساد، از لبه پرتگاه فنا و نیستی کنار رود، باید انقلابی وسیع در آن صورت گیرد.

انقلاب در همه زمینه‌ها:

در زمینه فکری و فرهنگ و اخلاق؛ در زمینه اقتصاد و سیاست؛ و در زمینه قوانین و برنامه‌ها؛ و یا سقوط در میان شعله‌های سوزان یک جنگ عالمگیر!

انقلاب مادی یا معنوی؟

بحث دیگری که می‌تواند مکمل بحث گذشته باشد این است که با توجه به دلایل متعددی که نشان می‌دهد سرانجام، زندگی بشر به

روشنی می‌گیرید، و ابرهای تیره و تار ناامنی و بیعدالتی از آسمان تمدن انسانها دامن بر می‌چینند؛ این سؤال پیش می‌آید که آیا انقلاب وسیعی که باید این برنامه را پیاده کند از طریق تکامل قوانین مادی صورت خواهد گرفت و یا حتماً باید با استمداد از سرمایه‌های معنوی این هدف تحقق یابد؟

و به تعبیر دیگر، آیا ادامه وضع «زندگی یک بعدی کنونی» و تکامل آن، توانایی اجرای چنان برنامه‌ای را دارد، یا دگرگونی باید از همین جا آغاز گردد، و تکامل یک بعدی جای خود را به تکامل چند بعدی، و همه جانبه بدهد:

ارزشهای انسانی زنده بشود.

مسائل اخلاقی بطور وسیع به کار گرفته شود.

ایمان و عواطف احیا گردد.

و با استفاده از این سرمایه‌ها، زندگی طغیانگر ماشینی و مادی مهار شود؟
دقت در ریشه‌های اصلی بدبختی‌ها، و نابسامانیهای کنونی، نشان می‌دهد که تکامل این وضع در واقع تکامل بدبختیها است! و ادامه این راه ادامه بحرانها خواهد بود.

زیرا:

عادلانه‌ترین طرز حکومت در دنیای امروز حکومت دموکراسی و حکومت مردم بر مردم است، که در غالب نقاط جهان نیز تنها نامی از آن به گوش می‌خورد؛ فرض کنید این نوع حکومت به مفهوم واقعی در سراسر جهان پیاده شود تازه آغاز مشکلات بزرگ است.

توضیح اینکه:

در یک بررسی اجمالی می‌بینیم چهار نوع حکومت در دنیا بیشتر نداریم:

۱ حکومت استبدادی (در چهره اصلی اش) - منظور حکومت استبداد فردی است که حال و وضعیتش در گذشته و حال روشن است، و در یک جمله کوتاه می‌توان گفت: هر نوع بردگی و بدبختی و سیه روزی و عقب ماندگی دامنگیر نوع بشر شده، از این نوع حکومت مرگ آفرین سرچشمه گرفته است.

۲ حکومت استبدادی (در لباس دموکراسی) - یعنی همان حکومت خودکامه فردی خونخوار و جبّاری که لباس دموکراسی را در بر می‌کند، و عنوان آن را یدک می‌کشد، و با راه انداختن «حزب و مجلس ساختگی» ادای دموکراسی را در می‌آورد. همان حزب و مجلسی که لیست مقامات و نمایندگان و رهبرانش قبل از تشکیل نوشته و آماده شده و بازیگرانش به ترتیب در پشت صحنه لباس در تن کرده و آماده کار می‌شوند و به نوبت نقش خود را با ظاهر شدن در صحنه ایفا می‌کنند.

در پشت صحنه با هم بر سر یک سفره می‌خورند و می‌نوشند و می‌خندند و مسخره می‌کنند اما روی صحنه که آمدند یکی موافق و دیگری مخالف، یکی در جناح پیشرو و دیگری در جناح سازنده، یکی

هماهنگ کننده این جناح و دیگری هماهنگ کننده آن جناح، جنگهای زرگری مضحکی برای فریب عوام - که دیگر فریب این بازیها را نمی‌خورند - راه می‌اندازند؛ حتی گاه برای تکمیل این صحنه با مشت‌های گره شده و قیافه درهم کشیده به یکدیگر حمله می‌کنند!

این نوع حکومت در تاریخ گذشته وجود نداشت؛ چراکه مردمش و حتی دیکتاتورهایش رک و راست بودند، و یا شاید عقلشان نمی‌رسید که می‌توان استبداد را در قالب دموکراسی ارائه داد.

این نوع حکومت پدیده عصر ما است، عصر نفاقها، دو روئتها و عصر تغییر چهره‌ها! و میوه تلخی است که مغزش به گذشته تعلق دارد و پوشش‌اش به امروز، و تنها هدفش آن است که تاریخ‌رهایی‌ملتها و آزادیشان را چند روزی به عقب بیندازد و غیر از آن کاری از آن ساخته نیست.

۳ حکومت استبدادی گروهی (دیکتاتوری پرولتاریا) - این نوع

حکومت در گذشته با این محتوا وجود نداشت، و فرآورده عصر گسترش ماشینیزم و مخصوص کشورهای کمونیستی است که طبقه «پرولتاریا» (کارگر جدید) زمام امور را به دست می‌گیرد و خواسته‌های خود را در تمام زمینه‌ها زیر لوای مارکسیسم تحقق می‌بخشد.

گرچه خود مارکسیستها هستند که عنوان دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان شعار حکومتشان انتخاب کرده‌اند، ولی قطع نظر از مفاهیمی که

زیر این عنوان نهفته شده باید دید، آیا این طبقه پرولتاریا است که بر چنین جوامعی حکومت می‌کند یا اعضای کمیته مرکزی حزب و دبیر کل آن؛ آنهم حزبی که نه فراگیر است و نه انتخاب آزادی در آن صورت می‌گیرد و نه رنگ و بویی از دموکراسی دارد، و خود کامگی و استبداد سران گردانندگان حکومت، و توسل به خشونت و سلب آزادی انسانها در آن چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد.

آیا به هنگام تنظیم تاریخ و تهیه لیست حکام و زمامداران، آقای استالین و خروشچف و مائو را جز در ردیف سرسخت‌ترین مستبدان تاریخ که دوران حکومتشان یادآور رنجهای جانکاه بشریت است می‌توان جای داد!

درست است که زمامداران در این گونه جوامع گامهای مؤثری در راه تعدیل ثروت بر می‌دارند و نیز درست است که به دوران ثروتمندان افسانه‌ای پایان می‌دهند، ولی آیا می‌توان از این حقیقت روشن، چشم پوشید که آنها میلیاردها ثروتهای کشور خود را در راه تحکیم پایه‌های قدرتشان صرف می‌کنند؛ و به طور فعال ما یشاء هرچه خواستند انجام می‌دهند؛ و حق اظهار نظر و نقد و بررسی و اعتصاب و هرگونه توضیح خواهی را از مردم محیط خود می‌گیرند.

۴ حکومت دموکراسی (در چهره اصیلش) - این نوع حکومت که عالیتین و کاملترین نوع حکومت در دنیای امروزش می‌دانند، و حتی

ادّعا و ادای آن مایهٔ مباحثات بسیاری از زمامداران است، تا چه رسد به وجود عینی و خارجی اش؛ از نظر مفهوم در یک جمله خلاصه می‌شود و آن اینک:

در این سیستم حکومت، تمام مردم از هر گروه و قشری ظاهراً با آزادی کامل می‌توانند به پای صندوقهای رأی رفته و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند، و سرنوشت خویش را برای چند سال - تحت ضوابط خاصی - به دست آنها بسپارند.

آنها نیز با تبادل نظر و مشورت ظاهراً آزادانه قوانین و مقرراتی را که به عقولشان حافظ منافع آن مردم است وضع و مقرر می‌کنند. حال گاهی رئیس هیئت اجرایی وسیلهٔ این نمایندگان انتخاب می‌شود و گاهی مستقیماً بوسیلهٔ مردم که «نخست وزیر» یا «رئیس جمهورش» می‌نامند.

عیوب حکومت دموکراسی

اما با تمام امتیازاتی که در این طرز حکومت به چشم می‌خورد، هنگامی که به عمق و محصول نهایی اش می‌اندیشیم می‌بینیم بر خلاف ظاهر زیبایش؛ چهرهٔ وحشتناکی دارد؛ زیرا:

۱- استعمار گروهی - نخستین محصول این نوع حکومت یعنی حکومت «اکثریت‌ها» - با توجه به این که اقلیتها همیشه نفرت محدود و ناچیزی نیستند که بتوان در محاسبات گروهی آنها را نادیده گرفت -

این است که استثمار دستجمعی را مجاز می‌شمرد و به پنجاه و یک درصد جمعیت مردم جهان اجازه می‌دهد افکار و مقاصد خود را بر چهل و نه درصد جمعیت تحمیل کنند؛ و برای حفظ منافع اکثریت، منافع گروه قابل ملاحظه‌ای که تنها دو درصد، و یا حتی گاهی یک درصد، با آنها تفاوت دارند، نادیده بگیرند.

و این ضربه‌ای است بزرگ بر عدالت و آزادی در جهان انسانیت که تحت عنوان مترقی‌ترین نوع حکومت انجام می‌گیرد.

۲- اقلیتها در چهره اکثریت - بدتر از آن این که در این نوع حکومت غالباً «اقلیتها» در چهره «اکثریت» ظاهر می‌شوند، و عقائد خود را بر آنها تحمیل می‌کنند؛ به این ترتیب که صاحبان «زر» و «زور» با در دست داشتن وسائل ارتباط جمعی، و با تغذیه اهداف و مقاصد و برنامه‌ها و اشخاص مورد نظر خویش، به طور مستقیم و غیر مستقیم، به مطبوعات تجارتي، رادیوها و تلویزیونهای بازاری، چنان اکثریت را شستشوی مغزی می‌دهند و افکار محیط را در مسیر خواسته‌های خود منحرف می‌سازند که عملاً حکومتی روی کار می‌آید که تنها در مسیر منافع این اقلیت متکاثر (افزون طلبان قدرت و پول) گام بر می‌دارد.

به همین دلیل، جای تعجب نیست که در کشورهایی که با این سیستم اداره می‌شود، حکومت‌ها «معمولاً» نماینده و حافظ منافع بورژواها و سرمایه داران بزرگند (هر چند ظاهراً انتخابات آزاد با مشارکت عموم مردم و مداخله کتبی در صندوق‌های رأی صورت می‌گیرد).

البته اگر اکثریت بتواند نخست این گروه را از تخت قدرتشان پایین بکشد سپس انتخاباتی صورت گیرد، ممکن است اکثریت واقعی حاکم بر مقدرات جامعه باشند، ولی این کار هم به اصطلاح سر از دور و تسلسل و محال در می‌آورد.

و اگر ما بتوانیم حکومت اکثریت واقعی را بر اقلیت (فرضاً) به نحوی توجیه کنیم مسلماً حکومت اقلیت استثمارگر بر اکثریت استثمار شده به هیچوجه قابل توجیه نیست.

۳- نامساوی در شرایط مساوی - در این سیستم حکومتی هر کس در هر شرائطی دارای یک رأی است، یعنی:

یک دانشمند بزرگ با یک فرد بیسواد کاملاً مساوی است؛ همچنین یک سیاستمدار آگاه و ورزیده و ملی، با یک فرد نا وارد و فاقد تجربه؛ و یک انسان پاکدامن خوشنام با یک عضو دزد آلوده جانی...
و این یک نوع بیعدالتی آشکار است، چراکه یکی از این دو می‌تواند هزاران برابر دیگری سرنوشت ساز باشد.

درست است که اگر بخواهیم تفاوتهایی میان افراد قائل شویم، با فقدان معیار و ضابطه روشن روبه رو خواهیم شد ولی هر چه هست این یک نوع نارسائی است که در طبیعت حکومت دموکراسی مادی غربی نهفته است.

۴- دنباله روی بجای رهبری - حکومتها و نمایندگان مجلس در این سیستم حتماً خود را ملزم به رعایت خواسته‌های اکثریت (بی هیچ قید و شرط) می‌دانند، چرا که برای حال و آینده چشمشان به آنها دوخته

است، و بدون این دنباله روی موقعیت و قدرتشان بخطر خواهد افتاد. بنابراین، در طبیعت این طرز حکومت، مسأله رهبری عملاً جای خود را به دنباله روی سپرده است، و مفساد و مظالم و انحرافات و آلودگیهای اجتماعی از هر نوع و هر قبیل که مورد علاقه اکثریت باشد، نه تنها دنبال، بلکه تشدید می شود.

با توجه به این واقعیت، جای تعجب نیست که فی المثل می بینیم پارلمان انگلستان مسأله «همجنس گرایی»! را با نهایت تأسف به عنوان یک قانون به تصویب می رساند، چرا که همجنس گرایان در آنجا نماینده بلکه نمایندگان دارند!

با توجه به آنچه گفته شد، تصدیق خواهید کرد تا چه اندازه این حکومت ایده آل مادی غیر ایده آل است! زیرا:

اولاً، قوانین مادی بفرض این که مفید به حال ضعفا و موجب تعمیم عدالت باشد هیچگونه ضمانت اجرایی ندارد، زیرا در محیطی که تمام ارزشها طبق مقیاسهای مادی تعیین می گردد، موضوع «عدالت» برای زورمندان که مستلزم گذشت از بسیاری منافع و امکانات مادی است، مفهوم صحیح و عاقلانه ای ندارد؛ لذا در چنین محیطهایی تنها ضعفام از عدالت و مساوات می زنند نه اقویا ولی اگر پای ارزشهای معنوی پیش آید عدالت برای آنها نیز مفهوم پیدا خواهد کرد زیرا هنگام اجرای عدالت اگر چه قسمتی از منافع خود را از دست می دهند اما به جای آن به یک ارزش معنوی و فضیلت خواهند رسید.

نمونه روشن این مطلب سازمانهای وسیع بین المللی است که پس

از جنگ دوم جهانی به وجود آمده؛ این سازمانها که به اصطلاح مهمترین مرکز برای تأمین صلح جهانی محسوب می‌شود و سیاستمداران متفکر جهان در آن شرکت دارند تا کنون همواره به صورت بازیچه‌ای برای اعمال نفوذ دولتهای بزرگ و یا به صورت یک سالن کنفرانس و سخنرانی برای دولتهای کوچک بوده که فقط می‌توانسته‌اند قسمتی از حرف‌های خود را در آنجا بزنند.

ثانیاً، مطالعات تاریخی و تجربه نشان می‌دهد که حس افزون‌طلبی انسان هیچگاه از طریق مادی اشباع نشده است؛ یعنی انسان هرگز به جایی نرسیده که بگوید همین مقدار برای من کافی است. خواسته‌های انسان از این نظر نامحدود است و امکانات مادی هر قدر هم زیاد باشد محدود است و این وسائل محدود پاسخ آن خواسته‌های نامحدود را نمی‌دهد و همین «تضاد خواسته‌ها و امکانات» است که جنگ را به صورت یکی از لوازم همیشگی زندگی مادی در آورده است.

ولی اگر پای معنویات ایمان به خدا و توجه به ارزشهای انسانی و اخلاقی و احساس مسؤولیت در پیشگاه آن مبدأ بزرگی که مافوق مادیات و جهان ماده است در دلها زنده شود، می‌تواند این غریزه را محدود ساخته و در مجرای صحیحی به کار اندازد و صلح و امنیت را به جای جنگ بنشانند.

و به عبارت دیگر، غریزه فزون‌طلبی را می‌توان از طریق امور معنوی که هیچگونه محدودیتی ندارد اشباع کرد و آن تضادی که عامل اصلی جنگ و ظلم بود از میان خواهد رفت.

آمادگیهای لازم
برای حکومت جهانی

آمادگیهای عمومی

ما هر قدر خوشبین و امیدوار باشیم باز باید بدانیم رسیدن به مرحله‌ای از تاریخ که در آن:

همهٔ انسانها زیر یک پرچم گرد آیند، و سلاحهای وحشتناک از جهان برچیده شود؛

و طبقات به مفهوم استعمارگر و استعمار شونده از میان برود؛
و کشمکشها و بازیهای خطرناک سیاسی و نظامی ابرقدرتها برای همیشه به دست فراموشی سپرده شود و دنیا از نام چندش آور «ابر قدرت» و کابوس شوم نیروهای جهنمی آنها رهایی یابد؛
و رقابتهای ناسالم و ویرانگر اقتصادی جای خود را به تعاون همگانی انسانها در راه بهتر و پاکتر زیستن دهد؛...

هنوز زود است؛ و آمادگی عمومی لازم دارد.

اما از آنجا که در عصر اخیر تحوّلها و دگرگونیها به سرعت روی می‌دهد نباید آن راهم زیاد دور بدانیم همانند یک رؤیا و خواب شیرین.

ولی در هر حال، برای این که دنیا چنان حکومتی را پذیرا گردد چهار نوع آمادگی لازم است.

۱] آمادگی فکری و فرهنگی

یعنی سطح افکار مردم جهان آنچنان بالا رود که بدانند مثلاً مسأله «نژاد» یا «مناطق مختلف جغرافیائی» مسأله قابل توجّهی در زندگی بشر نیست. تفاوت رنگها و زبانها و سرزمینها نمی‌توانند نوع بشر را از هم جدا سازد. تعصّبات قبیله‌ای و گروهی باید برای همیشه بمیرد؛ فکر مسخره‌آمیز «نژاد برتر» را باید به دور افکند؛ مرزهای ساختگی با سیمهای خاردار! و دیوارهایی همچون دیوار باستانی چین! نمی‌تواند انسانها را از هم دور سازد.

بلکه همان گونه که نور آفتاب و نسیم‌های روحبخش، و ابرهای باران زاء، و سایر مواهب و نیروهای جهان طبیعت به این مرزها ابداً توجّهی ندارند و همه روی کره زمین را دور می‌زنند و دنیا را عملاً یک کشور می‌دانند؛ ما انسانها نیز به همین مرحله از رشد فکری برسیم.

و اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم این طرز تفکر در میان آگاهان و روشنفکرهای جهان در حال تکوین و تکامل است، و روز به روز بر تعداد کسانی که به مسأله «جهان وطنی» می‌اندیشند افزوده می‌شود.

حتّی مسأله زبان واحد جهانی از صورت حرف بیرون آمده و زبان «اسپرانتو» به عنوان زبانی که همه جهانیان را در آینده به هم پیوند دهد ابداع شده، و کتابهای مختلفی به این زبان نشر یافته است.

۲ آمادگیهای اجتماعی

مردم جهان باید از ظلم و ستم و نظامات موجود خسته شوند، و تلخی این زندگی مادی و یک بعدی را احساس کنند، و حتی از این که ادامه این راه یک بعدی ممکن است در آینده مشکلات کنونی را حل کند، مأیوس گردند.

مردم جهان باید بفهمند آنچه در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی درباره آینده درخشان تمدن بشری در پرتو پیشرفتهای ماشینی به آنها نوید داده می شد، در واقع در باغ سبزی بیش نبود؛ و یا همچون سرابی در یک بیابان سوزان در برابر دیدگان مسافران تشنه کام.

نه تنها صلح و رفاه و امنیت مردم جهان تأمین نشد، بلکه دامنه مناقشات و ناامنیهای مادی و معنوی گسترش یافت.

نه تنها وضع قوانین بظاهر جالب، ظلم و تبعیض و استعمار و شکافهای عظیم طبقاتی را از جهان برنچید، بلکه مفسد پیشین، در مقیاسهای عظیمتر و اشکال خطرناکتر بروز کرد.

پی بردن به عمق وضع خطرناک کنونی، نخست حالت تفکر، سپس تردید، و سرانجام یأس از وضع موجود جهان، و آمادگی برای یک انقلاب همه جانبه بر اساس ارزشهای جدید به وجود می آورد.

این چیزی است که تا حاصل نگردد رسیدن به چنان مرحله ای ممکن نیست، درست همانند دمل چرکینی که تا نضج نگیرد لحظه نشتر زدن آن فرا نخواهد رسید.

۳ آمادگیهای تکنولوژی و ارتباطی

بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند که رسیدن به مرحله تکامل اجتماعی و رسیدن به جهانی آکنده از صلح و عدالت، حتماً همراه با نابودی تکنولوژی جدید امکان‌پذیر است، وجود این صنایع پیشرفته نه تنها مزاحم یک حکومت عادلانه جهانی نخواهد بود، بلکه شاید بدون آن وصول به چنین هدفی محال است.

برای ایجاد و سپس کنترل یک نظام جهانی، یک سلسله وسایل مافوق مدرن لازم است که با آن بتوان جهان را در مدت کوتاهی در نوردید و به همه جا سرکشی کرد؛ از همه جا آگاه شد؛ و در صورت نیاز امکانات لازم را از یک سوی جهان به سوی دیگر برد؛ و پیامها و اطلاعات و آگاهیهای مورد نیاز را در کمترین مدت به همه نقاط دنیا رسانید.

اگر زندگی صنعتی به وضع قدیم بازگردد، و مثلاً برای فرستادن یک پیام از یک سوی جهان به سوی دیگر یک سال وقت لازم باشد، چگونه می‌توان بر جهان حکومت کرد و عدالت را در همه جا گسترده؟!

اگر برای سرکوب کردن یک فرد یا یک گروه کوچک متجاوز - که مسلماً حتی در چنان جهانی نیز امکان وجود دارد - مدت‌ها وقت برای مطلع شدن حکومت و سپس مدت‌ها وقت برای فرستادن نیروی تأمین کننده عدالت لازم باشد، چگونه می‌توان حق و عدالت و صلح را در سراسر دنیا تأمین کرد؟!

خلاصه، بدون شک چنین حکومتی برای برقرار ساختن نظم و

عدالت در سطح جهان نیاز به آن دارد که در آن واحد از همه جا آگاه و بر همه جا تسلط کامل داشته باشد، تا مردم آماده اصلاح را تربیت و رهبری کند؛ آگاه سازد؛ زنده و بیدار نگه دارد؛ و چنانچه افرادی ناصالح بخواهند سر برآورند آنها را بر سر جای خود بنشانند.

آنها که غیر از این فکر می‌کنند گویا به مفهوم حکومت جهانی نمی‌اندیشند و آن را با حکومت در یک محدوده کوچک مقایسه می‌کنند.

اصولاً دنیائی که می‌خواهد به چنین مرحله‌ای برسد باید آنچنان وسایل آموزش و تربیت در آن وسیع و گسترده و همگانی باشد که قسمت عمده برنامه‌های اصلاحی را با «خودآگاهی» و «خودباری» مردم پیاده کند، و زنده کردن روح «خودآگاهی» و «خودیاری» عمومی و در سطح جهان نیازمند به نیرومندترین مراکز فرهنگی و وسایل ارتباط جمعی، و جامعترین کتب و مطبوعات، و مانند آن است، که هیچ کدام از اینها بدون عالیتین و پیشرفته‌ترین وسائل صنعتی ممکن نیست.

آری! اگر بنا بود همه کارها با «معجزه» تحقق پذیرد و جود چنین نظامی بدون وسایل پیشرفته صنعتی قابل تصور بود ولی مگر اداره زندگی مردم جهان با معجزه ممکن است؟

معجزه، استثنائی است منطقی در نظام جاری طبیعت، برای اثبات حقایق یک آیین آسمانی، نه برای اداره همیشگی نظام جامعه. این کار تنها باید بر محور قوانین طبیعی صورت گیرد.

البته در این زمینه باز هم سخن خواهیم گفت.

انتظار

مفهوم انتظار

«انتظار» یا «آینده نگری» به حالت کسی گفته می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می‌کند. فی‌المثل، بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و برای وضع بهتری می‌کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرونشستن بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد:

«بیگانگی با وضع موجود» و «تلاش برای وضع بهتر».

بنابراین، مسأله انتظار حکومت حق و عدالت «مهدی» و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است؛ عنصر «نفی» و عنصر «اثبات».

عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود؛ و عنصر اثبات خواهان

وضع بهتری بودن است.

انتظار در اعماق سرشت آدمی

برخلاف گفته کسانی که فکر می‌کنند بذر اصلی انتظار ظهور یک مصلح بزرگ را شکستها و ناکامیها و نابسامانیها در سطح افکار می‌پاشد، عشق به این موضوع مربوط به اعماق وجود آدمی است؛ گاهی به گونهٔ پررنگ، و گاهی کم رنگ.

به تعبیر دیگر، انسان از دو راه - از راه عاطفه، و از راه خرد - سرانجام در برابر چنین مسأله‌ای قرار می‌گیرد و سروش این ظهور را با دو زبان «فطرت و عقل» می‌شنود.

و به عبارت روشنتر، ایمان به ظهور مصلح جهانی جزئی از «عشق به آگاهی» و «عشق به زیبایی» و «عشق به نیکی» (سه بعد از ابعاد چهارگانهٔ روح انسان) است که بدون چنان ظهوری این عشقها به ناکامی می‌گراید و به شکست محکوم می‌شود.

شاید این سخن نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد و آن اینکه می‌دانیم «عشق به تکامل» شعلهٔ جاویدانی است که سراسر وجود انسان را در بر گرفته؛ او می‌خواهد بیشتر بداند؛ بیشتر از زیباییها ببیند؛ بیشتر از نیکیها بهره‌برد و خلاصه آنچه مایهٔ پیشرفت و برتری می‌داند بیشتر فراهم سازد. هیچگاه پیدایش این انگیزه‌ها را نمی‌توان با عوامل اجتماعی و روانی پیوند داد. گرچه این عوامل در تضعیف یا دامن زدن به آنها سهم مهمی دارند؛ ولی اصل وجود آنها، جزء بافت روان انسانهاست و جزء ابعاد اصلی روح او؛ به دلیل این که هیچ جامعه و هیچ ملتی هرگز از این انگیزه‌ها تهی نبوده است.

خلاصه، علاقه انسان به پیشرفت و تکامل، به دانایی و زیبایی، به نیکی و عدالت، علاقه‌ای است اصیل، همیشگی و جاودانی؛ و انتظار ظهور یک مصلح بزرگ جهانی آخرین نقطه‌ای است. (دقت کنید!)

چگونه ممکن است عشق به تکامل همه جانبه در درون جان انسان باشد و چنان انتظاری نداشته باشد! مگر پیاده شدن تکامل جامعه انسانی بدون آن امکان‌پذیر است!

بنابراین، کسانی که در زندگی گرفتار شکست و بحرانی نبوده‌اند چنین احساسی را در درون جان خود دارند... این از یکسو.

از سوی دیگر، همانطور که اعضای پیکر انسان به تکامل و پیشرفت وجود او کمک می‌کند و عضوی در بدن نمی‌یابیم که مطلقاً نقشی در این حرکت تکاملی نداشته باشد، خصایص روانی انسان نیز چنین‌اند؛ یعنی، هر کدام نقش مؤثری در پیشرفت هدفهای اصیل او دارند.

مثلاً «ترس از عوامل خطرناک» که در هر انسانی وجود دارد سپری است برای حفظ او در برابر خطر.

«خشم» به هنگامی که انسان منافع خود را در معرض تهدید می‌بیند وسیله‌ای است برای افزایش قدرت دفاعی و بسیج تمام نیروهای ذخیره جسمی و روحی برای نجات منافعش از خطر؛ بنابراین، عشق به تکامل، عشق به صلح و عدالت، نیز وسیله‌ای است برای رسیدن به این هدف بزرگ و به منزله موتور نیرومندی است که چرخهای وجود انسان را در این راه به حرکت دائمی و او را برای رسیدن به جهانی مملو از صلح و عدالت کمک می‌کند.

از سوی دیگر، احساسات و دستگاههایی که در جسم و جان وجود دارد نمی‌تواند هماهنگ با مجموعه عالم هستی نباشد؛ زیرا همه جهان هستی یک واحد به هم پیوسته است، و وجود ما نمی‌تواند از بقیه جهان جدا باشد.

از این به هم پیوستگی بخوبی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که هر عشق و علاقه اصیلی در وجود ما هست دلیل بر آن است که «معشوق» و «هدف» آن نیز در جهان وجود دارد و این عشق وسیله‌ای است که ما را به او نزدیک می‌سازد.

یعنی اگر تشنه می‌شویم و عشق به آب داریم دلیل بر آن است که «آبی» وجود دارد که دستگاه آفرینش تشنگی آن را در وجود ما قرار داده است.

اگر علاقه‌ای به جنس مخالف داریم دلیل بر وجود جنسی مخالف در بیرون ماست؛ و اگر عشق به زیبایی و دانایی داریم دلیل بر این است که زیباییها و دانائیهای در جهان هستی وجود دارد.

و از اینجا به آسانی نتیجه می‌گیریم که اگر انسانها انتظار مصلح بزرگی را می‌کشند که جهان را پر از صلح و عدالت و نیکی و داد کند، دلیل بر آن است که چنان نقطه اوجی در تکامل جامعه انسانی امکان‌پذیر و عملی است که عشق و انتظارش در درون جان ماست.

عمومیت این اعتقاد در همه مذاهب نیز نشانه دیگری بر اصالت و واقعیت آن است زیرا چیزی که زاییده شرایط خاص و محدودی است نمی‌تواند اینچنین عمومی باشد. تنها مسائل فطری هستند که از چنین

عمومیّتی بر خوردارند؛ و اینها همه نشانه آن است که از زبان عواطف و سرشت آدمی این نغمه در جان او سرداده شده که سرانجام مصلحی بزرگ جهان را زیر پرچم صلح و عدالت قرار خواهد داد.

فلسفه انتظار

ممکن است برای شما نیز این سؤال پیش آید که :
سخن از آینده جهان بشریّت، چه نتیجه‌ای برای امروز ما می‌تواند داشته باشد؟

امروز با هزاران مشکلات و گرفتاری دست بگریبانیم و باید برای پیروزی بر این مشکلات بیندیشیم، ما را با فردا چه کار؟
آینده بالاخره خواهد آمد، خوب باشد یا بد، آنها که تا آن روز زنده‌اند از مواهبش برخوردار می‌شوند، و آنها که نیستند خدا رحمتشان کند!

به هر حال، این مسأله فعلاً «نسیه» است و اثر مثبت و سازنده‌ای در زندگی امروز ما ندارد!



ولی این سخن را کسانی می‌گویند که همیشه با دید سطحی حوادث را می‌نگرند، و تصوّر می‌کنند امروز از دیروز و فردا جدا است؛ و جهان را مرکّب از واحدهای پراکنده و از هم گسسته می‌پندارند.
ولی با توجّه به این که ریشه‌های «حوادث امروز» در گذشته است و آینده را هم از امروز باید بسازیم، و این که توجّه به یک آینده «تاریک»

یا «درخشان» انعکاس فوری در زندگی امروز و موضع‌گیری‌های مادر برابر حوادث دارد، روشن می‌شود که ما به خاطر امروز هم که باشد باید گذشته و آینده را مورد بررسی دقیق قرار دهیم و بزودی خواهیم دید چه اندازه سازنده است این انتظار بزرگ.

اما عجب این‌که، بعضی از نویسندگان نه تنها جنبه مثبت این قضیه را منکر شده‌اند بلکه تصریح کرده‌اند که در انتظار چنان آینده‌ای بودن، اثرات منفی در کاربرد نیروهای اجتماعی امروز دارد و آنها را کند می‌سازد! و عجبت‌ر این‌که، بعضی معتقدند ایمان به وجود یک آینده روشن، بازتابی از محرومیتهای طبقه شکست خورده است که غالباً در شکل مذهبی خود نمایی کرده.

ولی انکار نمی‌توان کرد که عده‌ای کوتاه فکر از مسأله انتظار سوء استفاده کرده و به عنوان این که ما منتظر چنان ظهوری هستیم تمام مسؤولیتها را از دوش خود برداشته و به جای همه آنها، مسأله انتظار - آن هم محدود به زبان - گذارده‌اند!

برای بر طرف شدن هر گونه سوء تفاهم از طرفین لازم می‌دانم قسمتی از رساله‌ای را که چندی قبل پیرامون این موضوع نوشته‌ام از نظر خوانندگان عزیز بگذرانم:

داوریهای حساب نشده

با این که جمعی از خاورشناسان اصرار دارند ایمان به وجود یک مصلح بزرگ جهانی را «واکنشی» از وضع نابسامان مسلمانان در

دورانهای تاریک تاریخ بدانند؛

و با این که جمعی از پژوهشگران شرقی و اسلامی که تحت تأثیر افکار غربیها قرار دارند به این طرز تفکر دامن می‌زنند؛ و حتی اصرار دارند که ایمان به وجود «مهدی» و مصلح جهانی را یک فکر وارداتی تلقی کنند که از عقاید یهود و مسیحیان گرفته شده؛

و با این که جمعی از جامعه شناسان ماتریالیست می‌کوشند که از مسأله انتظار ظهور مهدی، دلیلی بر عقیده خود ترتیب دهند که این عقیده یک ریشه اقتصادی دارد و برای تخدیر افکار توده‌های به زنجیر استعمار کشیده ساخته و پرداخته شده است؛

با تمام این گفتگوها، باید توجه داشت که اعتقاد به چنین ظهوری یک ریشه فطری در همه نهادها دارد که در اعماق عواطف انسان نفوذ کرده است؛ و یک ریشه اصیل اسلامی که در منابع مهم اسلامی دیده می‌شود.

ولی شاید مطالعات محدود این پژوهشگران از یک سو، و علاقه به «توجیه مادی» برای هر گونه فکر و عقیده مذهبی، از سوی دیگر، این گونه افکار را به وجود آورده است.

جالب این که جستجوگرانی از غرب، همچون «مارگلی یوت» به انکار احادیث اسلامی پیرامون مهدی علیه السلام برخاسته و می‌گویند:

این احادیث را هر گونه تفسیر کنند، دلیل قانع کننده‌ای در دست نیست که تصور کنیم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور یک مهدی را برای احیاء، تحقق اکمال و تقویت اسلام، لازم و حتمی شمرده باشد؛

لیکن درگیری آتش جنگهای داخلی در میان یک نسل واحد، پس از وفات پیغمبر ﷺ و درهمی و آشفتگی جهان اسلام که بر اثر اختلاف آنان با یکدیگر روی داد، موجب اقتباس فکر ظهور «منجی» از یهود یا مسیحیان گردید، که به ترتیب در انتظار ظهور و بازگشت «مسیح» به سر می‌برند.

نمی‌دانم «مارگلی یوت» چه کتابهایی از منابع اسلامی را در این زمینه دیده و چگونه در تفسیر آنها چیزی که او را قانع کند نیافته است، در حالی که در مهمترین منابع شیعه و اهل تسنن درباره این ظهور احادیث صریحی وجود دارد، و این احادیث در سر حد تواتر است. چگونه همه دانشمندان و محققان اسلامی تقریباً بدون استثناء (جز افراد بسیار نادری همچون ابن خلدون که در مقدمه تاریخ خود در احداث مهدی تردید کرده) گفتگویی در صدور این احادیث از پیامبر ﷺ ندارند و تنها گفتگوها پیرامون شاخ و برگها و مسائل فرعی آن است، ولی تنها «مارگلی» نتوانسته قانع شود؟ این سؤالی است که خود او باید پاسخ آن را بدهد. در این میان عده دیگری می‌گویند:

ماکار به عمل و انگیزه‌های این انتظار عمومی نداریم، ما بی آمدهای آن را می‌نگریم که سبب تحمل دردها و شکیبایی در برابر نابسامانیها و تن در دادن به مظالم و ستمها؛ و فرار از زیر بار مسؤولیت هاست. ما به این می‌نگریم که این انتظار، توده‌های رنج‌دیده را در یک عالم رویایی فرو می‌برد و از آنچه در اطراف آنها می‌گذرد غافل می‌سازد، و

آنها را به تنبلی و فرار از تعهدهای اجتماعی تشویق می‌کند. و به عبارت دیگر، از نظر فردی عاملی است برای رکود و توقف، و از نظر اجتماعی وسیله‌ای است برای خاموش ساختن جنبشهای ضد استعماری و به هر صورت اثر منفی آن آشکار است.

ولی به عقیده ما یک پژوهشگر آگاه که نمی‌خواهد از دور قضاوت کند؛ بلکه خود را موظف می‌بیند که از نزدیک همه مسائل مربوط به «انگیزه‌ها و نتیجه‌ها» را بنگرد نمی‌تواند تنها به این داوریه‌های حساب نشده قانع شود.

اکنون اجازه دهید بیطرفانه انگیزه‌های انتظار و نتایج و پی‌آمدهای آن را یک یک، مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم عامل پیدایش آن شکست هاست و یا یک سلسله واقعه‌های فطری و عقلانی است؛ و نتایج آن سازنده و مثبت است یا منفی و نامطلوب؟

آثار سازنده انتظار

آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را آن سان در افکار رویائی فرو می‌برد که از وضع موجود خود غافل می‌گردد، و تسلیم هرگونه شرایطی می‌کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرک می‌کند یا رکود؟

آیا مسؤولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسؤولیتها؟

وبالآخره آیا مخدّر است یا بیدار کننده؟

* * *

قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجّه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده‌ترین دستورات و عالیترین مفاهیم هر گاه به دست افراد ناوارد، یا نالایق، یا سوء استفاده‌چی بیفتند ممکن است آن را چنان مسخ کنند که درست نتیجه‌ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیر بر ضدّ آن حرکت کند؛ و این نمونه‌های بسیار دارد و مسأله «انتظار» بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

به هر حال، برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه، در این گونه مباحث، باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی‌های احتمالی نهرها و کانالهای میان راه در آن اثر نگذارد.

به همین دلیل، ما در بحث انتظار مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسأله «انتظار» تأکید می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

* * *

اکنون با دقت به این چند روایات توجّه کنید!

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید چه می‌گویید درباره کسی که دارای ولایت امامان است؛ و انتظار ظهور حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

هو بمنزلة من كان مع القائم في فسطاطه - ثم سكت هنيهة

- ثم قال هو كمن كان مع رسول الله ﷺ؛ او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمهٔ او (ستاد ارتش او) بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود مانند کسی است که با پیامبر اسلام (در مبارزاتش) همراه بوده است.

این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است: در بعضی «بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله؛ همانند شمشیر زنی در راه خدا».

و در بعضی دیگر «کمن قارع مع رسول الله بسيفه؛ همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد».

در بعضی دیگر «بمنزلة من كان قاعداً تحت لواء القائم؛ همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد».

و در بعضی دیگر «بمنزلة المجاهد بين يدي رسول الله؛ همانند کسی است که پیش روی پیامبر ﷺ جهاد کند».

و در بعضی دیگر «بمنزلة من استشهد مع رسول الله ﷺ؛ همانند کسی است که با پیامبر شهید شود».

* * *

این تشبیهات که در مورد انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) در این روایات وارد شده بسیار پر معنی و روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه در میان مسأله «انتظار» و «جهاد» و مبارزه با دشمن، در آخرین شکل خود، وجود دارد. (دقت کنید!)

در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان

بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث، از پیامبر ﷺ و در بعضی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است؛ از جمله در حدیثی می خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود:

«افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل؛ بالاترین

اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است.»

و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می خوانیم:

«افضل العبادة انتظار الفرج»

این حدیث اعم از این که انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم، و یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح جهانی باشد، اهمّیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی همیشه توأم با یک جهاد وسیع دامنه دار است.

و اگر اعتقاد و انتظار حکومت جهانی مهدی به صورت ریشه دار حلول کند، سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد (زیرا اعتقادات سطحی ممکن است اثر آن از گفتار و سخن تجاوز نکند اما اعتقادات عمیق همیشه آثار عملی گسترده ای به دنبال خواهد داشت)؛ این دو رشته اعمال عبارتند از:

ترک هرگونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد، و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو؛ و خودسازی و خودیاری و جلب

آمادگیهای جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی، از سوی دیگر. و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن کاملاً سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

* * *

با توجه به مفهوم اصلی «انتظار»، معنی روایات متعددی که درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل شده بخوبی درک می شود.

اکنون می فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده اند که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام یا زیر پرچم او است، یا کسی که در راه خدا شمشیر می زند یا به خون آغشته شده یا شهید گشته است.

آیا اینها مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است، انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً مختلفی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر «مقدمات» و «نتیجه» شباهت دارد؛ هر دو جهادند و هر دو آمادگی می خواهند و خودسازی. کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی تواند یک فرد غافل و بی خبر و بی تفاوت بوده باشد؛ آنجا جای هر کس نیست؛ جای افرادی است که بحق شایستگی چنان موقعیت پر اهمیتی را دارند.

همچنین کسی که سلاح در دست دارد و در کنار رهبر این انقلاب با

مخالفتان حکومت صلح و عدالتش می‌جنگد، آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.

انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که
طعمه شمشیرش خون ستمگران است!

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می‌توانم، منتظر انقلابی باشم که شعله
اولش دامان آلودگان را می‌گیرد!

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را
بالا می‌برد و روح انقلابی در آنها می‌دمد، و هر گونه نقطه ضعفی را
اصلاح می‌کند.

چگونگی «انتظار» همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن
هستیم:

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول

انتظار فرا رسیدن فصل تحصیلی مدارس...

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است.

در یکی باید خانه را آماده کرده و وسایل پذیرایی فراهم ساخت؛ در
دیگری ابزار لازم و داس و کمباین و... در دیگری کتاب و دفتر و قلم و
لباس مدرسه و مانند آن.

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می‌کشند در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحوّل را دارند که وسیعترین و اساسی‌ترین انقلاب‌های انسانی در طول تاریخ بشر است. انقلابی که بر خلاف انقلابهای اصلاحی پیشین جنبه منطقه‌ای نداشته و نه اختصاص به یک جنبه از جنبه‌های مختلف زندگی دارد؛ بلکه علاوه بر این که عمومی و همگانی است، تمام شوون و جوانب زندگی انسانها را شامل می‌شود؛ انقلابی است سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اخلاقی.

فعالاً کار به این موضوع نداریم که دلیل ما بر تحقیق یافتن چنین انقلابی چیست؟

این را موقوف به بحث دیگری می‌کنیم، زیرا هدف ما در این بحث تنها نتایج و آثار چنین عقیده و چنان انتظاری است که آیا به راستی آنچه‌ان که بعضی از ماتریالیستها پنداشته‌اند جنبه تخدیری دارد یا سازنده و حرکت آفرین و اصلاحگر است.

سابقاً گفتیم که «انتظار» همیشه از دو عنصر «نفی» و «اثبات» تشکیل می‌شود؛ ناراحتی از وضع موجود و عشق و علاقه به وضع بهتر.

و در اینجا اضافه می‌کنیم که در هر انقلاب و تحوّل بنیادی نیز دو جنبه وجود دارد؛ جنبه نفی و جنبه اثبات.

جنبه نخستین انقلاب که همان جنبه «نفی» است، از میان بردن عوامل اختلال و فساد و انحطاط و شستشو دادن لوح جامعه از نقشهای مخالف است.

پس از انجام یافتن این مرحله، نوبت به جنبهٔ اثبات یعنی جانشین ساختن عوامل اصلاح و سازندگی می‌رسد.

ترکیب دو مفهوم «انتظار» و «انقلاب جهانی» آنچه را قبلاً گفتیم کاملاً روشن می‌کند؛ یعنی، کسانی که در انتظار چنان انقلابی به سر می‌برند اگر در دعوی خود صادق باشند (نه جزء منتظران دروغین خیالی) بطور مسلم آثار زیر در آنها آشکار خواهد شد:

۱] خودسازی فردی

حکومت جهانی مهدی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و باارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات و سیعی را در جهان بدوش بکشند؛ و این در درجهٔ اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است؛ تنگ نظری‌ها، کوه بینیها، کج فکریها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه، و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکتهٔ مهم اینجاست که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی‌تواند نقش تماشاچی را داشته باشد؛ باید حتماً در صف اصلاح طلبان واقعی قرار گیرد.

ایمان به نتایج و عاقبت این تحوّل هرگز به او اجازه نمی‌دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمالی پاک و روحی پاکتر، بر خورداری از شهامت و آگاهی کافی است.

من اگر ناپاک و آلوده‌ام چگونه می‌توانم منتظر تحوّل و انقلابی باشم
که شعله‌اؤلش دامان مرا می‌گیرد!

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی بنشینم
که طعمهٔ شمشیرش خون ستمگران است و من اگر فاسد و نادرستم
چگونه می‌توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچ
گونه نقشی ندارند، بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روزشماری کنم!
آیا این انتظار برای تصفیۀ روح و فکر و شستشوی جسم و جان من
از لوٹ آلودگیها کافی نیست!

ارتشی که در انتظار جهاد آزادیبخش به سر می‌برد، حتماً به حالت
آماده باش کامل در می‌آید؛ سلاحی که برای چنین میدان نبردی شایسته
است به دست می‌آورد؛ سلاحهای موجود را اصلاح می‌کند؛ سنگرهای
لازم را می‌سازد؛ آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می‌برد؛ روحیۀ افراد
خود را تقویت می‌کند؛ و شعلهٔ عشق و شوق برای چنان مبارزه‌ای را در
دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می‌دارد؛ ارتشی که دارای چنین آمادگی
نیست هرگز در انتظار به سر نمی‌برد و اگر بگوید دروغ می‌گوید؛ انتظار
یک مصلح جهانی به معنی آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادّی و
معنوی، برای اصلاح همهٔ جهان است.

فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است! اصلاح تمام روی
زمین و پایان دادن به همهٔ مظالم و نابسامانیها شوخی نیست! کار
ساده‌ای نمی‌تواند باشد! آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید
متناسب با آن باشد؛ یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد.

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست‌ناپذیر، فوق‌العاده، پاک و بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق، لازم است؛ و خودسازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق‌ترین برنامه‌های اخلاقی و فکری و اجتماعی است؛ این است معنی انتظار واقعی؛ آیا هیچ کس می‌تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست!

۲ خودیاریهای اجتماعی

منتظران راستین در عین حال، وظیفه دارند که علاوه بر اصلاح خویش، در اصلاح دیگران نیز بکوشند؛ زیرا برنامه عظیم و سنگینی که انتظارش را می‌کشند یک برنامه فردی نیست؛ برنامه‌ای است که تمام عناصر تحوّل باید در آن شرکت جوید؛ باید کار به صورت دستجمعی و همگانی باشد؛ کوششها و تلاشها باید هماهنگ گردد و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دستجمعی هیچ فردی نمی‌تواند از حال دیگران غافل بماند؛ بلکه موظف است هر نقطه ضعفی را در هر کجا ببیند اصلاح کند؛ و هر موضع آسیب‌پذیری را ترمیم نماید؛ و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند؛ زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه‌ای امکان‌پذیر نیست.

بنابراین منتظران واقعی علاوه بر این که به اصلاح خویش

می‌کوشند، وظیفه خود می‌دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند. این است اثر سازنده دیگر برای انتظار قیام یک مصلح جهانی! و این است فلسفه آنهمه افتخارات و فضیلتها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

۳ حل نشدن در فساد محیط

هنگامی که فساد فراگیر می‌شود، و اکثریت و یا جمع کثیری را به آلودگی می‌کشاند، گاهی افراد پاک در یک بن بست سخت روانی قرار می‌گیرند، بن بست‌هایی که از یأس از اصلاحات سرچشمه می‌گیرد. گاهی آنها فکر می‌کنند، کار از کار گذشته و دیگر امیدی برای اصلاح نیست، و تلاش و کوشش برای پاک نگهداشتن خویش بی‌هوده است؛ این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و هم‌رنگی با محیط بکشاند، و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند، و هم‌رنگ جماعت نشدن را موجب رسوایی بدانند.

تنها چیزی که می‌تواند در آنها روح امید بدمد و به مقاومت و خویشتن‌داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند، امید به اصلاح نهایی است؛ تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و حتی برای اصلاح دگران بر نخواهند داشت.

و اگر می‌بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش. یکی از

بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد، تعجب کنند که چرا یأس از رحمت خدا این قدر مهم تلقی شده - مهمتر از بسیاری از گناهان - فلسفه‌اش در حقیقت همین است که گناهکار مأیوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی‌بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد، و منطبق او این است:

«آب از سر من گذشته است، چه یک قامت چه صد قامت - من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است - بالاتر از سیاهی، رنگ دگر نباشد؛ آخرش جهنم است من که هم اکنون آن را برای خود خریده‌ام؛ دیگر از چه چیز می‌ترسم!»

اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار و امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او پیدا می‌شود و چه بسیار او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می‌نماید.

به همین دلیل، امید را می‌توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت؛ همچنین افراد صالحی که در محیط‌های فاسد گرفتارند، بدون امید نمی‌توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که، انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می‌شود امید ظهورش بیشتر می‌گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند؛ آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مأیوستر نمی‌شوند، بلکه به مقتضای:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد

وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و کوششهایشان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می‌گردد.

* * *

از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که اثر تخطیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ و تحریف شود - همان گونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده‌اند؛ و جمعی از موافقان مسخش - اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود، یک عامل مهم تربیت و خودسازی و تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تایید می‌کند، این است که در ذیل آیه:

«وَعَدَالِلَهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...؛ خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده داده است حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد...» از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه «هو القائم و اصحابه؛ مهدی و یاران او» هستند.

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: «نزلت فی المهدی؛ آیه درباره مهدی نازل شده است» در حالی که در این آیه مهدی و یارانش به عنوان «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ و عملوا الصَّالِحَاتِ» معرفی شده‌اند.

بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم، که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازند و بدون اعمال صالحی که

راه را برای اصلاح جهان بگشاید، امکان‌پذیر نیست و آنها که در انتظار چنین برنامه‌ای هستند، هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح خویش و اعمال خود بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند نوید زندگی در حکومت او به خود دهند، نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند!

و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه‌اند!

نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می‌ترسند!

و نه افراد سست و بیحال و بیکاره‌ای که دست روی دست گذاشته و در برابر مفسد محیط زندگی و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاشی در راه مبارزه با فساد ندارند.

آری انتظار راستین این است!

مصلح بزرگ جهانی
در منابع اسلامی

صفات رهبر جهانی

در بحثهای گذشته ظهور یک انقلاب بزرگ جهانی را در راه ریشه‌کنی
ظلم و فساد، از یک دیدگاه وسیع مورد بررسی قرار دادیم و به این جا
رسیدیم که:

پیش‌بینی تحقق چنان انقلابی از نظر منطق عقل و راهنمایی فطرت
کاملاً قابل قبول است.

ولی باید توجه داشت که دلائل عقلی تنها یک طرح کلی را در این
زمینه ارائه می‌دهد، و اما مشخص ساختن جزئیات این طرح و این که
رهبر چنان انقلابی چه کسی خواهد بود از این راه ممکن نیست.

همین قدر می‌دانیم: این انقلاب - یعنی بزرگترین رویداد تاریخ بشر
و عظیمترین و گسترده‌ترین انقلاب دنیا - حتماً به رهبری کسی خواهد
بود که دارای صفات زیر باشد.

۱- آگاهی فوق العاده وسیع و بینشی ژرف و عمیق

۲- دید و نظری صائب، و دورنگری بی‌مانندی به وسعت جهان انسانیت

۳- دارا بودن طرحهای پخته انقلابی در همه زمینه‌ها

۴- شهامت و بلند نظری و همت فوق العاده

۵- پاکی و تقوا و درستکاری به اندازه هدف وسیعش

۶- نگرستن به همه ابعاد زندگی و محصور نشدن در بعد مادی

۷- روح بزرگی که مافوق دسته بندیها، و گروههای متخاصم و تنگ

نظریهای منافع خصوصی و مافوق عادات و رسوم و مکتبها و مسلکهای موجود باشد.

ارتش انقلابی این چنین رهبر نیز باید آموزشی عالی دیده باشد تا بتواند به چنان طرح عظیمی جامه عمل بپوشاند.

ناآگاهان؛ تنگ نظران؛ کوتاه بینان؛ ترسوها؛ کم همتان؛ آلوده‌ها؛ کم

اراده‌ها؛ و عناصر غیر انقلابی؛ در این ارتش راهی نخواهند داشت!

اکنون می‌خواهیم این بحث کلی را تا همین جا رها ساخته و ظهور این مصلح بزرگ جهانی را در منابع اسلامی مورد بررسی قرار دهیم، زیرا با تمام پیشگویی‌هایی که تقریباً در همه منابع مذهبی دنیا در زمینه چنین ظهوری شده است؛ در هیچ مذهبی به اندازه اسلام از آن بحث نشده و در جزئیات آن دقت به عمل نیامده است.

جالب توجه این که، آنچه در منابع اسلامی در این زمینه آمده مطابقت عجیبی با آنچه از طریق «خرد و فطرت» به آن می‌رسیم دارد؛ این توافق و هماهنگی دارای دو اثر است:

از یک سو، ما را به داوریه‌های خرد مؤمن تر می‌سازد.

از سوی دیگر، به اصالت تعلیمات اسلام خوشبین تر می‌کند.

مصلح بزرگ جهانی در آیات قرآن

قرآن یعنی مهمترین منبع اسلامی، در این زمینه مانند بسیاری زمینه‌های دیگر تنها یک بحث کلی و اصولی دارد، بدون این که وارد جزئیات مسأله شود؛ و به تعبیر دیگر، آیات قرآن همان را تعقیب می‌کند که در استدلالات عقلی و الهام فطرت داشتیم؛ یعنی، خبر از تحقق یک حکومت عدل جهانی در سایه ایمان می‌دهد.

* * *

چند نمونه از آیاتی که این بحث را مطرح ساخته ذیلاً از نظر می‌گذرانیم.

۱- در سوره انبیاء (آیات ۱۰۵ و ۱۰۶) می‌خوانیم:

ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر انّ الارض یرثها
عبادی الصّالحون انّ فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين.

قبلاً به مفهوم این چند لغت باید توجه کرد:

«ارض» به مجموع کره زمین گفته می‌شود و سراسر جهان را فرا می‌گیرد؛ مگر اینکه قرینه خاصی در کار باشد.

«ارث» در لغت به معنی چیزی است که بدون معامله و داد و ستد به دست کسی می‌افتد، ولی در بعضی موارد از قرآن کریم، ارث به تسلط و پیروزی یک قوم صالح بر ناصالحان؛ و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آنها گفته شده است.

«زبور» در اصل به معنی هرگونه کتاب و نوشته است؛ ولی معمولاً به کتاب «داوود» که در عهد قدیم از آن تعبیر به «مزامیر داود» شده اطلاق می‌گردد؛ و آن مجموعه‌ای از مناجات‌ها و نیایش‌ها و اندرزهای داوود پیامبر است؛ این احتمال نیز وجود دارد که زبور تمام کتب آسمانی پیشین (قبل از قرآن) بوده باشد.

«ذکر» در اصل به معنی هر چیزی است که مایه تذکر و یادآوری باشد ولی در آیه فوق به کتاب آسمانی موسی علیه السلام «تورات» تفسیر گردیده به قرینه این که قبل از زبور معرفی شده است، و طبق تفسیر دیگری «ذکر» اشاره به قرآن مجید است زیرا که در خود آیات قرآن این عنوان به قرآن گفته شده (ان هو الا ذکر للعالمین^۱).

بنابراین، عبارت «من بعد» به معنی «علاوه بر» خواهد بود (دقت کنید).

«صالح» به معنی شایسته و صلاحیت‌دار است و هنگامی که بطور

۱- سورة تکویر، آیه ۲۷.

مطلق گفته شود صلاحیت و شایستگی از تمام چیزها را فرا می‌گیرد؛ شایستگی علمی؛ شایستگی اخلاقی؛ شایستگی از نظر ایمان و تقوی و آگاهی و مدیریت.

و به این ترتیب مفهوم آیات چنین می‌شود:

ما در کتاب زبور علاوه بر قرآن مجید (یا پس از تورات) نوشتیم که زمین را بندگان صالح و شایسته من در اختیار خواهند گرفت؛ و همین برای گروه عبادت کنندگان (و آنها که در مسیر بندگی خدا گام بر می‌دارند) برای رسیدن به اهدافشان کافی است.

ذکر این موضوع در زبور (اگر به معنی همه کتب آسمانی پیشین باشد) دلیل بر آن است که این موضوع در همه کتابهای آسمانی به عنوان یک اصل ثابت وجود داشته.

و اگر هم منظور از آن کتاب داوود بوده باشد شاید به تناسب آن است که داوود حکومت وسیع و پهناوری داشت که در مسیر حق و عدالت و منافع انسانها بود؛ اگرچه جنبه منطقه‌ای داشت و فراگیر همه جهان نبود؛ ولی در زبور به او بشارت داده شد که یک حکومت فراگیر جهانی بر پایه آزادی و امنیت و عدالت در انتظار جهانیان خواهد بود.

یعنی هنگامی که شایستگی کافی پیدا کنند، و مصداق زنده «عبادی الصالحون» و بندگان شایسته خدا گردند. وارث همه میراثها و مواهب زمین خواهند شد. هم وارث حکومت مادی و هم حکومت معنوی. در پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه فوق آمده تعبیرات روشنتر و صریحتری در این زمینه دیده می‌شود.

از جمله در تفسیر معروف «مجمع البیان» در ذیل آیه فوق از امام باقر علیه السلام نقل است: «هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان»:

اینها همان یاران مهدی علیه السلام در آخر زمان خواهند بود؛ همان مردان و زنان خود ساخته‌ای که وارث همه میراثهای زمین خواهند شد؛ و شایستگی این رسالت بزرگ را خواهند داشت.

جالب توجه اینکه، در کتاب «مزامیر داوود» که امروز جزء کتب عهد قدیم (تورات) است عین این موضوع به تعبیرات گوناگون دیده می‌شود: از جمله در مزمور ۳۷ می‌خوانیم:

زیرا که شریبان منقطع خواهند شد و اما متوکّان به خداوند وارث زمین خواهند شد، هان بعد از اندک مدّتی شریر نخواهند بود، در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود اما حکیمان وارث زمین خواهند شد.

در همان «مزمور ۳۷» همین موضوع به تعبیرات دیگری نیز آمده است: «... زیرا متبرّکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد - صدیقان وارث زمین شده ابداً در آن ساکن خواهند شد»^۱.

همانگونه که ملاحظه می‌کنید کلمه صالحون که در قرآن آمده کلمه جامعی است که هم «حکیمان» و هم «صدیقان» و هم «متوکّان» و هم «متبرّکان» را در بر می‌گیرد.

۱- جمله‌های فوق را از ترجمه تورات که در سال ۱۸۷۸ میلادی توسط مجمع ترجمه کتب مقدّسه به زبانهای خارجی در لندن به فارسی برگردانده شده، آوردیم.

و همانطور که یادآور شدیم از آیهٔ اخیر یعنی «انّ فی هذا لبلاغاً لقوم عابدین» استفاده می‌شود که حکومت روی زمین هدف نهایی صالحان و شایستگان نیست بلکه وسیله‌ای است که با آن به هدف نهایی یعنی تکامل انسان در همهٔ زمینه‌ها خواهند رسید زیرا بلاغ به معنی «چیزی که با آن به هدفشان خواهند رسید» می‌باشد.

استخلاف در زمین

در سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵، می‌خوانیم:

وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکننّ لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدّلنهم من بعد خوفهم امانا یعبدون لی لا یشرکون بی شیئاً و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون

در این آیه سه وعده صریح به آنها که گروه افراد با ایمان و شایسته را تشکیل می‌دهند داده شده است.

و می‌دانیم در هر وعده سه رکن وجود دارد:

وعده دهنده که در اینجا خدا است؛ و وعده گیرنده که «الذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات» یعنی مؤمنان صالح هستند؛ و موادّ مورد وعده که امور سه گانهٔ زیر است:

۱- استخلاف فی الارض - «حکومت روی زمین به عنوان نمایندگی

خدا؛ یعنی حکومت حق و عدالت.

۲- تمکین دین - «نفوذ معنوی و حکومت قوانین الهی بر تمام پهنه زندگی»

۳- تبدیل خوف به امنیت؛ و بر طرف شدن تمام عوامل ترس و ناامنی، و جایگزین شدن امنیت کامل و آرامش در همه روی زمین. منظور از «تمکین دین» همانطور که از سایر موارد استعمال کلمه تمکین بر می آید این است که تعلیمات الهی بطور ریشه دار و پا بر جا در تمام شؤون زندگی نفوذ خواهد داشت، نه همانند الفاظ صلح و آزادی و حقوق بشر که امروز بازیچه دست مدافعان قلابی آن است و تنها گلوهایشان را برای شعارهای داغ در این زمینه پاره می کنند، و در خارج از آن اثری نیست؛ گوئی الفاظی هستند رؤیایی که جز در عالم خیال نمی توان به آنها دست یافت.

در آن روز تعلیمات حیاتبخش و آزاد کننده اسلام نه بشکل یک سلسله تشریفات خشک و صوری، و نه بگونه یک مشت الفاظ مومیائی شده؛ بلکه به عنوان یک دکترین زندگی در همه جا ریشه خواهد دوانید، و تلاش بازسازی به ریشه ها کشیده خواهد شد نه به شاخ و برگها و نقش ایوان.

آن روز آگاهی و احساس مسؤولیت جنبه عمومی خواهد داشت؛ و گسترش و تعمیم آن مانع از آن خواهد بود که افرادی با الفاظ بازی کنند، و مفاهیم سازنده را مسخ نمایند؛ چه اینکه این گونه کارها تنها در جوامعی امکان پذیر است که آگاهی و احساس مسؤولیت همگانی نیست، یا به سر حد نصاب نرسیده، و الا فرصتی برای این بازیهای

کودکانه باقی نخواهد ماند.

آن روز منافع شخصی و خصوصی مانع از قضاوت صحیح عمومی نخواهد شد، نه چون امروز که پاره‌ای از محو‌کنندگان همه حقوق بشر، هنگامی که بر کرسی خطابه در مجامع پر عرض و طول جهانی که به اصطلاح برای دفاع از حقوق بشر تشکیل می‌گردد، چنان داغ و پیر هیجان سخنرانی می‌کنند که دهانها از تعجب باز می‌ماند؛ حتی اعلامیه‌های موجود را در زمینه حقوق بشر (که در واقع به هیچیک از آنها عمل نکرده است) ناقص و نارسا و غیر کافی می‌شمرد، و حتی سردمداران حقوق بشر در دنیا، برای آنها کف می‌زنند، چرا که با هم دوستند و منافعشان بدون این کار در خطر است.

آرامش و امنیت در آن روز آمیخته با خوف نیست، نه چون امنیتی که گهگاه در جهان امروز پیدا می‌شود، و زائیده ترسی از سلاح‌های مخوف و وحشتناک است.

این تعادل وحشت است نه امنیت! این آرامش ناشی از خوف عظیم از عواقب دردناک جنگ است نه آرامش واقعی! لذا هر روز تعادل وحشت به هم خورد پایه‌های این امنیت و آرامش کاذب نیز فرو خواهد ریخت.

* * *

نتیجه این وعده‌های سه گانه الهی فراهم شدن زمینه‌ها برای انسان سازی، و تکامل هر چه بیشتر در مفاهیم انسانی و بندگی خالص خداوند، و شکسته شدن همه بتها در تمام قالبها است (يعبدونني لا يشرکون بي شيئا).

بد نیست در اینجا نگاهی به گفته‌های مفسران و آنچه در شرح نزول آیه فوق آمده است بیندازیم:

بعضی از مفسران معتقدند که این آیه هنگامی نازل شد که یاران پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرده بودند.

یک جنبش نوین آغاز شده بود، جنبشی که لرزه بر ارکان جامعه کهنه و پوسیده پر از خرافات و پر از جهل و ظلم و تبعیض جاهلی افکنده بود و طبعاً پرچمهای مخالفت از هر سو برافراشته شد.

گرچه یاران محدود اما فداکار این انقلاب الهی با بهره‌گیری از دینامیسم عظیم آئین جدید، ابتکار واقعی را در دست داشتند، ولی انبوه مخالفان و هیاهوی آنها بقدری زیاد بود که آهنگ حق طلبانه آنان در میانشان گم می‌شد.

شدت مخالفت قبایل بقدری بود که سربازان انقلابی پیامبر ﷺ همیشه در حال آماده باش بودند؛ هر شب با اسلحه می‌خوابیدند و صبح با اسلحه و در لباس تنگ و سنگین جنگ بیدار می‌شدند.

ادامه این وضع برای مدت طولانی مسلماً ناراحت کننده بود، چگونگی با زره و چکمه در کنار شمشیر و سپر می‌توان خوابید؟! آنهم خوابی توأم با بیداری و بریده!

گاهی آرزو می‌کردند زمانی فرا رسد که بتوانند یک شب آسوده در بستر استراحت کنند؛ و خطری از ناحیه دشمن آنها را تهدید نکند. نه در موقع نماز و حشمتی از حمله غافلگیرانه دشمن داشته باشند؛ و نه شب‌هنگام ترسی از شبیخون آنها، آزادانه خدا را پرستند؛ و بتها را بشکنند

و در سایه حکومت عدالت پرور قرآن زندگی آسوده‌ای داشته باشند.
لذا گاهی از وضع خود ابراز نگرانی کرده و از یکدیگر می‌پرسیدند
آیا چنان روزی فرا خواهد رسید؟!

در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد:
آری چنان روزی فرا می‌رسد، و این وعده بزرگ خدا است؛
وعده‌ای قطعی و تخلف‌ناپذیر!

و در تاریخ اسلام دیده‌ایم چگونه با پیروزی کامل پیامبر ﷺ بر
جزیره عرب آن روز فرا رسید.

این شأن نزول برای آیه کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد ولی ما که با
آیات مختلف قرآن و شأن نزولهای آن آشنا هستیم می‌دانیم هیچ‌گاه
مفاهیم وسیع آیات را نمی‌توان در محدوده نزولها محصور ساخت؛
بلکه همیشه شأن نزول یکی از مصداق‌های آیه را تشکیل می‌دهد.

تخصیص یک آیه با شأن نزولش درست به این می‌ماند که اسلحه‌ای را که به
حکم ضرورت برای جنگ با دشمن تهیه می‌کنیم پس از پایان آن جنگ کنار
بگذاریم هر چند کاملاً قابل استفاده و گرانبه‌ایم و نایاب بوده باشد.

البته در اواخر عصر پیامبر ﷺ قسمتی از مفهوم وسیع این آیه جامه
عمل بخود پوشید، اما پیاده شدن تمامی مفهوم آن، و استخلاف در
سراسر روی زمین، هنوز پیاده نشده و جهان در انتظار آن است.

آیه همه مؤمنان شایسته را در همه اعصار و قرون بشارت می‌دهد که
سرانجام، حکومت جهان از آن شایستگان خواهد بود و برای همیشه
بازیچه دست یک مشت خودخواه خود کامه استعمارگر که دنیا را

همانند یک توپ بازی به یکدیگر پاس می‌دهند نخواهد بود. لذا در روایات می‌خوانیم که این آیه به قیام مهدی موعود تفسیر شده؛ از جمله «طبری» مفسّر ارزنده در «مجمع البیان» از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«هم واللّه شیعتنا اهل البيت یفعل الله ذلک بهم علی یدی رجل منّا و هو مهدی هذه الامّه؛ این گروه همان پیروان ما هستند که خداوند به وسیلهٔ مردی از خاندان ما این موضوع را تحقّق می‌بخشد و او مهدی این امت است.»

سپس همین مضمون را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. بعد اضافه می‌نماید که آیه مطلق است و خلافت همهٔ روی زمین را شامل می‌شود و چون این وعده الهی هنوز تحقّق نیافته باید منتظر آن بود. و در تفسیر «برهان» ذیل همین آیه روایات متعدّدی از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام نقل شده که این آیه اشاره به قیام قائم علیه السلام است. یادآوری این نکته نیز لازم است که با توجه به کلمهٔ منکم و وجود یک اقلّیت شایسته و با ایمان و صالح کافی است که به هنگام فراهم شدن زمینه‌ها دست به انقلاب وسیع جهانی خود بزنند، و با رهبری همه جانبهٔ آنها این کشتی طوفان زده به ساحل نجات برسد.

۳- در سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۳، آمده است:

هوآلذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون

برای معنی فهم این آیه باید نخست به آیه پیش از آن باز گردیم آنجا که می‌گوید:

یریدون ان یطفؤا نور الله بافواهم ویأبی الله الا ان یتّم
نوره و لو کره الکافرون؛ دشمنان می‌خواهند نور خدا را با دهان
خود خاموش سازند ولی خدا می‌خواهد نور خود را تکمیل کند اگر
چه کافران کراحت داشته باشند.

از این آیه بخوبی روشن می‌شود که اراده پروردگار بر تکامل نور
اسلام تعلق گرفته، و تکامل واقعی آن هنگامی خواهد بود که بر سراسر
پهنه جهان سایه افکند.

سپس با وضوح بیشتر این حقیقت را در آیه مورد بحث بازگو کرده
می‌فرماید:

خداوند کسی است که پیامبرش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا
او را بر همه ادیان پیروز گرداند اگرچه مشرکان ناخشنود باشند.

همین وعده با تفاوت مختصری در آیه ۲۸، سوره فتح، تکرار شده است:

هوآلذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کلّه و کفی باللّه شهیداً؛ او کسی است که پیامبرش را با
هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان پیروزش گرداند، و
همین بس که خداوند گواه (این وعده بزرگ) است.

و بالاخره برای سومین بار این وعده بزرگ را در سوره صف، آیه ۹،
با همان تعبیر سوره توبه ملاحظه می‌کنیم:

هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون

از مجموع این آیات که در سه سوره از قرآن ذکر شده اهمّیت این وعده الهی اجمالاً به دست می‌آید.

ولی مهم این است که مفهوم جمله «لیظهره» در اینجا روشن گردد: اولاً، ضمیر «ه» آیا به پیامبر ﷺ باز می‌گردد یا به «دین الحق»؟

در صورت اول مفهومش پیروزی پیامبر بر همه ادیان است، در صورت دوم پیروزی آئین اسلام.

اما با توجه به این که «دین الحق» نزدیکتر است، طبق قواعد ادبی رجوع ضمیر به آن صحیحتر به نظر می‌رسد (اگرچه در نتیجه تفاوت چندانی نخواهد داشت).

بعلاوه، پیروزی یک آئین بر آئینهای دیگر، تعبیر مناسبتری است تا پیروزی شخص بر آئینها. (دقت کنید)

ثانیاً، (و مهم همین قسمت است) منظور از ظهور در اینجا چیست؟ شک نیست که «ظهور» در اینجا به معنی بروز و آشکار شدن نمی‌باشد بلکه به معنی غلبه و پیروزی است؛ زیرا یکی از معانی مشهور این کلمه همین معنی است؛ در کتاب قاموس که از منابع معروف لغت عربی است چنین آمده: **ظهر به و علیه غلبه.**

در کتاب مفردات راغب نیز آمده است **ظهر علیه غلبه.**

در آیات متعددی از قرآن مجید که در سوره مؤمن و کهف و «توبه»

آمده این کلمه به معنی «غلبه و پیروزی» استعمال شده است مانند:

کیف و ان یظهورا علیکم لایرغبوا فیکم الا و لا ذمّة^۱؛
چگونه پیمان آنها احترام دارد با اینکه اگر بر شما پیروز شوند
مراعات خویشاوندی و پیمان را نخواهند کرد!

یا قوم لکم الملک الیوم ظاهرین فی الارض^۲؛ ای گروه
فرعونیان! امروز شما در روی زمین پیروزی دارید اما...

انهم ان یظهورا علیکم یرجموکم^۳؛ آنها اگر بر شما (اصحاب
کهف) پیروز گردند سنگبارانتان می‌کنند!

* * *

ولی سخن در این است که منظور از پیروزی این آئین بر سایر آئینها
چه نوع پیروزی است؟

مفسران سه تفسیر برای آن ذکر کرده‌اند.

۱- پیروزی منطقی؛ یعنی با مقایسه اسلام با آئینهای دیگر که غالباً
آمیخته با خرافات شده، پیروزی منطق مستدل آن بر سایر منطقتها
آشکار است.

طرفداران این تفسیر معتقدند هرگاه توحید خالص اسلامی را با انواع
توحیدهای آمیخته با شرک، و یا شرک خالص، مقایسه کنیم برتری

۱- سوره توبه، آیه ۸.

۲- سوره مؤمن (غافر)، آیه ۲۹.

۳- سوره کهف، آیه ۲۰.

مکتب اسلام بر سایر مکاتب روشن می‌شود، همچنین مباحث دیگر. این وعده الهی جامه عمل به خود پوشیده است؛ حتی مقایسه شعار اذان که شعاری گویا و تکانه‌دهنده است با شعار ناقوس و بی شعاری بسیاری از ادیان، روشنگر این پیروزی منطقی است.

۲- منظور پیروزی عملی و غلبه خارجی بر سایر ادیان است، منتها در یک مقیاس منطقه‌ای نه جهانی و عمومی.

این نیز تحقق یافته؛ چرا که اسلام در عصر پیامبر ﷺ بر شبه جزیره عرب، و پس از آن بر بخش عظیم آبادی از جهان غلبه یافت و پیروان ادیان و مذاهب دیگر در این مناطق که از دیوار چین - بلکه ماورای دیوار چین - تا ساحل اقیانوس اطلس امتداد می‌یافت، غالباً در برابر اسلام سر تعظیم فرود آوردند. حتی زمانی که سلطه حکومت اسلامی از این نقاط بر چیده شد باز اسلام به عنوان یک مکتب و آئین پا برجا در این مناطق متوطن گردید.

۳- منظور پیروزی و غلبه خارجی و عملی در سطح جهان و تمامی روی زمین است، که شامل پیروزی فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی می‌شود، و این تفسیر را جمعی از مفسران اهل تسنن علاوه بر مفسران شیعه پذیرفته‌اند.

مسئلاً این وعده تا کنون عملی نشده و تنها بر حکومت جهانی مهدی موعود منطبق می‌گردد که حکومت حق و عدالت همه جا را فرا گیرد و این آئین بر تمام آئینها در مقیاس جهانی غلبه یابد.

و قرائنی در دست داریم که اولویت تفسیر سوم را بر تفاسیر دیگر به

ثبوت می‌رساند؛ زیرا:

اولاً، غلبه و پیروزی که از کلمه «ظهور» استفاده می‌شود ظاهر در غلبه حسّی و عینی و خارجی است، نه غلبه ذهنی و فکری، و لذا در هیچیک از مواردی که از قرآن بر شمردیم «ظهور» به معنی غلبه ذهنی نیامده بلکه اگر به آیات گذشته بازگردیم و دقت کنیم می‌بینیم در تمام این موارد به معنی غلبه عینی و خارجی است.

ثانیاً، ذکر کلمه «کله» به عنوان تأکید روشن می‌کند که غلبه جنبه منطقه‌ای و محدود ندارد بلکه شامل عموم ادیان و مذاهب جهان می‌شود و این جز از طریق فراگیری و شمول اسلام نسبت به جهان ممکن نیست.

ثالثاً، روایاتی که در تفسیر آیه فوق به ما رسیده، تفسیر سوم را تقویت می‌کند مانند روایات زیر:

۱- «عیاشی» به اسناد خود از «عمران بن میثم» از «عبایه» چنین نقل می‌کند:

امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که آیه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق...» را تلاوت فرمود از یاران خود پرسید:

اظهر ذلك؟ (آیا این پیروزی حاصل شده است؟)

عرض کردند: آری!

فرمود:

كلاً؛ فوالذی نفسی بیده حتی لا یبقی قریة الاّ وینادی فیها

بشهادة ان لا اله الاّ الله بكرة و عشیاً؛ نه، سوگند به کسی که

جانم به دست او است این پیروزی آشکار نمی‌شود مگر زمانی که هیچ آبادی روی زمین باقی نماند مگر این که صبح و شام بانگ لا اله الا الله از آن به گوش می‌رسد!^۱

۲- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

انّ ذلك يكون عند خروج المهدي من آل محمد فلا يبقى احدا الا اقر بمحمد صلوات الله عليه؛ این پیروزی به هنگام قیام مهدی از آل محمد صلوات الله عليهم خواهد بود، آنچنان که هیچ کس در جهان باقی نمی‌ماند مگر اینکه اقرار به محمد صلوات الله عليهم خواهد کرد.

۳- مقداد بن اسود چنین می‌گوید:

سمعت رسول الله صلوات الله عليه يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر و لا و بر الا ادخله الله كلمة الاسلام^۳؛ بر سراسر روی زمین خانه‌ای از خشت و گل و خیمه‌ای (در بیابان باقی نمی‌ماند) مگر این که آئین اسلام در آن ورود خواهد کرد. روایات دیگری نیز در تفسیر آیه فوق به همین مضمون وارد شده است.

* * *

این بود قسمتی از آیات قرآن مجید که صلح و عدالت جهانی و ایمان به توحید و اسلام را در سراسر جهان تأکید می‌کند.

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۹، تفسیر سوره صف.

۲- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۳، سوره توبه.

مصلح جهانی در منابع حدیث اهل تسنن

قبل از هر چیز توجه به دو مطلب لازم است.

۱- بعضی می‌پرسند با وجود قرآن، چه نیازی به احادیث و روایات

داریم؟

و با توجه به این که در قرآن بیان همه چیز هست (فیه تبیان کل شیء) چه مانعی دارد که ما هم با آنها که گفتند: «حسینا کتاب الله؛ قرآن کتاب خدا ما را بس است» همصدا شویم؟

بخصوص که می‌شنویم که در میان احادیث صحیح، احادیث مجعول و نادرست نیز وجود دارد، و این باعث بی اعتبار شدن همه آنها است.

* * *

ولی با توجه به این که ما مسلمان هستیم، یک مسلمان پایبند به قرآن نمی‌تواند به احادیث اسلامی که از طرق صحیح رسیده عمل نکند زیرا: اولاً، منکران سنت و حدیث صحیح، در واقع منکر خود قرآن محسوب می‌شوند؛ چه اینکه، قرآن صریحاً گفتار پیامبر ﷺ را به

عنوان یک منبع معتبر و واجب اطاعه معرفی کرده و می‌گوید:

ما اتاكم الرسول فخذوه و مانهاكم عسنة فاتتهوا^۱؛ آنچه پیامبر برای شما آورده و به شما فرمان دهد بگیرید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی کند، خودداری کنید!

ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم^۲؛ هیچ مرد و زن با ایمان حق ندارد در برابر فرمان خدا و پیامبر سرپیچی کند!

من يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولّى فما ارسلناك عليهم حفيظاً^۳؛ آن کس که اطاعت پیامبر کند اطاعت خدا کرده و آن کس که روی بگرداند تو مسؤول آنها نیستی (و حساب و کیفرشان با خدا است).

و آیات دیگر که همگی فرمان پیامبر را همچون فرمان خدا واجب اطاعه می‌شمرد.

ثانیاً، قرآن محتوی دستورات کلی و قوانین اساسی اسلام است؛ و اگر از سنت چشم پوشیم، جنبه عملی خود را از دست خواهد داد، و به گونه کلیاتی ذهنی که قابلیت اجرا ندارد باقی می‌ماند؛ زیرا تمام جزئیات و ریزه کاریها و آئین نامه‌های عملی و اجرایی آن قوانین کلی

۱- سوره حشر، آیه ۷.

۲- سوره احزاب، آیه ۳۶.

۳- سوره نساء، آیه ۸۰.

همه در سنت بیان شده است.

گرچه افراد بی اطلاعی پس از وفات پیامبر ﷺ اصرار داشتند که احادیث او را کسی ننویسد، مبادا مزاحمتی با قرآن فراهم گردد! اما پس از مدتی همه به ضعف و سستی این طرز تفکر آشنا شدند که اگر زمان دیگری بگذرد و احادیث پیامبر ﷺ به دست فراموشی سپرده شود اسلام فاقد ارزش اجرایی و عملی خواهد شد؛ لذا آن نظریه کهنه و افراطی و کوتاه بینانه را رها ساخته به تدوین کتب حدیث پرداختند.

ثالثاً، درست است که دست جاعلان به سوی احادیث اسلامی دراز شده و با انگیزه‌های مختلفی به آشفته ساختن احادیث پرداختند، ولی چنان نیست که احادیث صحیح و مجعول و مشکوک ضوابطی نداشته باشد، و نتوان آنها را از هم جدا ساخت؛ بلکه با توجه به علم رجال و علم حدیث و درایه، این کار کاملاً ممکن است.

۲- او یک مرد انقلابی است نه یک سیاستمدار مادی!

دلالتی که از طریق عقل و خرد یا از راه فطرت و نهاد اصیل آدمی، بر تحقق یک انقلاب اصلاحی وسیع در جهان ذکر شد - همانند آیاتی که در قرآن در این زمینه دیده می‌شود - هیچکدام سخن از شخص خاصی به میان نمی‌آورد؛ بلکه تنها یک بحث کلی را تعقیب می‌کند؛ ولی بدون شک چنان انقلاب مانند هر انقلاب دیگری نیازمند به رهبر دارد. یک رهبر نیرومند و آگاه و پر قدرت و پر استقامت با دیدی وسیع و جهانی. آیا این رهبر می‌تواند همانند رهبران امروز جهان از جوامع مادی برخیزد؟

یعنی همانند رهبرانی که هدفشان در درجهٔ اوّل حفظ موقعیت خویش، و سپس هر چه به حفظ موقعیت شخصی آنها کمک کند می‌باشد؛ و تعظیمشان در برابر مکتبهای مختلف سیاسی و اقتصادی به مقدار تأثیری است که در حفظ موقعیتشان دارند؛ و در درجهٔ بعد حدّ اعلاّی هدف و همّتشان گام گذاردن در مسیر منافع ملتشان می‌باشد، هر چند به خاطر آن ملت‌های دیگر را به «قربانگاه» ببرند!

جنگ بیست سالهٔ ویتنام با ملیونها کشته، و مجروح، و ملیونها خانه و لانهٔ ویران شده، و ملیونها معیوب و ناقص العضو، و میلیاردها ثروت بر باد رفته، ثابت کرد که سرمایه داری امروز حاضر است برای حفظ منافع خویش، و حتی گاهی برای هیچ - هیچ که نه، بلکه یک مشت اوهام به نام پرستیژ و نه چیز دیگر - بجنگد؛ و در این میان چند رهبر عظیم الشان (۹) عوض شدند؛ ولی همهٔ آنها این مسیر را مانند اسلافشان پیمودند و ثابت کردند این عمل نظر شخصی فرد یا افرادی نبوده بلکه قولی است که جملگی بر آنند و خاصیت کشورهایی است که با آن اصول اداره می‌شوند.

آنها آزادی را به عنوان بزرگترین هدف می‌طلبند، اما تنها برای خودشان؛ گاهی سخن از آزادی برای دگران بر زبان می‌رانند اما همین که با منافع آنها تصادمی پیدا کند بسرعت از میان می‌رود «همچون برف در آفتاب تموز»!

برای تامین منافع مادّیشان همه دست در دست هم دارند و تنها اصل مقدّس و مورد اتّفاقتشان همین است؛ گویی یک قرار داد دائمی و

جاودان در زمینه آن تنظیم کرده‌اند.

و حربه‌هایی چون «حقوق بشر» و اصل «آزادی انسانها در تعیین سرنوشتشان» بیشتر برای کوبیدن رقبا است؛ به همین دلیل، موقعی که پای دوستانشان به میان می‌آید این حربه‌ها کند می‌شود؛ و به خاطر همان دوستی و اشتراک منافع از اجرای این اصول معاف می‌گردند!

آیا این سیستم‌های اجتماعی و این گونه ابرقدرتها می‌توانند پرچم آزادی و عدالت را در جهان به اهتزاز در آورند و آیا میان ابرقدرتها فرقی وجود دارد!

تکلیف «ابرقدرتهای سرمایه داری» و ظلم و ستم و استعمارشان ناگفته روشن است و نیازی به بحث ندارد.

اما ابرقدرتهای چپ: آنها برای تعمیم و بسط عدالت در میان توده‌های زحمتکش و ساختن یک جامعه بدون طبقات تمام قدرتها را کوبیده و در چند نفر - یعنی گردانندگان تنها حزیشان - متمرکز ساخته‌اند.

هزاران فئودال بزرگ و کوچک را در کوره انقلاب «پرولتاریا» ذوب کرده، و از آن چند فئودال بزرگ ریخته‌اند که سر نخ تمام حرکات سیاسی و اقتصادی محیطشان را در دست دارند.

آنچنان سانسور شدیدی بر محیط مسلط کرده‌اند که حتی مجال اندیشیدن بر خلاف آنچه این رهبران می‌خواهند، یا می‌اندیشند، از خلقها سلب شده!

اصولی را که زائیده مغز بشر متحوّل متغیّر و در مسیر تکامل است به

گونه یک رشته اصول جاودانی و دُگم در آورده، گویی می‌خواهند تاریخ را در یک قرن قبل متوقف سازند و چرخهایش را برای همیشه از حرکت باز دارند.

گاه یکی از سران که رقبا را بتدریج از صحنه قدرت کنار می‌زند آنچنان خود کامه می‌شود که انسان را به یاد افسانه دیکتاتورهایی همچون خان مغول می‌اندازد و فی‌المثل مانند آقای استالین برای حفظ موقعیت خویش کشتن یک میلیون و دویست هزار نفر را مجاز می‌شمرد!

اما پس از مرگ، حتی جسدش را از این قبر به آن قبر می‌کشاند، و نامش را از همه بر می‌دارند؛ گویی اصلاً وجود نداشته، در حالی که تا دیروز تنها سنگر آزادی خلقهای زحمتکش و تنها یار و حامی استثمار شدگان دنیا بود!

به خاطر حفظ منافع، گاه با هم‌مسئله‌کانشان شدیدترین مبارزه را می‌کنند و با دشمنان سرسخت، طرح دوستی و «همزیستی مسالمت‌آمیز» می‌ریزند و اصول جاودان خود را به دست فراموشی می‌سپارند!

آیا اینها می‌توانند پرچم عدالت را در جهان برافرازند و همه ملت‌ها و کشورها را زیر آن فرا خوانند؟

آیا می‌توان از یک مکتب مادّی‌گری جز این انتظار داشت؟ مسلماً نه! خواه ماتریالیسم کاپیتالیسم باشد یا ماتریالیسم سوسیالیسم یا ماتریالیسم مارکسیسم.

تنها یک مکتب انسانی و مافوق مادّی توانائی دارد چنان برنامه انسانی را در سطح جهان پیاده کند.

مکتبی که رهبرش به حفظ موقعیت خویش نیندیشد.

تنها به ملت خویش متعلّق نباشد.

فقط از زاویه محدود مادّی‌گری به جهان نگاه نکند.

افکاری آسمانی و بلند و ژرف داشته باشد.

و پاک از پستیها و لغزشها.

او است که در پرتو اصولی که الفبایش با الفبای اصول مادّی‌گری که دنیای امروز را اداره می‌کند، فرق دارد، می‌تواند بشریت را از این گذرگاه خطرناک تاریخ برهاند و به وادی ایمن برساند.

او کیست؟ و چه شخصی خواهد بود؟ اعتقاد عمومی مسلمانان این است که او مردی است به نام مهدی با مشخصات زیر:

مهدی کیست؟

در بحث اثرات انتظار دیدیم که همه فرق اسلامی بدون استثناء در انتظار قیام یک مرد بزرگ انقلابی از دودمان پیامبر به نام «مهدی» هستند (رهبری که به سوی هدف و برنامه وسیع انقلابی اش هدایت شده و به همین دلیل قادر به هدایت و رهبری دگران است).

این اتفاق نظر به حدّی است که حتّی تندروترین گروههای اسلامی - یعنی وهابیان - نیز این موضوع را پذیرفته‌اند، نه تنها پذیرفته‌اند بلکه بطور جدّی از آن دفاع می‌کنند و از عقاید قطعی و مسلم اسلامی می‌دانند.

در هر حال، پیش از آن که گواهی گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنت را بر این مسأله یادآور شویم لازم می‌دانیم بیانیه‌ای را که از طرف «رابطة العالم الاسلامی» که از بزرگترین مراکز دینی وهابی‌ها در مکه است به عنوان یک سند زنده بیاوریم.

به عقیده ما مدارک لازم، در این رساله کوتاه آنچنان جمع آوری شده که هیچکس را یارای انکار آن نیست و اگر وهابیان سختگیر در برابر آن تسلیم شده‌اند نیز به همین دلیل است.

ما نخست ترجمه قسمت حسّاس این رساله را نقل کرده، سپس تمام متن عربی آن را برای ثبت در تاریخ و آنها که می‌خواهند مطالعه بیشتر کنند می‌آوریم.

یک مدرک زنده

حدود دو سال قبل^۱ شخصی بنام ابو محمد از کنیا سؤالی درباره ظهور مهدی منتظر از «رابطة العالم الاسلامی» که از متنفذترین مراکز مذهبی حجاز و مکه است کرده است.

دبیر کلّ رابطه، محمد صالح الفوزان، در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که «ابن تیمیّه» مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی را پذیرفته، متن رساله کوتاهی را که پنج

۱- به زمان نگارش کتاب توجه شود.

تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی و محلّ ظهور او، یعنی مکه، چنین می‌خوانیم:

... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی) جهان را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است.

و آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر ﷺ خبر از آنها در کتب صحاح داده است.

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند از جمله:

عثمان بن عفان؛ علی بن ابی طالب؛ طلحة بن عبیدالله؛ عبدالرحمان بن عوف؛ عبدالله بن عباس؛ عمار یاسر؛ عبدالله بن مسعود؛ ابوسعید خدری؛ ثویان؛ قره بن اساس مزنی؛ عبدالله بن حارث؛ ابوهریره؛ حذیفة بن یمان؛ جابر بن عبدالله؛ ابوامامه؛ جابر بن ماجد؛ عبدالله بن عمر؛ انس بن مالک؛ عمر بن حصین؛ و امّ سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی شده که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر ﷺ قرار داد؛ زیرا این مسأله، از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت. (بنابراین، آنها نیز مطلب را از پیامبر شنیده‌اند.)

سپس اضافه می‌کند.

هم احادیث بالا که از پیامبر ﷺ نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث پیامبر ﷺ اعم از سنن و معاجم و مسائید آمده است؛ از جمله:

سنن ابوداود؛ سنن ترمذی؛ ابن ماجه؛ ابن عمرو الدانی؛ مسند احمد و ابن یعلی و بزاز؛ و صحیح حاکم و معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی و دار قطنی و ابونعیم در اخبار المهدی و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر در تاریخ دمشق و غیر اینها.

بعد اضافه می‌کند:

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تألیف کرده‌اند از جمله:

ابونعیم در «اخبار المهدی»؛ ابن حجر هیثمی در «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»؛ شوکانی در «التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر و الدجال و المسیح»؛ ادریس عراقی مغربی در «المهدی»؛ ابوالعباس بن عبدالمؤمن المغربی در کتاب «الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون».

و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

عدای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی در سرحد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله:

السّخاوی در کتاب «فتح المغیث»؛ محمّد بن احمد السّفاوینی در «شرح العقیده»؛ ابوالحسن الابری در «مناقب الشّافعی»؛ ابن تیمیه در کتاب فتاوایش؛ سیوطی در «الحاوی»؛ ادریس عراقی در تألیفی که در زمینة «مهدی» دارد؛ شوکانی در کتاب «التّوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر...»؛ محمّد جعفر کنانی در «نظم المتناثر»؛ ابوالعبّاس بن عبدالمؤمن در «الوهیم المکنون...».

در پایان بحث می‌گوید:

(تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که می‌گوید «لا مهدی الا عیسی؛ مهدی جز عیسی نیست!» مورد ایراد قرار دهد؛ ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند؛ بخصوص «ابن عبدالؤمن» که در ردّ گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که از ۳۰ سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته.

حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می‌باشد.

بنابراین، اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعتگذار آن را انکار نمی‌کنند.

* * *

به عقیده ما بحث فوق چنان روشن است که نیاز به هیچ گونه توضیح اضافی ندارد؛ با این حال آیا آنها که می‌گویند عقیده به ظهور مهدی یک فکر وارداتی است در اشتباه بزرگی نیستند!

اینک متن اصلی نامه

در اینجا متن عربی نامه‌ای را که آقائی از «کنیا» به «رابطه العالم الاسلامی» که یک مرکز رسمی اسلامی در «مکه» است درباره «مهدی منتظر» فرستاده و متن پاسخی را که رئیس رابطه، زیر نظر جمعی از علمای معروف حجاز تهیّه و ارسال داشته است از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

و این همان است که ترجمه قسمت حسّاس آن را قبلاً بدون کم و کاست از نظر گذرانیدیم.

تنها نکته‌ای که یاد آوری آن در اینجا لازم است این می‌باشد که «تفاوت مهمّی» که این نوشته با عقاید پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دارد این است که آنها نام پدر حضرت مهدی علیه‌السلام را «عبدالله» ذکر کرده‌اند در حالی که در کتب شیعه نام پدر بزگوارش بطور مسلم «الامام الحسن العسکری» است و سرچشمه این اختلاف آن است که در بعضی از روایات اهل سنت جمله «اسم ابیه اسم ابی» (اسم پدرش اسم پدر من است) آمده در حالی که قرائن نشان می‌دهد که این جمله در اصل «اسم ابیه اسم ابنی» (اسم پدرش اسم فرزند من است) بوده، و بر اثر اشتباه در نقطه گذاری به این صورت در آمده است. (این احتمال را کنجی شافعی نیز در کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزّمان» تأیید کرده است.) و در هر حال، آن جمله قابل اعتماد نیست زیرا:

اولاً، در اکثر روایات اهل سنت این جمله وجود ندارد.

ثانیاً، در روایت معروف ابن ابی لیلی می‌خوانیم «اسمه اسمی و اسم

ایه اسم ابنی»

ثالثاً، روایات متواتر از طرق اهل بیت علیهم السلام گواهی می‌دهد که نام پدرش «حسن» است.

رابعاً، در بعضی از روایات اهل سنت نیز تصریح شده که او فرزند امام حسن عسکری است.

(برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب «منتخب الاثر» صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۶، باب ۱۱، و کتاب نورالابصار، مراجعه فرمائید.)

* * *

الکرم ابو محمد - المحترم (کنیا)

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - اشاره الی خطابکم (المورخ فی ۲۱ یوما ۱۹۷۶م) المتضمن عن موعد ظهور المهدي و فی ای مکان یقیم؟

نفیدکم باننا نوفر لکم مع خطابنا الیکم ما جاء من الفتوى فی مسأله المهدي المنتظر و قد قام بکتابته فضيلة الشيخ محمد المنتصر الکنانی و اقرته اللجنة المكونه من اصحاب الفضيله الشيخ صالح بن عثین و فضيلة الشيخ احمد محمد جمال و فضيلة الشيخ احمد علی و فضيلة الشيخ عبد الله خياط.

مدیراداره مجمع فقهی اسلامی: محمد منتصرکنانی

و قد دعم الفتوى بما ورد من احاديث المهدي عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و ما ذكره ابن تيميه في المنهاج بصحة الاعتقاد و ابن القيم في المنار و ان شاء الله تعالى ستجدون في الكتابه مطلبکم و ما یغنیکم عن

مسأله المهدي انتم و من كان على نهجكم آملين لكم التوفيق
والسداد.

الامين العام محمد صالح الفزاز

بعد التحية

جوابا عما يسأل عنه المسلم الكيني فى شأن المهدي المنتظر عن موعد
ظهوره عن المكان الذى يظهر منه و عن ما يطمئنه عن المهدي عليه السلام

هو محمد بن عبدالله الحسنى العلوى الفاطمى المهدي الموعود
المنتظر موعد خروجه فى آخر الزمان و هو من علامات الساعة
الكبرى يخرج من الغرب و يبايع له فى الحجاز فى مكة المكرمة بين
الركن والمقام - بين باب الكعبة المشرفة والحجر الاسود عند
الملتزم و يظهر عند فساد الزمان و انتشار الكفر و ظلم الناس ميلاً
الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما يحكم العالم كله و
تخضع له الرقاب بالاقناع تارة و الحرب اخرى و سيملك الارض
سبع سنين و ينزل عيسى عليه السلام من بعده فيقتل الدجال او ينزل معه
فيساعده على قتله بباب «اللد» بارض فلسطين.

هو آخر الخلفاء الراشدين، الاثنى عشر الذين اخبر عنهم النبي
صلوات الله و سلامه عليه فى الصحاح، و احاديث المهدي واردة
عن الكثير من الصحابه يرفعونها الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و منهم عثمان
بن عفان؛ و على بن ابى طالب، و طلحة بن عبيدالله، و عبد الرحمن
بن عوف، و عبدالله بن عباس؛ و عمار بن ياسر، و عبدالله بن
مسعود، و ابوسعيد الخدرى، و ثوبان، و قررة بن اياس المزنى، و

عبدالله بن الحارث بن جز، وابوهریره، و حذیفه بن الیمان، جابر بن عبدالله؛ و ابوامامه، و جابر بن ماجد الصدقی؛ و عبدالله بن عمر و انس بن مالک، و عمران بن حصینی، و ام سلمه.

هؤلاء عشرون منهم، ممن وقفت عليهم، و غیرهم، کثیر، و هناك آثار عن الصحابه، مصرحة بالمهدی، من اقوالهم، کثیره جدا، لها حکم الرفع، اذ لا مجال للاجتهد فيها.

احادیث هؤلاء الصحابة التي رفعوها الى النبي ﷺ؛ والتي قالوها من اقوالهم اعتماد على ما قاله رسول الله و سلامه عليه و رواها الكثير من دواوين الاسلام؛ و امهات الحديث النبوی؛ من السنن، و المعاجم، و المسانید منها.

سنن ابی داود، و الترمذی، و ابن ماجه، و ابن عمر و الدانی؛ و مسانید احمد، و ابن یعلی؛ و البزاز، و صحیح الحاکم؛ و معاجم الطبرانی الكبير و الالوسی و الرویانی و الدار قطنی فی الافراد، و ابونعیم فی اخبار المهدی، و الخطیب فی تاریخ بغداد، و ابن عساکر فی تاریخ دمشق و غیرها.

و قد خص المهدی بالتالیف ابونعیم فی «اخبار المهدی» و ابن حجر الهیثمی فی القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر و الشوکانی فی التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح؛ و ادريس العرقی المغربي فی تالیفه «المهدی» و ابوالعباس بن عبدالمؤمن المغربي فی کتابه «الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون».

و آخر من قرأت له عن المهدی، بحثاً مستفیضاً، مدیر الجامعه

الاسلاميه، في المدينة المنوره في مجلة الجامعة؛ اكثر من عدد. و قد نص على ان احاديث المهدي، انها متواتره، جمع من الاعلام قديما و حديثا منهم السخاوي في «فتح المغيث»، و محمد بن احمد السفاويني في شرح العقيدة و ابوالحسين الابري في «مناقب الشافعي» و ابن تيميه في فتاواه والسيوطي في الحاوي؛ و ادريس العراقي المغربي في تأليف له عن المهدي، والشوكاني في «التوضيح في تواتر ما جاء في المنتظر؛ و الدجال، والمسيح» و محمد بن جعفر الكناني في «نظم المتناثر في الحديث المتواتر»، و ابوالعباس بن عبدالمؤمن المغربي في «الوهم المكنون من كلام ابن خلدون» رحمهم الله و حاول ابن خلدون في مقدمته ان يطعن في احاديث المهدي، محتجا بحديث موضوع لا اصل له عند ابن ماجه لا مهدى الاعدى. ولكن رد عليه الائمة والعلماء؛ و خصه بالرد شيخنا ابن عبدالمؤمن، بكتاب مطبوع متناول في المشرق والمغرب منذ اكثر من ثلاثين سنة.

و نص الحفاظ والمحدثون على ان احاديث المهدي فيها الصحيح والحسن و مجموعها متواتر مقطوع بتواتره و صحته. و ان الاعتقاد بخروج المهدي، واجب و انه من عقائد اهل السنة و الجماعة ولا ينكر الا جاهل بالسنة، و مبتدع في العقيدة. والله يهدى الى الحق و يهدى السبيل.

مدير ادارة المجمع الفقهي الاسلامي

محمد المنتصر الكناني

در اینجا لازم می‌دانیم که چند گفتار دیگر از چند نفر از علمای معروف اهل سنت بر آنچه گذشت بیفزائیم:

۱- دانشمند معروف شیخ منصور علی ناصف نویسنده کتاب «التاج»^۱ در کتاب خود چنین می‌نویسد:

اشتهر بین العلماء - سلفاً و خلفاً - انه في آخر الزمان لا بد من ظهور رجل من اهل البيت يسمي «المهدى» يستولى على الممالك الاسلاميه و يتبعه المسلمون و يعدل بينهم و يؤيد الدين. تا آنجا که می‌گوید:

و قد روى احاديث المهدي جماعة من خيار الصحابة و اخرجها اكابر المحدثين كابي داود؛ و الترمذی و ابن ماجه و الطبرانی، و ابی يعلى، و البزاز، و الامام احمد، و الحاکم؛ رضی الله عنهم اجمعين و لقد اخطأ من ضعف احاديث المهدي كلها كابن خلدون و غيره.^۲

یعنی، در میان همه دانشمندان امروز و گذشته مشهور است که سرانجام مردی از اهل بیت پیامبر ﷺ ظاهر می‌شود که بر تمام کشورهای اسلامی مسلط می‌گردد، و مسلمانان از او پیروی می‌کنند؛ و در میان آنها عدالت را اجرا می‌نماید، و دین را تقویت می‌کند... احادیث

۱- این کتاب که اخیراً تألیف یافته و جمعی از دانشمندان بزرگ الازهر و مصر بر آن تقریظ‌های مهمی نگاشته‌اند چنان که در مقدمه‌اش ذکر شده به منظور جمع آوری مجموعه قابل اطمینانی از «کتب پنجگانه حدیث» که مهمترین کتب حدیث اهل سنت است تألیف گردیده.

۲- التاج، ج ۵، ص ۳۱۰.

مهدی را بسیاری از بزرگان صحابه و محدثین نقل کرده‌اند... و کسی که همچون ابن خلدون آنها را ضعیف شمرده خطا کرده است.

۲- خود «ابن خلدون» که معروف به مخالفت با احادیث مهدی است نیز شهرت احادیث مهدی را در میان همه دانشمندان اسلام نتوانسته است انکار کند آنجا که می‌گوید:

مشهور در میان تمام مسلمانان در تمام اعصار و قرون این بوده و هست که در آخر زمان مردی از اهل بیت ظهور می‌کند که آئین اسلام را تأیید کرده و عدالت را آشکار می‌سازد و مسلمانان از او پیروی می‌کنند.^۱

۳- محمد شبلینجی دانشمند معروف مصری در کتاب «نورالابصار»

می‌نویسد:

تواترت الاخبار عن النبی ﷺ علی ان المهدی من اهل بینه و انه یملأ الارض عدلاً^۲؛ اخبار متواتری از پیامبر ﷺ آمده که مهدی از خاندان او است؛ او همه روی زمین را پر از عدل می‌کند.

۴- شیخ محمد صبان^۳ در کتاب «اسعاف الرّغبین» چنین می‌گوید:

اخبار متواتری که از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده گواهی می‌دهد که مهدی (سرانجام) قیام می‌کند و او از خاندان پیامبر است و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

۱- ابن خلدون، چاپ بیروت، ص ۳۱۱ (مطابق نقل محمود ابوریه در کتاب «اضواء علی السنّة المحمّدیة»).

۲- نورالابصار، ص ۱۵۷.

۳- رساله صبان در حاشیه نورالابصار، طبع مصر، ص ۱۳۸.

۵- «ابن حجر» در کتاب «صواعق المحرقة» از ابوالحسن امری چنین نقل می‌کند:

اخبار متواتر و فراوانی از پیامبر ﷺ نقل شده که سرانجام مهدی ظهور می‌کند و او از اهل بیت پیامبر ﷺ است... وزمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.^۱

۶- نویسنده کتاب «التَّاج» پس از اشاره به کتاب «شوکانی» عالم معروف اهل سنت که تمام آن پیرامون تواتر احادیث مربوط به مهدی و خروج دجال و بازگشت مسیح است و بحث مشروحی در زمینه تواتر احادیث مربوط به مهدی ﷺ می‌گوید:

هذا يكفي لمن كان عنده ذرّة من الايمان و قليل من انصاف!؛
آنچه گفته شد برای کسانی که یک ذره ایمان و یک جو انصاف دارند
کافی به نظر می‌رسد!

برای پی بردن به مشروح احادیثی که از طرق اهل سنت در زمینه قیام این انقلابی بزرگ جهان، رسیده به کتاب «المهدی» و کتاب «منتخب الاثر فی احوال الامام الثانی عشر» مراجعه کنید.

منطق مخالفان احادیث مهدی

در بحث گذشته دانستیم که افراد بسیار معدودی از اهل سنت احادیث مربوط به مهدی را نپذیرفته‌اند که از آن جمله: ابن خلدون مورخ

۱- صواعق، ص ۹۹.

۲- التَّاج، ج ۵، ص ۳۲۷.

معروف و احمد امین دانشمند مصری معاصر است هر چند اکثریت قاطع دانشمندان اسلامی نظر آنان را رد کرده‌اند.

ولی به هر حال لازم است به منطق آنها در این زمینه گوش کنیم.

مجموع ایرادهای این گروه را می‌توان در ۵ موضوع خلاصه کرد:

۱- اسناد اخبار مهدی معتبر نیست!

۲- اخبار مزبور با عقل سازگار نمی‌باشد!

۳- این اخبار مورد سوء استفاده مدعیان مهدویت قرار گرفته!

۴- وجود این اخبار سبب رکود و سستی در جامعه اسلامی می‌گردد!

۵- این اخبار به سود شیعه و عقاید آنها تمام می‌شود!

* * *

ضعف منطق مخالفان

از این ایرادها استفاده می‌شود که مخالفت با احادیث مهدی یک چهره ظاهری دارد و آن به اصطلاح ضعف سند روایاتی است که در این زمینه نقل شده و یا ضعف دلالت آنها؛ و یک قیافه واقعی که در پشت این چهره قرار گرفته و انگیزه آن تعصب خاص مذهبی؛ و پاره‌ای از مصلحت اندیشیهای بی دلیل است و در هر حال منطق مخالفان در هر قسمت کاملاً سست است زیرا:

اولاً، احادیث مهدی را همانطور که قبلاً اشاره شد، علاوه بر شیعه جمعی از معروفترین محدثان اهل سنت در کتبی که از معتبرترین و معروفترین کتب آنها محسوب می‌شود نقل کرده‌اند، و جمع کثیری اعتراف به تواتر آنها نموده‌اند؛ بنابراین، جای این نیست که در اسناد

یک یک آنها بحث شود زیرا شهوت و تواتر آنها ما را بی نیاز از ملاحظهٔ سند می‌کند؛ یعنی، طبق معیارهای سنجش حدیث این احادیث کاملاً قطعی است.

از این گذشته، در میان احادیث مزبور احادیث صحیح و معتبری نیز هست که محدثان اهل سنت هم اعتراف به صحّت آنها کرده‌اند. عجیب این است که خود «ابن خلدون» نیز به این حقیقت معترف می‌باشد؛ زیرا او پس از این که چندین صفحه از کتاب خود را به ذکر احادیث مهدی اختصاص داده و در اسناد آنها تا آنجا که می‌تواند تردید و تشکیک نموده، چنین می‌گوید:

فهذه جملة الاحاديث التي اخرجها الائمة في شأن المهدي و
خروجه آخر الزمان و هي كما رأيت لم يخلص منها من النقد الا
القليل والاقل منه؛ این تمام احادیثی است که پیشوایان حدیث
دربارهٔ مهدی و قیام او در آخر زمان نقل کرده‌اند، و همانگونه که
مشاهده کردید جز کمی از آنها مصون از انتقاد نماند!

و به این ترتیب، لااقل اعتراف می‌کند که مقداری کمی از این احادیث صحیح و غیر قابل نقد است.

بعلاوه، احادیث منحصر به این احادیث که ابن خلدون در کتاب خود آورده نیست؛ و لذا بعضی از دانشمندان اهل سنت برای پاسخگویی به ابن خلدون و اثبات تواتر احادیث مهدی و عدم انحصار آنها به آنچه او در کتاب خود آورده، کتابی نوشته‌اند که سابقاً به آن اشاره شد.

بنابراین، انکار احادیث از این راه یعنی راه تضعیف سند بکلی بی اساس است.

ثانیاً، در احادیث مزبور مطلبی بر خلاف عقل دیده نمی شود که سبب شود آنها را انکار کنیم، و هر قدر مضمون بعضی از آنها خلاف عادی به نظر برسد، بالاتر از معجزات انبیای سلف نیست؛ و استبعاد نمی تواند مانع از قبول آنها گردد.

بعلاوه، احادیث مهدی یک واحد بهم پیوسته نیست که همه آنها را یکجا بپذیریم یا رد کنیم؛ به عبارت دیگر، قدر مسلم احادیث مزبور، یعنی قیام یک نفر از دودمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیها السلام و به وجود آوردن یک انقلاب اصلاحی عالمگیر، و پر کردن صفحه روی زمین را از عدل و داد، مطلبی نیست که جای ایراد عقلی داشته باشد، بلکه در گذشته اثبات کردیم این موضوع موافق یک سلسله ادله عقلی می باشد؛ و اما پاره ای از احادیث مربوط به علائم ظهور و امثال آن اگر بعید به نظر برسد، و از نظر سند هم روشن و قابل اعتماد نباشد، آنها را می توانیم قبول نکنیم، ولی عدم قبول آنها ارتباطی که به بقیه ندارد.

خلاصه این که، ما نمی دانیم چرا بعضی روش تفکیک احادیث را از یک دیگر و صرافیه و نقد جداگانه آنها را در این جا نادیده گرفته اند، و به چنین اشتباهکاریها افتاده اند!

این احادیث می گوید تمدن مادی، بشر را اصلاح نمی کند؛ جنگ ۲۵ ساله ویتنام یک بوته آزمایش عجیب بود؛ همه متفکران دارند نظرات خود را در این بوته می آزمایند؛ اما من به عنوان یک عالم مذهبی

می‌گویم دلیلی است بر ناتوانی مکتبهای مادّی، و این که همهٔ وسایل مادّی بدون ایمان و سیلۀ تشدید بحران هستند همانگونه که در سایر نقاط جهان نیز شاهد آن هستیم.

ثالثاً، آیا اگر این احادیث به نفع شیعه تمام شود، گناه شیعه یا گناه احادیث است؟!

چه مانعی دارد حقیقتی از این راه روشتر گردد؟! بعلاوه، احادیث مزبور اگر چه نظر شیعه را تأیید می‌کند اما در عین حال ملازمهٔ قطعی میان قبول آنها و قبول تشیع نیست، چه بسیارند کسانی که قیام مهدی را پذیرفته‌اند ولی به عللی شیعه نیستند؛ و در هر صورت تعصبات ناروا نباید مانع از درک حقایق گردد؛ این سخن درست به آن می‌ماند که کسی بگوید پزشکی با من خرده حساب داشته اما داروی شفابخش به من داده ولی من آن را نمی‌خورم زیرا اگر آن را بخورم و خوب بشوم به نفع او تمام می‌شود و می‌گویند دکتر خوبی است!

رابعاً، درست است که از این احادیث سوء استفاده شده ولی کدام حقیقت است که در جهان مورد سوء استفاده قرار نگرفته است؟!

آیا مدعیان دروغی نبوت یا الوهیت و یا سایر مقامات معنوی در دنیا کم بوده‌اند؟! آیا ادیان ساختگی در جهان کم است؟!

آیا ما باید همهٔ این حقایق را به جرم سوء استفاده منحرفان کنار بزنیم؟! و مطلقاً منکر خدا پرستی و نبوت انبیا بشویم؟!

آیا از نیروهای مختلف مادّی در جهان کم سوء استفاده شده است؟! آیا باید همهٔ آنها را از میان ببریم! این چه منطقی است!

در قرن دوازدهم حدود ده نفر «مسیح‌های دروغگو» ظاهر گشتند - جمعی را به خود گرایش دادند - این مطلب اسباب فتنه و جنگ شد و جمع کثیری در آن معرکه طعمه شمشیر شدند.^۱ آیا اینها سبب می‌شود که وجود مسیح را بکلی نادیده بگیریم چرا که از نام او سوء استفاده شده!

خامساً، همانطور که در بحث انتظار مشروحاً گفته شد، اعتقاد به قیام مهدی برای افرادی که حقیقت آن را دریابند نه تنها موجب رکود و تنبلی نیست، بلکه مایه امیدواری و دلگرمی در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است؛ همانطور که اعتقاد به خدا و قدرت بی پایان او به انسان در برابر مشکلات نیرو می‌بخشد، و پناهگاه مطمئنی در برابر عوامل یأس و نومیدی ایجاد می‌کند، اعتقاد به ظهور مهدی نیز چنین اثری دارد و اصولاً انتظار قیام مهدی یک عامل نیرومند حرکت و اصلاح جامعه است.

حال بعضی معنی این قیام را درست درک نکرده و به تنبلی و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت گرائیده‌اند، تقصیر عدم درک صحیح آنهاست همانگونه که در مسئله اعتقاد به خدا و نفوذ قدرت بی پایان او در جهان هستی نیز چنین اشتباهی برای بعضی افراد بی اطلاع پیدا شده است. خلاصه این که، با این بهانه‌های سست نمی‌توان از یک واقعیت مسلم دست برداشت.

مهدی در منابع حدیث شیعه

عقیده به وجود یک مصلح جهانی به نام «مهدی» در بین شیعه امامیه موج بیشتر و گسترده‌تری دارد؛ زیرا اگر اهل تسنن آن را به عنوان یک مسأله فرعی مسلم پذیرفته‌اند، شیعه آن را جزء اصول اصلی می‌داند، چون سلسله امامان دوازده‌گانه، به او ختم می‌گردد، و او خاتم الاوصیاء است.

بعضی از پژوهندگان مسائل اسلامی تعداد روایاتی را که از طرق اهل تسنن در این زمینه وارد شده به ۲۰۰ حدیث تخمین زده‌اند، در حالی که روایات وارده از طرق شیعه در این موضوع شاید بالغ بر یک‌هزار حدیث می‌شود.

اگر روایاتی که از مصلح بزرگ جهانی سخن می‌گویند نزد اهل تسنن از روایات متواتره است نزد شیعه از «ضروریات مذهب» محسوب می‌شود.

به همین دلیل، دانشمندان شیعه بیش از دانشمندان اهل سنت در این

زمینه کتاب نوشته‌اند. اگرچه همّت نگارندگان غالباً جمع آوری روایات بوده، و جز در چند مسأله، در این باره به تجزیه و تحلیل نپرداخته‌اند؛ و شاید در عصر خود نیازی به آن نمی‌دیدند. ولی به هر حال، در جمع آوری این روایات زحمت فراوان کشیده‌اند.

از میان کتبی که در این زمینه - و به همین سبک که اشاره شد نگاشته شده - شاید سه کتاب زیر که دانشمندان معاصر به تألیف آن پرداخته‌اند جامع‌تر از همه باشد.

۱- کتاب «المهدی»^۱ تألیف فقیه بزرگوار سیّد صدر الدّین صدر.

۲- کتاب «البرهان علی وجود صاحب الزمان» تألیف عالم مجاهد مرحوم سیّد محسن الامین.

۳- کتاب «منتخب الاثر فی احوال الامام الثّانی عشر» تألیف دانشمند بزرگوار «لطف الله صافی» که به تشویق و راهنمایی مرحوم آیه‌الله بروجردی صورت گرفته و فشرده‌ای از آن به نام «نوید امن و امان» بفارسی نشر یافته.

منابع این کتب، کتابهای فراوانی از قدمای شیعه و اهل تسنن است که مستقلاً درباره همین موضوع تألیف و یا ضمن مسائل دیگر بیان شده است.

چون نقل همه روایات وارده در این زمینه از حوصله کتاب ما بیرون

۱- این کتاب به زبان فارسی نیز برگردانده شده است.

است، تنها فصولی از کتاب اخیر را فهرست وار یادآور شده و در فصول آینده به تناسب روی قسمتی از احادیث انگشت می‌گذاریم:

۱- در فصل نخست، اشاره به احادیثی که دربارهٔ پیشوایان دوازده‌گانه از پیامبر ﷺ و ائمهٔ علیهم‌السلام آمده است شده، و تعداد ۲۷۱ حدیث از منابع معروف اهل تسنن و شیعه در این فصل جمع آوری شده که بعضی به عنوان «امام» و بعضی «خلیفه» و بعضی «امیر» و یا تعبیراتی شبیه به آن می‌باشد.

این احادیث در مهمترین منابع حدیث اهل سنت و مهمترین منابع اهل بیت آمده است.

توجیه این گونه روایات از نظر مکتب شیعه روشن است، ولی اهل تسنن چون از یک سو، ورود این احادیث را در منابع اصیل خود انکار نمی‌کنند، و از سوی دیگر عقیدهٔ شیعه را دربارهٔ «ائمهٔ اثنی عشر» نپذیرفته‌اند، در توجیه این احادیث گرفتار درد سر عجیبی شده‌اند؛ گاهی خلفای چهارگانه نخستین را اصل قرار داده، سپس تعداد ۸ نفر از خلفای بعد را به آنها اضافه می‌کنند!

در حالی که اگر بخواهند خلفا را به ترتیب جزء امرا و پیشوایان راستینی که پیامبر وعده داده بشمرند، هر قدر هم اغماض بکنند، شمردن افرادی مانند «یزید» و اخلاف او از حکام بنی امیه در این زمره امکان‌پذیر نیست؛ و اگر بنا شود از میان آنها افرادی که مختصری روبه‌راه‌تر بودند دست چین کنیم، آنها با توجه به وحدت اهداف و برنامه‌های خلفای بنی امیه و بنی عباس هیچ ضابطه‌ای در دست

نخواهیم داشت؛ بعلاوه، بریده شدن این رشته دوازده گانه از نظر زمانی خود کار مشکلی است.

گاهی می‌گویند چهار نفر از این ۱۲ تن همان خلفای نخستینند و ۸ نفر دیگر در زمانهای بعد خواهند آمد که مهدی آخرین آنها است! و به این ترتیب میان سلسله خلفای راستین پیامبر - هر قدر هم اعمال تعصب کنیم، فاصله عجیبی می‌افتد که به هیچ وجه موافق روایات مزبور نیست.

۲- در فصل بعد روایاتی که نشان می‌دهد عدد پیشوایان پس از پیامبر ﷺ عدد نقبا و اسباط بنی اسرائیل است که قرآن مجید تعداد آنها را دوازده نفر شمرده است، آمده است؛ و در این زمینه ۴۰ حدیث از کتب هر دو گروه جمع آوری شده که در حقیقت مکمل بحث گذشته است.

۳- در فصل سوم روایاتی را که تصریح می‌کند آنها ۱۲ نفرند و اول آنها علی علیه السلام است گردآوری شده و عدد روایات این بحث ۱۳۳ روایت است:

۴- در فصل بعد گروه دیگری از روایات از منابع هر دو گروه جمع آوری شده که می‌گویند نخستین خلفاء علی علیه السلام و آخر آنها مهدی علیه السلام است؛ در این فصل ۹۱ حدیث گردآوری شده است.

۵- در فصل بعد سخن از احادیثی به میان آمده که در آن تصریح شده که امامان ۱۲ نفرند و ۹ نفر آنها از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است، در این جا ۱۳۹ حدیث ذکر شده است.

۶- در فصل دیگری بحث از روایاتی است که ضمن تصریح به عدد

۱۲ و این که ۹ نفر از آنان از فرزند حسین علیه السلام هستند، جمله «تاسعهم قائمهم؛ نهمین آنها قیام کننده آنها است». در آن قید شده است؛ در این فصل، ۱۰۷ حدیث به چشم می خورد.

۷- در فصل دیگر، احادیثی ذکر شده که آنها را با نام، مشخص ساخته، بعضی از این احادیث از منابع اهل سنت است ولی اکثریت آن از منابع شیعه گرد آوری شده و در این فصل ۵۰ حدیث آمده است. و همچنین روایات فراوانی درباره مشخصات جسمی و روحی مهدی و نشانه‌های ظهور و کیفیت حکومت و انقلاب جهانی او و سایر موضوعات مربوط به این قیام بزرگ.

از مجموع این احادیث روشن می شود که مصلح بزرگ جهانی، مهدی موعود، دارای مشخصات زیر است:

الف - از خاندان پیامبر اسلام و فرزندان او است.

ب - از فرزندان امام حسین علیه السلام است.

ج - دوازدهمین پیشوا پس از پیامبر است.

د - فرزند حسن بن علی العسکری است.

ه - دنیا را مملو از عدل و داد خواهد کرد.

و - حکومت جهانی در اختیار او قرار می گیرد.

ز - مستضعفین و استعمار شدگان، در عصر او از قید و زنجیر اسارت آزاد می شوند، و جنگها برچیده می شود و صلح و آرامش و عمران جای آن را می گیرد.

همانگونه که گفتیم تعداد این روایات بقدری زیاد است که خود نیازمند تألیف کتاب جداگانه‌ای است و چون در این زمینه کتابهای مختلفی تألیف شده که به بعضی از آنها در بالا اشاره کرده‌ایم، از ذکر این روایات بطور مشروح خود داری می‌کنیم، جز آن مقدار که در ضمن بحثهای آینده برای تشریح و تکمیل بحث به آن نیازمندیم که هر کدام را در جای خود می‌آوریم.

مشکل کار در این مباحث این است که غالباً به نقل روایات قناعت شده و تجزیه و تحلیل روی آن کمتر به عمل آمده است؛ هدف ما در این کتاب این است که بیشتر به دلائل عقلی بپردازیم، و روی دلائل نقلی و روایات نیز تجزیه و تحلیل به عمل آوریم.

نشانه‌های آغاز انقلاب

علائم ظهور

آیا برای نزدیک شدن این انقلاب جهانی نشانه‌ای در دست هست؟
آیا می‌توان پیش بینی کرد که هم اکنون چنان انقلابی نزدیک شده
یا نه؟

آیا می‌توان زمان این انقلاب را جلو انداخت؟
اگر چنین امری ممکن است با چه وسائلی می‌توان این تاریخ را
جلو کشید؟

* * *

در برابر این سؤالات باید گفت که پاسخ بیشتر آنها مثبت است.
زیرا هیچ طوفان عظیمی در طبیعت بدون مقدمه آغاز نمی‌گردد، و
هیچ انقلابی در جامعه انسانی بدون نشانه‌های قبلی صورت نمی‌گیرد.
در احادیث اسلامی نیز اشاره به یک سلسله علامتها و نشانه‌ها برای
نزدیک شدن آن رستاخیز عظیم آمده است که می‌توان آنها را بردو گونه
تقسیم کرد:

دسته اول، نشانه‌هایی که کم و بیش در هر انقلابی به تناسب ابعاد آن قابل پیش بینی است.

دسته دوم، جزئیاتی است که از طریق اطلاعات و معلومات عادی نمی‌توان به آنها پی برد و بیشتر شکل یک پیشگویی اعجاز‌آمیز را دارد. در این جا، به «۳ نشانه مهم» از هر دو قسمت اشاره می‌کنیم:

۱] فراگیر شدن ظلم و فساد

نخستین نشانه‌ای که با مشاهده آن می‌توان نزدیک شدن هر انقلابی - از جمله این انقلاب بزرگ را - پیش بینی کرد گسترش ظلم و جور و فساد و تجاوز به حقوق دگران و انواع مفسد اجتماعی و انحرافات اخلاقی است که خود عامل توسعه فساد در جامعه است.

طبیعی است فشار که از حد گذشت انفجار رخ می‌دهد، زیرا انفجارهای اجتماعی همانند انفجارهای میکائیکی به دنبال فشارهای شدید و زاید از حد است.

گسترش دامنه‌های ظلم و فساد وسیله ضحاکان هر زمان بذره‌های انقلاب را آبیاری می‌کند، و کاوه‌های آهنگر را در کنار کوره‌های آتش پرورش می‌دهد؛ کم کم بحران اوج می‌گیرد و لحظه انقلاب نزدیک می‌گردد.

در مورد نزدیک شدن انقلاب بزرگ جهانی و ظهور مصلح بزرگ مهدی نیز مسأله همین گونه است.

منتها همان طور که سابقاً هم اشاره شد هیچ لزومی ندارد که مانند

افرادی منفی باف به فکر توسعهٔ فساد و ظلم بیشتر بیفتیم، بلکه با توجه به وجود مفاسد در مقیاس وسیع و به حدّ کافی باید در ساختن خود و دیگران و یک گروه نیرومند شایسته و شجاع و آگاه که پرچمدار انقلاب باشد کوشش کنیم.

به هر حال، این موضوع در بسیاری از روایات اسلامی تحت عنوان «کما ملئت ظلماً و جوراً؛ همانگونه که جهان از ظلم و جور پر شده باشد» آمده است.

عین این تعبیر در بسیاری از احادیث که در منابع شیعه و اهل سنت آمده دیده می‌شود.

و از مجموع آنها استفاده می‌شود که از روشنترین نشانه‌های این انقلاب همین موضوع است.

در این جا یک سؤال پیش می‌آید که آیا «ظلم» و «جور» با هم تفاوتی دارند که مخصوصاً روی این دو عنوان کراراً تکیه شده است؟ از ریشهٔ این لغات استفاده می‌شود که تجاوز به حقوق دگران دو گونه است که در ادبیات عرب برای هر کدام نامی جداگانه است.

نخست آن است که انسان، حقّ دیگری را به خود اختصاص دهد و دسترنج دگران را غصب کند، این را «ظلم» می‌گویند.

دیگر آن که حقّ افرادی را از آنها گرفته، و به دگران دهد و برای محکم کردن پایه‌های قدرت خود، هواخواهان خویش را بر مال یا جان یا نوامیس مردم مسلط کند و با تبعیض‌های ناروا کسب قدرت کند، این را «جور» می‌گویند.

نقطهٔ مقابل «ظلم»، «قسط» و نقطهٔ مقابل «جور»، «عدل» می‌باشد.^۱
 به هر حال، به هنگامی که «تجاوز» به حقوق دگران از یک سو و «تبعیض‌ها» از سوی دیگر، جامعهٔ انسانی را پر می‌کند او ظاهر می‌شود و همهٔ اینها را از میان می‌برد.

* * *

آنچه در بالا گفته شد کلیاتی بود دربارهٔ فراگیر شدن فساد به عنوان یک عامل جهش و انقلاب که در هر گونه انقلابی قابل پیش‌بینی است. ولی قابل توجه این که:

در روایات اسلامی چنان انگشت روی جزئیات این علائم و مفاسد گذارده شده که گویی این پیشگوئیه‌ها مربوط به ۱۴ یا ۱۳ قرن پیش نیست بلکه مربوط به همین قرن است و یا چند سال قبل صورت گرفته؛ و امروز که بسیاری از آنها را با چشم خود می‌بینیم قبول می‌کنیم که راستی معجزه آساست!

از جمله، در روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره به دهها نوع از این مفاسد که قسمتی از آن جنبهٔ اجتماعی و سیاسی و قسمتی جنبهٔ اخلاقی دارد؛ شده است که مطالعهٔ آن انسان را عمیقاً در فکر فرو می‌برد.

ما ذیلاً قسمتی از متن روایات مزبور را با تلخیص، و سپس ترجمهٔ آن را برای آنها که به ادبیات عرب آشنائی کامل ندارند می‌آوریم:

۱- البته این در صورتی است که این دو کلمه با هم ذکر شوند اما اگر جداگانه ذکر شوند ممکن است هر دو یعنی قسط و عدل به یک معنی اطلاق می‌گردد.

قال الصادق عليه السلام لبعض اصحابه:

۱. اذا رايت الجور قد شمل البلاد
۲. = = القرآن قد خلق و احدث ما ليس فيه و وجه على الاهواء
۳. = = الذين قد انكفى كما ينكفى الاناء
۴. = = اهل الباطل قد استعلوا على الحق
۵. = = الرجال قد اکتفى بالرجال والنساء بالنساء!
۶. = = المؤمن صامتاً!
۷. = = الصغير يستحق بالکبير
۸. = = الاحارم قد تقطعت
۹. = = الثناء قد کثر
۱۰. = = الخمر تشرب علانية
۱۱. = = سبيل الخير منقطعا و سبيل الشر مسلوكا
۱۲. = = الحلال يحرم و الحرام يحلل
۱۳. = = الدين بالرأى
۱۴. = = المؤمن لا يستطيع ان ينکر الا بقلبه
۱۵. = = رأيت العظيم من المال ينفق فى سخط الله
۱۶. = = الولات یرتشون فى الحكم!
۱۷. = = الولاية قبالة لمن زاد!
۱۸. = = الرجل ياكل من كسب امرأته من الفجور!
۱۹. = = القمار قد ظهر
۲۰. = = الملاهى قد ظهرت يمر بها لا يمنع احد احداً، ولا يجترء احد على منعها.

٢١. و رأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه و خف على الناس استماع الباطل.
٢٢. الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه! = =
٢٣. المساجد قد زخرت! = =
٢٤. طلب الحج لغير الله = =
٢٥. قلوب الناس قد قست! = =
٢٦. الناس مع من غلب! = =
٢٧. طالب الحلال يذم وطالب الحرام يمدح! = =
٢٨. المعازف ظاهرة في الحرمين = =
٢٩. الرجل يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر، فيقوم اليه من ينصحه فيقول هذا عنك موضوع! = =
٣٠. المساجد محتشية ممن لا يخاف الله! = =
٣١. الناس همهم في بطونهم و فروجهم! = =
٣٢. الدنيا مقبلة اليهم = =
٣٣. النساء يبذلن انفسهن لاهل الكفر = =
٣٤. اعلام الحق قد درست = =
٣٥. الحرب قد اديل من العمران! = =
٣٦. الرجل معيشة من بخس المكيال و الميزان = =
٣٧. الرجل عنده المال الكثير لم يركه منذ ملكه = =
٣٨. الرجل يمسي نشوان و يصبح سكران = =
٣٩. الناس ينظر بعضهم الى بعض، و يقتدون باهل الشرور! = =
٤٠. كل عام يحدث فيه من الشر و البدعة اكثر مما كان! = =

۴۱. و رأيت الخلق والمجالس لا يتابعون الا الاغنياء
۴۲. = = يتسافدون كما تتسافد البهائم!
۴۳. = = الرجل ينفق الكثير في غير طاعة الله و يمنع اليسير في طاعة الله.
۴۴. = = الرجل اذا مر به يوم لم يكسب فيه الذنب العظيم...
حزينا!
۴۵. = = النساء قد غلبن على الملك و غلبن على كل امر
۴۶. = = رياح المنافقين دائمة و رياح اهل الحق لا تحرك
۴۷. = = القضاة يقضون بخلاف ما امر الله
۴۸. = = المنابر يؤمر عليها بالتقوى، ولا يعمل القائل بما يأمر!
۴۹. = = الصلوة قد استخف باوقاتها
۵۰. و رأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله...
فكن على حذر و اطلب الى الله النجاة^۱

ترجمه:

- امام صادق عليه السلام به یکی از یاران خود گفت:
۱. هنگامی که ببینی ظلم و ستم، همه جا فراگیر شده؛
۲. = = قرآن فرسوده و بدعت‌هایی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن آمده؛
۳. = = آئین خدا (عملاً) بی محتوا شده همانند ظرفی که آن را واژگون سازند؛

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۶ تا ۲۶۰.

۴. هنگامی که ببینی اهل باطل بر اهل حق پیشی گرفته‌اند؛
۵. = = = مردان به مردان و زنان به زنان قناعت کنند؛
۶. = = = افراد با ایمان سکوت اختیار کرده‌اند؛
۷. = = = کوچکترها احترام بزرگترها را رعایت نمی‌کنند؛
۸. = = = پیوند خویشاوندی بریده شده؛
۹. = = = مداحی و چاپلوسی فراوان شده؛
۱۰. = = = آشکارا شراب نوشیده شود؛
۱۱. = = = راههای خیر منقطع و راههای شر مورد توجه قرار گرفته؛
۱۲. = = = حلال تحریم شود؛ و حرام مجاز شمرده شود؛
۱۳. = = = قوانین و فرمانهای دینی طبق تمایلات اشخاص تفسیر گردد؛
۱۴. = = = از افراد با ایمان چنان سلب آزادی شود که جز با دل نتوانند ابراز تنقّر کنند؛
۱۵. = = = سرمایه‌های عظیم در راه خشم خدا (و فساد و ابتدال و ویرانی) صرف گردد؛
۱۶. = = = رشوه‌خواری در میان کارکنان دولت رایج گردد؛
۱۷. = = = پستهای حساس به مزایده گذارده شود؛
۱۸. = = = (بعضی از) مردان از خودفروشی زنان خود، ارتزاق کنند؛
۱۹. = = = قمار آشکار گردد (حتی در پناه قانون)؛
۲۰. = = = سرگرمیهای ناسالم چنان رواج پیدا کند که هیچکس جرات جلوگیری از آن نداشته باشد؛
۲۱. = = = شنیدن حقایق قرآن بر مردم گران آید اما شنیدن باطل سهل و آسان؛

۲۲. هنگامی که ببینی همسایه، همسایه خود را از ترس زبانش احترام می‌کند؛
۲۳. = = = مساجد را به زیورها بیاریند؛
۲۴. = = = برای غیر خدا به حج خانه خدا بشتابند؛
۲۵. = = = مردم سنگدل شوند (و عواطف بمیرد)؛
۲۶. = = = مردم طرفدار کسی باشند که پیروز است (خواه بر حق باشد یا باطل)؛
۲۷. = = = آنها که به دنبال حلال هستند نکوهش شوند و آنها که به دنبال حرامند مدح؛
۲۸. = = = آلات لهو و لعب (حتی) در مکه و مدینه آشکار گردد؛
۲۹. = = = اگر کسی اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کند به او توصیه می‌کنند که این کار وظیفه تو نیست؛
۳۰. = = = مساجد پر از کسانی است که از خدا نمی‌ترسد؛
۳۱. = = = تمام همت مردم شکم و فرجشان است؛
۳۲. = = = امکانات مادی و دنیوی فراوان می‌گردد و دنیا به مردم روی می‌کند؛
۳۳. = = = زنان خود را در اختیار افراد بی ایمان می‌گذارند؛
۳۴. = = = پرچمهای حق پرستی فرسوده و کهنه می‌گردد؛
۳۵. = = = ویرانگری (به وسیله جنگها) بر عمران و آبادی پیشی می‌گیرد.
۳۶. = = = در آمد زندگی بعضی تنها از طریق کم فروشی می‌شود؛
۳۷. = = = کسانی هستند با سرمایه فراوان در حالی که در عمرشان حتی یک مرتبه هم زکات نپرداخته‌اند.
۳۸. = = = مردم عصرها در حال نشئه و صبحگاهان مستند؛

۳۹. هنگامی که ببینی مردم همه به یکدیگر نگاه می‌کنند و از فاسدان شرور

تقلید می‌نمایند؛

۴۰. = = = هر سال فساد و بدعتی نو، پیدا می‌شود؛

۴۱. = = = مردم و محافل همه پیرو ثروتمندان خود خواه می‌شوند؛

۴۲. = = = در حضور جمع، همانند بهائیم مرتکب اعمال جنسی

می‌شوند؛

۴۳. = = = اموال زیاد در غیر راه خدا صرف می‌کنند اما در راه خدا

از کمی مضایقه دارند؛

۴۴. = = = افرادی پیدا می‌شوند که اگر یک روز گناه کبیره‌ای انجام

ندهند غمگینند؛

۴۵. = = = حکومت به دست زنان می‌افتد؛

۴۶. = = = نسیمها به سود منافقان می‌وزد و هیچ جریانی به سود

افراد با ایمان نیست؛

۴۷. = = = دادرسان بر خلاف فرمان خدا قضاوت می‌کنند؛

۴۸. = = = بر فراز منابر دعوت به تقوا می‌شود ولی دعوت کننده

خود به آن عمل نمی‌کند؛

۴۹. = = = مردم نسبت به وقت نماز بی اعتنا می‌شوند؛

۵۰. = = = حتی کمک به نیازمندان با توصیه و پارتی بازی صورت

می‌گیرد، نه برای خدا؛

... در چنین زمانی مراقب خویش باش و از خدا تقاضای نجات و رهایی از این

وضع ناهنجار کن! (که فرج نزدیک است!)

* * *

همانطور که گفتیم آنچه در بالا ذکر کردیم خلاصه‌ای از یک حدیث طولانی است که انگشت روی مفاصدی که در آستانه انقلاب بزرگ فراگیر می‌شود گذارده.

این مفاصد رنگارنگ را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱- مفاصد مربوط به مسائل حقوقی و حکومتها مانند گسترش ستم؛ پیروزی حامیان باطل؛ عدم آزادی بیان و عمل؛ تا آنجا که افراد با ایمان گاهی تنها در دل می‌توانند از ظلم و ظالم ابراز تنفر کنند؛ همچنین صرف سرمایه‌های عظیم در مصارف بیهوده یا زیانبار و ویرانگر؛ توسعه رشوه خواری؛ به مزایده گذاردن پستها و منصبها؛ گرایش مردم ضعیف و فاقد فرهنگ سازنده به هر قدرتی که پیروز گردد (هر کس که باشد)؛ همچنین صرف ثروتها در طریق جنگها و مسابقات تسلیحاتی ویرانگر و اهتمام به این مسائل حتی بیشتر از عمران و آبادی (تا آنجا که هزینه‌های جنگی بر هزینه‌های عمرانی پیشی خواهد گرفت).

و نیز هر سال راههای تازه‌ای برای فساد و ظلم و استثمار و استعمار ابداع می‌گردد؛ و کمتر کسی در برابر ناهنجاریهای اجتماعی احساس مسؤولیت می‌کند و حتی به یکدیگر توصیه می‌کنند که در برابر این مسائل بی تفاوت باشند.

۲- بخشی دیگری از این مفاصد مربوط به مسائل اخلاقی است؛ مانند: گسترش تملق و چاپلوسی؛ چشم و هم چشمی‌ها؛ تن دادن مردان به کارهای بسیار پست (همانند ارتزاق از طریق خود فروشی همسرا) همچنین گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمیهای ناسالم؛ گفتار

بدون عمل؛ ریاکاری و ظاهر سازی و پارتی بازی حتی در کمک به نیازمندان؛ ارزیابی شخصیت افراد به حجم ثروتشان و مانند اینها.

۳- قسمت دیگری از این مفاسد به جنبه‌های صرفاً مذهبی ارتباط دارد مانند تحمیل خواسته‌های هوس‌آلود خویش بر قرآن و تفسیر به رأی؛ و جهت‌گیریهای شخصی و مادی در مسائل مذهبی؛ ازدحام افراد آلوده و گناهکار در مساجد؛ اهمّیت فوق‌العاده به تزئین مساجد و خالی شدن آنها از محتوا، کوچک شمردن نماز و عدم توجه به آن و مانند اینها.

* * *

اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم بسیاری از این مفاسد بزرگ در مجتمعات کنونی جنبه عینی به خود گرفته است و انتظار بقیه نیز می‌رود؛ پس ما چه چیز برای فراهم ساختن زمینه آن انقلاب بزرگ کم داریم؟

پاسخ این سؤال همان است که سابقاً هم به آن اشاره شد؛ ما آگاهی کم داریم؛ و به تعبیر دیگر، واکنشی سازنده و انقلابی در برابر این گونه مفاسد.

به هر حال، ظهور این نشانه‌ها به تنهایی شرط تحقق یافتن آن انقلاب بزرگ نیست؛ بلکه مقدمه‌ای است برای بیدار ساختن اندیشه‌ها؛ شلاقهائی است برای بیداری ارواح خفته و خواب آلود؛ و زمینه‌ای است برای فراهم شدن آمادگیهای اجتماعی و روانی.

جهانیان خواه ناخواه مجبور به تجزیه و تحلیل ریشه‌های این ناهنجاریها و همچنین نتایج و عواقب آنها خواهند شد و این یک

خودآگاهی عمومی را پایه‌گذاری می‌کند و در پرتو آن یقین می‌کنند که ادامه وضع کنونی امکان‌پذیر نیست؛ بلکه انقلابی باید کرد. انقلابی در تمام زمینه‌ها برای بنیانگذاری یک نظام عادلانه الهی و مردمی.

* * *

ذکر این نیز نکته کاملاً ضروری است که لزومی ندارد که این مفاسد در تمام نقاط جهان آشکار گردد؛ و اگر محیط‌های کوچکی پاک باشند این شرط حاصل نباشد؛ بلکه معیار چهره نوعی مردم جهان است خواه در شرق باشد یا غرب؛ و به تعبیر دیگر، این حکم مانند بسیاری از احکام بر اساس روش غالب است.

۲] دَجَّال (مرد پرتزویرو حيله گرا!)

هنگامی که سخن از «دَجَّال» به میان می‌آید، معمولاً طبق یک سابقه ذهنی عامیانه، فقط ذهنها متوجه شخص معین یک چشمی می‌شود که با جثه افسانه‌ای و مرکب افسانه‌ای‌تر، با برنامه‌ای مخصوص به خود پیش از آن انقلاب بزرگ مهدی ظهور خواهد کرد.

ولی همانگونه که از ریشه لغت دَجَّال از یک سو^۱ و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می‌شود، دَجَّال منحصر به یک فرد نیست بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویرو و حيله گرو و پرمکر و فریب و حقه باز که برای کشیدن توده‌های مردم به دنبال خود از هر وسیله‌ای

۱- دَجَّال از ماده دجل (بر وزن درد) به معنی دروغگویی و حقه بازی است.

استفاده می‌کنند، و بر سر راه هر انقلاب سازنده‌ای که در ابعاد مختلف صورت می‌گیرد ظاهر می‌شوند.

در حدیث معروفی که از صحیح «ترمذی» نقل شده می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود:

«انه لم یکن نبی بعد نوح الا انذر قومه الدجال و انی انذر کموه^۱؛ هر پیامبری بعد از نوح قوم خود را از فتنهٔ دجال بر حذر داشت، من نیز شما را بر حذر می‌دارم!»

مسئلاً انبیای پیشین به مردم عصر خود نسبت به فتنهٔ دجالی که در آخر زمان آشکار می‌شود و هزاران سال با آنها فاصله دارد هشدار نمی‌دادند.

بخصوص که در پایان حدیث می‌خوانیم:

«فوصفه لنا رسول الله فقال لعله سیدرکه بعض من رآنی او سمع کلامی؛ سپس پیامبر ﷺ صفات او را برای ما بیان کرد و گفت شاید پاره‌ای از آنها که مرا دیده‌اند یا سخن مرا شنیده‌اند عصر او را درک کنند!»

با احتمال قوی ذیل حدیث اشاره به طاغیان و فریبکاران خطرناکی همچون بنی امیه و افرادی همانند معاویه است که در لباس «خال المؤمنین» و عنوان «کاتب وحی» به مکر و فریب و تزویر و بیرون راندن مردم از صراط مستقیم به سوی آداب و سنن جاهلی، و زنده

۱- صحیح ترمذی، باب ما جاء فی الدجال، ص ۴۲.

کردن نظام طبقاتی و حکومت استبدادی و خودکامه، و روی کار آوردن ناصالحان چاپلوس، و جنایتکاران بیباک، و کنار زدن صلحا و فضلا و مردان لایق، پرداختند.

و نیز در حدیث دیگری در همان کتاب می‌خوانیم:

پیامبر ﷺ در مورد دجال فرمود:

«ما من نبی الا وقد انذر قومه و لکن ساقول فیه قولا لم

یقله نبی لقومه تعلمون انه اعور...؛ هیچ پیامبری نبود مگر این که قوم خود را از فتنهٔ دجال بر حذر داشت، ولی من جمله‌ای دربارهٔ او می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته، من می‌گویم او یک چشمی است!»

تکیه روی زمان «نوح» در بعضی از این احادیث، شاید به خاطر اشاره به دورترین زمان باشد؛ یا عدم وجود دجالها در زمانهای پیش از نوح به سبب این باشد که نخستین آئین و شریعت را نوح آورد، و یا به خاطر عدم نفوذ حیلها و تزویرها در جوامع انسانی پیشین بوده است. به هر حال، توصیف دجال به مرد «یک چشمی» تفسیری دارد که بزودی به آن می‌پردازیم.

جالب توجه این که در پاره‌ای از احادیث آمده است که پیش از ظهور مهدی ﷺ ۳۰ دجال ظهور خواهد کرد!^۱
حتی در اناجیل نیز اشاره به ظهور دجال شده است.

۱- سنن ابی داوود.

در رساله دوّم یوحنا (باب ۱، جمله ۶ و ۷) می‌خوانیم:
 «شنیده‌اید که دَجّال می‌آید الحال هم دَجّالان بسیار ظاهر شده‌اند.»
 و این عبارت نیز تعدّد دَجّالها را تاکید می‌کند.
 در حدیث دیگری می‌خوانیم:

«قال رسول الله ﷺ لا تقوم الساعة حتى يخرج نحو من
 ستّين كذاباً كلهم يقولون انا نبي!؛ پیامبر ﷺ فرمود:
 رستاخیز بر پا نمی‌شود مگر آن که شصت نفر دروغگو ظهور
 خواهند کرد که همه ادّعی نبوت می‌کنند!»

گرچه در این روایت عنوان دَجّال به میان نیامده، ولی اجمالاً از آن بر
 می‌آید که مدّعیان دروغین و فریبکار در آخر زمان محدود به یک یا
 چند نفر نخواهد بود.

* * *

به هر حال، آنچه را نمی‌توان در آن تردید کرد این است که هنگام
 فراهم شدن زمینه‌های انقلاب، در هر جامعه‌ای که باشد، افراد
 فریبکاری که در واقع پاسدار نظامهای فاسد و فرسوده‌اند برای
 نگاهداری وضع موجود، و بهره برداری از زمینه‌های فکری و
 اجتماعی مردم به نفع اهداف نادرست خود، دست به تزویر و
 حيله‌گری می‌زنند، و حتّی شعارهای انقلابی می‌دهند، و این یکی از
 بزرگترین موانع راه اصلاح و انقلاب راستین است.

اینها دجالانی هستند که همه پیامبران، امت خویش را از آنها بر حذر داشتند و نسبت به نقشه‌های فریبنده آنها هشدار دادند.

منتها پیش از ظهور مهدی و آن انقلاب عظیم و وسیع و راستین، هر قدر زمینه‌های فکری و روانی و اجتماعی در سطح جهانی آماده‌تر می‌گردد، فعالیت این دجالان که یکی از بعد از دیگری ظهور می‌کنند افزایش می‌یابد؛ تا در پیشرفت زمینه‌های انقلابی وقفه ایجاد نمایند و به هزار حيله و فن برای منحرف ساختن افکار دست زنند.

البته هیچ مانعی ندارد که یک دجال بزرگ در رأس همه آنها باشد. و اما نشانه‌هایی که در بعضی از روایات برای او ذکر شده بی شباهت به تعبیرات سمبولیک و اشاره و کنایه نیست؛ مثلاً، از روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده چنین استفاده می‌شود که او دارای صفات زیر است:

۱- او یک چشم بیشتر ندارد که در میان پیشانی‌اش همچون ستاره صبح می‌درخشد! اما همین چشم خون آلود است، گویی با خون ترکیب شده!

۲- او الاغ (مرکب) سفید تندروی دارد که هر گام او یک میل است و بسرعت زمین را طی می‌کند!

۳- او دعوی خدائی می‌کند و هنگامی که دوستان خود را به گرد خویش می‌خواند صدای او را تمام جهانیان می‌شنوند!

۴- او در دریاها فرو می‌رود و خورشید با او حرکت می‌کند، در پیش روی او کوهی از دود و پشت سرش کوه سفیدی قرار دارد که مردم آن

را مواد غذایی می بینند.

۵- به هنگام ظهور او مردم گرفتار قحطی و کمبود مواد غذایی هستند...^۱

* * *

شک نیست که ما مجاز نیستیم به هر مفهومی از مفاهیم مذهبی که در قرآن یا منابع حدیث وارد شده شکل سمبولک بدهیم، چه اینکه این کار همان تفسیر به رأی است که در اسلام بشدت ممنوع شده و عقل و منطق هم آن را مردود می شمرد، ولی با این حال جمود بر مفهوم نخستین الفاظ در آنجا که قرائن عقلی یا نقلی در کار است آن هم صحیح نیست و موجب دور افتادن از مقصود و مفهوم اصلی سخن است.

و اتفاقاً درباره حوادث آخر زمان نیز این گونه مفاهیم کنائی بی سابقه نیست؛ از جمله می خوانیم که «خورشید از مغرب طلوع می کند»^۲

و این یکی از پیچیده ترین مسائل مربوط به این قسمت است که ظاهراً با علم روز سازگار نیست؛ زیرا طلوع آفتاب از مغرب مفهومی تغییر مسیر گردش کره زمین است؛ اگر این موضوع ناگهان صورت گیرد همه آب دریاها و تمامی ساختمانها و موجودات سطح کره زمین

۱- اقتباس از حدیث صعصعة بن صوحان (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲).

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۴.

به خارج پرتاب می‌گردد و همه چیز به هم می‌ریزد، و اثری از زندگی باقی نخواهد ماند، و اگر تدریجاً صورت گیرد طول شب و روز بقدری زیاد می‌شود که از یک ماه و دو ماه هم خواهد گذشت و باز نظام کائنات در زمین به هم خواهد ریخت!

ولی در ذیل حدیث بالا که پیرامون نشانه‌های دجال است تفسیر جالبی برای این موضوع دیده می‌شود که نشان می‌دهد این تعبیر جنبه کنایه دارد.

چرا که راوی حدیث «نزال بن سبره» از «صعصعة بن صوحان» می‌پرسد این که امیر مؤمنان علی علیه السلام در پایان سخنش پیرامون دجال و مانند آن فرمود:

«از حوادثی که بعد از آن رخ می‌دهد از من نپرسید...» منظورش چه بود؟

صعصعه در پاسخ می‌گوید:

«انّ الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی، و هو الشمس الطالعة من مغربها؛ آن کس که حضرت مسیح پشت سر او نماز گزارد دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نهمین نفر از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است، و او است خورشیدی که از غروبگاه خود طلوع خواهد کرد!»

بنابراین تعجبی ندارد که دجالی که با صفات بالا مشخص شده نیز جنبه سمبولیک داشته باشد.

حتماً می پرسید چگونه می توان آن را تفسیر کرد؟
در پاسخ این سؤال می گویم بعید نیست دجال با آن صفاتی که گفته شد اشاره به فریبکاران و رهبران مادی ستمگر در دنیای ماشینی باشد؛ زیرا:

اولاً، آنها یک چشم دارند و آن چشم اقتصاد و زندگی مادی است؛ آنها فقط به یک (بعد) می نگرند و آن بعد منافع مادی ملت خویش است؛ و به هزار گونه نیرنگ و تزویر و سیاستهای استعماری برای رسیدن به این هدف متوسل می شوند؛ آنها دجالانی هستند فریبکار که چشم معنوی و انسانی را از دست داده اند.

اما همین یک چشم مادی آنها بسیار خیره کننده و پرفروغ است در صنایع به پیروزیهای درخشانی نائل شده اند، و از اقطار زمین نیز گذشته اند.

ثانیاً، مرکبهایی در اختیار دارند که بسیار تند و سریع السیر است و کره زمین را در مدت کوتاهی دور می زند با سرعتهایی حتی مافوق سرعت صوت!

ثالثاً، آنها عملاً مدعی الوهیتند و مقدرات مردم جهان را به دست خویش می دانند و با تمام ضعف و ناتوانی که دارند، پیاده شدن در کره ماه را دلیل تسخیر فضا! و مهار کردن پاره ای از نیروهای طبیعت را نشانه تسخیر طبیعت، در حالی که یک زمین لرزه مختصر، یک طوفان

کم قدرت، یک سلول سرطانی، همه کاسه و کوزه‌های آنها را در هم می‌شکند؛ در عین ضعف همچون فرعون دعوی خدایی دارند.

وابعاً، با زیر دریائیه‌های مجهز به زیر دریاها می‌روند، وسایل سریع السیرشان با مسیر شمس حرکت می‌کند (بلکه گاهی از مسیر آن نیز جلو می‌افتد). در پیش روی کارخانه‌های عظیمش، کوهی از دود، و به دنبال سرش کوهی از فرآورده‌های صنعتی و مواد غذایی (که مردم آن را مواد غذایی سالم فکر می‌کنند در حالی که ارزش غذایی چندانی ندارند و غالباً خوراکیهای ناسالمی هستند) مشاهده می‌شود.

خامساً، مردم به عللی - از قبیل خشکسالی و یا استثمار و تبعیضات مختلف و سرمایه‌گذاریهای کمرشکن در مورد تسلیحات و هزینه طاق‌تفرسای جنگها، و ویرانیهای حاصل از آن که همگی معلول زندگی یک بعدی مادی است - گرفتار کمبود مواد غذایی می‌شوند و مخصوصاً گروهی از گرسنگی می‌میرند و از میان می‌روند، و دجال که عامل اصلی این نابسامانیهاست از این وضع بهره برداری کرده به عنوان کمک به گرسنگان و محرومان جامعه برای تحکیم پایه‌های استثمار خود کوشش و تلاش می‌کند.

در پاره‌ای از روایات نیز نقل شده که هر موئی از مرکب عجیب دجال ساز مخصوص و نوای تازه‌ای سر می‌دهد که انطباق آن بر اینهمه وسایل سرگرم‌کننده ناسالم دنیای ماشینی یک بعدی که در تمام خانه‌ها و لانه و شهر و بیابان و ساحل دریایش نفوذ کرده کاملاً قابل تصوّر است.

به هر صورت، مهم آن است که عناصر انقلابی یعنی سربازان راستین مصلح بزرگ مهدی موعود علیه السلام همچون بسیاری از مردم ساده لوح و ظاهر بین، فریب دجال صفتان را نخورند و برای پیاده کردن طرح انقلابی خود بر اساس ایمان و حق و عدالت از هیچ فرصتی غفلت نکنند.

البته آنچه در بالا گفتیم یک تفسیر احتمالی برای دجال بود که قرائن مختلفی آن را تأیید می کند. ولی قبول یا عدم قبول این تفسیر به اصل موضوع صدمه نمی زند که مسأله دجال، با این صفات جنبه کنایه دارد نه این که انسانی باشد با چنان مرکب و چنان صفات و مزایا!

۳ ظهور سفیانی

ظهور «سفیانی» همانند ظهور «دجال» نیز در بسیاری از منابع حدیث شیعه و اهل تسنن به عنوان یکی از نشانه های ظهور مصلح بزرگ جهانی، و یا به عنوان یکی از حوادث آخر زمان، آمده است.^۱ گرچه از بعضی روایات بر می آید که «سفیانی» شخص معینی از آل ابوسفیان و فرزندان او است؛ ولی از پاره ای دیگر استفاده می شود که سفیانی منحصر به یک فرد نبوده بلکه اشاره به صفات و برنامه های مشخصی است که در طول تاریخ افراد زیادی مظهر آن بوده اند.

۱- به کتاب بحار الانوار، ج ۵۳، صفحات ۱۸۲-۱۹۰-۱۹۲-۲۰۶-۲۰۸ و ۲۰۹ و کتابهای دیگر مراجعه شود.

از جمله در روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده:

«امر السّفّیانی حتم من الله ولا یكون قائم الاّ بسفّیانی؛
 ظهور سفّیانی از مسائل حتمی و مسلم است: و در برابر هر قیام
 کننده‌ای یک سفّیانی وجود دارد!»

از این حدیث بخوبی روشن می‌شود که سفّیانی جنبه «توصیفی»
 دارد نه «شخصی» و اوصاف او همان برنامه‌ها و ویژگیهای او است و نیز
 استفاده می‌شود که در برابر هر مرد انقلابی و مصلح راستین یک (یا
 چند) سفّیانی قد علم خواهد کرد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«انا و آل ابی سفّیان اهل بیتین تعادینا فی الله: قلنا صدق
 الله وقالوا کذب الله: قاتل ابوسفّیان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قاتل معاویه علی بن ابی طالب علیه السلام و قاتل یزید بن معاویه
 الحسین بن علی علیه السلام و السّفّیانی یقاتل القائم^۲؛ ما و خاندان
 ابوسفّیان دو خاندانیم که در مورد برنامه‌های الهی با هم مخالفت
 داریم: ما گفته‌های پروردگار را تصدیق کرده‌ایم و آنها تکذیب
 کردند. ابوسفّیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبارزه کرد؛ و معاویه با علی بن
 ابیطالب علیه السلام؛ و یزید با حسین بن علی علیه السلام؛ و سفّیانی با امام قائم
 مبارزه خواهد کرد.»

۱- بحار، ج ۵۲، ص ۱۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰.

در بحث گذشته نقش دجالها را در مقابل انقلابهای سازنده شناختیم، اکنون باید با نقشه‌های شیطانی سفیانی آشنا شویم؛ زیرا برای تحقق بخشیدن به مفهوم انتظار راستین شناخت همه «طرفداران» و «مخالفتان» طرح اصلاح جهانی نهایت لزوم را دارد.

ابوسفیان که سر سلسله سفیانی‌ها بود مشخصات زیر را داشت:

۱- سرمایه داری بود که از طریق غارتگری و غصب حقوق دگران و ربا خواری و مانند آن به نوایی رسیده بود.

۲- قدرتمندی بود که از طرق شیطانی کسب نفوذ و قدرت نموده، نقش رهبری احزاب جاهلی را در مکه و اطراف آن برعهده داشت؛ و همه شخصیتش در این دو خلاصه می‌شد.

پیش از ظهور اسلام برای خود ریاست و حکومتی قابل ملاحظه داشت، اما پس از ظهور اسلام همه ارکان قدرتش متزلزل گردید، چرا که اسلام دشمن سرسخت همانها بود که قدرت شیطانی ابوسفیانها بر آن قرار داشت؛ و جای تعجب نیست که او دشمن شماره یک اسلام شد.

۳- او مظهر نظام ظالمانه جامعه طبقاتی مکه به شمار می‌رفت و حمایت بی دریغش از بت و بت پرستی نیز به همین خاطر بود؛ زیرا بتها بهترین وسیله برای «نفاق افکندن و حکومت کردن» و «تحمیق و تخدیر توده‌های به زنجیر کشده» و در نتیجه تحکیم پایه‌های قدرت ابوسفیانها بودند.

مخالفت سرسختانه او با اسلام - چنان که گفتیم - به همین دلیل بود

که اسلام تمام پایه‌هایی را که شخصیت جهنمی او بر آن قرار داشت ویران می‌کرد؛ لذا از هیچگونه تلاش و کوشش برای خفه کردن انقلاب اسلام فرو گذار نکرد. اما سرانجام در جریان فتح مکه آخرین سنگر قدرتش فرو ریخت و برای همیشه به کنار رفت و گوشه نشین شد؛ هر چند دست از تحریکات پنهانی برنداشت.

او تمام این صفات را - از طریق تربیت و توارث - به فرزندش معاویه و از او به نوه‌اش یزید منتقل ساخت، و آن دو نیز برنامه‌های پدر را - منتها در شکل دیگر - تعقیب کردند هر چند سرانجام با ناکامی مواجه گشتند.

ابوسفیان یک مرد بتمام معنی ارتجاعی بود که از جنبش انقلابی پیامبر ﷺ سخت بیمناک بود؛ چرا که اسلام طرحی همه جانبه برای دگرگون ساختن آن جامعه عقب افتاده، و به تمام معنی فاسد داشت؛ طرحی که با اجرای آن محلی برای زالوهائی همچون ابوسفیان و دارو دسته‌اش باقی نمی‌ماند.

و از این جا می‌توانیم درک کنیم چرا فرزندان و اعقاب او کوشش داشتند رشته‌های اسلام را پاره کنند و مردم را به آئینهای جاهلی باز گردانند، هر چند در زیر چرخهای آن سرانجام خرد شدند؛ ولی به هر حال، ضربه‌های سنگینی بر پیشرفت اسلام و مسلمین وارد ساختند.

از اصل سخن دور نشویم، در احادیث گذشته خواندیم که پیدا شدن ابوسفیان با این مشخصات بر سر راه پیامبر ﷺ از ویژگیهای انقلاب اسلامی نبود، در برابر هر قائم و مصلحی، ابوسفیانی با مشخصات

سرمایه دار غارتگر، قدرتمند و ظالم، ارتجاعی و مروج خرافات، وجود داشته، و دارد که می‌کوشد، تلاشهای انقلابی قائم و مصلح را خنثی کند؛ در راه او سنگ بیندازد و حدّ اقل تاریخ انقلابش را به عقب بکشاند.

در برابر قیام مصلح بزرگ جهانی «مهدی» نیز «سفیانی» یا سفیانیها قرار خواهند داشت که با قدرت جهنمی شان سعی دارند در مسیر انقلاب راستین مهدی وقفه ایجاد کنند؛ زمان را به عقب برگردانند یا لااقل متوقف سازند؛ از بیداری و برچیده شدن نظامهای ظالمانه طبقاتی به نفع استثمارکنندگان جلوگیری کنند.

تفاوتی که «سفیانی» با «دجال» دارد شاید بیشتر در این است که دجال از طریق حیله و تزویر و فریب، برنامه‌های شیطانی خود را پیاده می‌کند، اما سفیانی از طریق استفاده از قدرت تخریبی وسیع خود این کار را انجام می‌دهد؛ همانگونه که در اخبار آمده است که او نقاط آبادی از روی زمین را زیر پرچم خود قرار خواهد داد.^۱ که نظیر آن را در حکومت ابوسفیان و معاویه و یزید در تاریخ خوانده‌ایم.

هیچ مانعی ندارد که سفیانی آخر زمان که در برابر مصلح بزرگ جهانی «مهدی» قیام می‌کند از نواده‌های ابوسفیان باشد و شجره نامه و نسبش به او منتهی گردد، همانطور که در اخبار آمده است؛ ولی مهمتر از مسأله نسب این است که برنامه‌های او و صفات و مشخصات و تلاشها

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶.

و کوششهایش همه مانند ابوسفیان است و روشی همسان او دارد. این «سفیانی» مانند همه ابوسفیانیها و همه سفیانیهای دیگر، سرانجام در برابر جنبش انقلاب جهانی مهدی علیه السلام به زانو در خواهد آمد و تلاشها و کوششها و نقشه‌هایش نقش بر آب خواهد شد.

از همه مهمتر آن است که باید مردم «دجالها» و «سفیانیها» را بشناسانند. این سفیانیها گذشته از نشانه‌هایی که قبلاً گفتیم نشانه دیگری نیز دارند که نمونه‌اش در تاریخ اسلام بروشنی دیده می‌شود، و آن این که: صلحا و شایستگان را از صحنه اجتماع کنار می‌زنند و افراد ناصالح و مطرود را به جای آنها قرار می‌دهند.

«بیت المال» را - چنانکه در حکومت دودمان ابوسفیان آمده - میان حواشی و طرفداران خود تقسیم می‌کنند؛ طرفدار انواع تبعیضها، تحمیق‌ها و پراکندگیها هستند و با این مشخصات می‌توان آنها را شناخت و شناساند.

«دجالها» صفوف ضد انقلابی مرموز را تشکیل می‌دهند، و «سفیانیها» صفوف ضد انقلابی آشکارا، و هر دو، در واقع یک موضع دارند در دو چهره مختلف، و تا صفوف آنها در هم شکسته نشود تضمینی برای «پیشرفت» و «بقای» انقلاب نیست.

ویژگیهای عقیده شیعه
پیرامون مهدی
و
پرسشهایی که از این عقیده برخاسته

مهدی دوازدهمین جانشین پیامبر ﷺ

آنچه تا کنون پیرامون «مصلح بزرگ جهانی» و «برنامه‌های انقلابی مهدی» در این کتاب مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، قسمتی صرفاً در یک شکل کلی عقلی، و بخش دیگری در یک شکل کلی اسلامی بوده است؛ ولی اعتقاد شیعه که از مکتب اهل بیت پیامبر ﷺ تغذیه می‌شود، و ویژگی‌هایی دارد که در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ این ویژگی‌ها عبارتند از:

- ۱- عقیده شیعه بر این است که مهدی دوازدهمین جانشین پیامبر ﷺ و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است؛ نامش «محمد» و کنیه‌اش «ابوالقاسم» و لقبش «مهدی» و «صاحب الزمان» و «قائم» می‌باشد.
- ۲- «مهدی» هم اکنون زنده است و چون تولدش به سال ۲۵۵ هجری بوده هم اکنون بیش از هزار سال از عمر او می‌گذرد.
- ۳- «مهدی» در عین این که در حال حیات است از نظرها پنهان می‌باشد؛ یعنی، با این که از یک زندگی طبیعی برخوردار است، ولی

بطور ناشناس در همین جهان زندگی دارد.

اما بقیه فرق اسلامی - جز معدودی - عقیده دارند که او در آخر زمان متولد می‌گردد هر چند از دودمان پیامبر است؛ بنابراین، عمری با این غیبت طولانی برای او قائل نیستند؛ البته افراد کمی از اهل تسنن نیز او را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند.

به هر حال، عقیده ویژه شیعه سه سؤال مهم را بر می‌انگیزد:

سؤال اول

سؤال معروف «طول عمر» است که از قدیم مطرح بوده است که چگونه ممکن است انسانی اینهمه عمر کند؛ در حالی که هیچ گاه ندیده‌ایم سنّ انسانها از یکصد الی یکصد و ده بیست سال تجاوز کند! این عمر طولانی با توجه به حدّ اکثر عمرهایی که در اطراف خود می‌بینیم چگونه سازگار است؟

سؤال دوم

درباره فلسفه این غیبت طولانی است که چرا امام و رهبر جامعه اسلامی اینهمه مدت در پرده غیبت بماند، سرّ این کار چیست؟

سؤال سوم

که ارتباط نزدیکی با سؤال دوم دارد - هر چند از آن جدا است - پیرامون فایده وجود امام علیه السلام در دوران غیبت است؛ هنگامی که پیشوا با پیروان خود ارتباط نداشته باشد و مردم جهان نتوانند او را ببینند و از رهبرهای او بهره گیرند، چه نقشی می‌توان برای او تصوّر کرد؟ و به

تعبیر دیگر، زندگی او در این دوران یک زندگی خصوصی و شخصی است نه اجتماعی و در مقام رهبری!

* * *

در این جا لازم است نخست به مدارک شیعه در زمینه این اعتقادات سه گانه بپردازیم.

سپس ببینیم سؤالات سه گانه فوق را چگونه می توان پاسخ داد. قبلاً ذکر این نکته لازم است که دلایلی عقلی هیچ گاه نمی تواند انگشت روی شخص معینی در این زمینه بگذارد، بلکه نتایج این دلائل همواره کلی است.

روایات اهل تسنن درباره مهدی نیز غالباً کلی است؛ تنها از کسی از دودمان پیامبر است با لقب «مهدی» و با نام «محمد» (همانند نام پیامبر اسلام) سخن می گوید؛ باستثنای چند روایت که تمام مشخصات پدر یا اجداد او را نقل می کند و با عقیده شیعه انطباق دارد، مانند دو روایت زیر: ۱- «شیخ سلیمان قندوزی» که از علمای اهل سنت است در کتاب معروف «ینابیع المودّة» از کتاب «فراند السّمطین» از ابن عباس نقل می کند که مردی یهودی به خدمت پیامبر ﷺ آمد و سؤالات فراوانی کرد و پس از دریافت پاسخ خود نور ایمان در قلبش درخشید و مسلمان شد؛ از جمله پرسید:

«وصی تو کیست؟ زیرا هر پیامبری باید وصی داشته باشد، همانگونه که پیامبر ما موسی عَلَيْهِ السَّلَام «یوشع بن نون» را وصی (و جانشین) خود قرار داد.»

پیامبر ﷺ در پاسخ این سؤال فرمود:

«أَنَّ وَصِيَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ تَتْلُوهُ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ؛ وَصِيٌّ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ يَسُّ مِنْهُ زَوْجَانِ مِنْ حَسَنِ وَ حُسَيْنٍ هَسْتَنْدُ وَ يَسُّ مِنْهُ زَوْجَانِ مِنْ حَسَنِ وَ يَسُّ مِنْهُ زَوْجَانِ مِنْ حُسَيْنٍ هَسْتَنْدُ.»

مرد یهودی از پیامبر ﷺ خواش کرد نامهای آنها را بیان کند، پیامبر ﷺ فرمود:

«إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنَهُ عَلِيٍّ؛ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ؛ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ جَعْفَرٌ؛ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنَهُ مُوسَى؛ فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنَهُ عَلِيٌّ؛ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ؛ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ عَلِيٌّ؛ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ الْحَسَنِ؛ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَابْنَهُ الْحُجَّةُ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيُّ فَهَوْلَاءُ أَتْنَا عَشْرًا...؛ هُنْكَامِي كِه حُسَيْنِ دَر كُذْرِدُ فَرْزَنْدَش عَلِيٍّ؛ وَ هُنْكَامِي كِه عَلِيٍّ دَر كُذْرِدُ فَرْزَنْدَش مُحَمَّدٌ؛ وَ هُنْكَامِي كِه مُحَمَّدٌ دَر كُذْرِدُ فَرْزَنْدَش جَعْفَرٌ؛ وَ هُنْكَامِي كِه جَعْفَرٌ وَفَات كَنْدُ، فَرْزَنْدَش مُوسَى؛ وَ هُنْكَامِي كِه مُوسَى اَز دُنْيَا بَرُودُ، فَرْزَنْدَش عَلِيٍّ؛ وَ هُنْكَامِي كِه عَلِيٌّ دِيدِه اَز جِهَانِ فَرُودُ، فَرْزَنْدَش مُحَمَّدٌ؛ وَ هُنْكَامِي كِه مُحَمَّدٌ رَحَلْت كَنْدُ، فَرْزَنْدَش عَلِيٍّ؛ وَ هُنْكَامِي كِه عَلِيٌّ بِه جِهَانِ دِيْغَرِ بَشْتَابِدُ، فَرْزَنْدَش حُسَيْنٌ؛ وَ هُنْكَامِي كِه حُسَيْنٌ بَا دُنْيَا وَدَاع كُويِدُ، فَرْزَنْدَش الْحُجَّةُ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيُّ جَايِ اَوْ رَا خَوَاهِدُ كُغْرَفْتُ؛ اَيْنِهَا دَوَاذِدِه نَفْرَنْدُ (اَوْصِيَا وَ جَانَشِينَانِ مِنْ)»

سپس از چگونگی مرگ و شهادت آنها می پرسد و پیامبر ﷺ پس از توضیحاتی می فرماید:

«و انّ الثّانی عشر من ولدی یغیب حتّی لا یرى، و یأتى على امتی بزمن لا یبقی من الاسلام الاّ اسمه؛ ولا یبقی من القرآن الاّ رسمه فحینئذ یأذن اللّٰه تبارک و تعالی له بالخروج فیظهر اللّٰه الاسلام به و یجدّده...؛ دوازدهمین فرزند من پنهان می گردد و دیده نمی شود و زمانی برای پیروان من فرامی رسد که از اسلام جز نام و از قرآن جز خطوط باقی نمی ماند؛ در این هنگام، خداوند تبارک و تعالی به او اجازه قیام و خروج می دهد و اسلام را به وسیله او آشکار و تجدید می کند...»

مرد یهودی پس از قبول اسلام اشعاری می سراید که ضمن آن اشاره به جانشینان و اوصیای پیامبر کرده از جمله درباره آخرین آنها می گوید:

«آخرهم یسقى الظماء و هو الامام المنتظر^۱؛ آخرین آنها تشنگان (حق و عدالت) را سیراب می کند و اوست امام منتظر!»

۲- باز در همان کتاب از «عامر بن واثله» که آخرین نفر از یاران پیامبر است که بدرود حیات گفت، از علی علیه السلام نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود:

«یا علی انت وصیّ، حربک حربی، و سلمک سلمی، و انت الامام و ابوالائمة احدی عشر الذین هم المطهرون المعصومون و منهم المهدي الذی یملا الارض قسطاً و

عدلاً! ای علی تو وصی منی؛ بیکار تو بیکار من، و صلح تو صلح من است؛ و تو امام و پدر امامان یازده گانه ای که همگی پاک و معصومند؛ و از آنها «مهدی» است که زمین را پر از عدل و داد می کند.»

اما از طرق اهل بیت روایات فراوانی درباره مهدی علیه السلام و این که او یازدهمین فرزند علی علیه السلام و نهمین فرزند امام حسین و فرزند بلافضل امام حسن عسکری است وارد شده که ذکر همه آنها مسلماً بطول می انجامد و از حوصله کتاب ما که اساسش بر اختصار می باشد بیرون است؛ لذا، اشاره به فهرستی از آن کرده و برای آگاهی بیشتر در این زمینه شما را به کتاب «منتخب الاثر فی احوال الامام الثانی عشر» ارجاع می دهیم (ترجمه مانندی از این کتاب به نام «نوید امن و امان» نیز از همان مؤلف محترم نشر یافته).

در این کتاب در زمینه پدر و اجداد مهدی علیه السلام روایاتی نقل شده که بیشتر آن از طرف اهل بیت است؛ از جمله:

۹۱ روایت درباره این که امامان و پیشوایان، دوازده نفرند که نخستین آنها علی علیه السلام و آخرین آنها مهدی علیه السلام است نقل شده.
و ۹۴ روایت درباره این که آخرین امامان مهدی علیه السلام است نقل شده.
و ۱۰۷ روایت پیرامون این که ائمه دوازده نفرند که نه نفر آنها از فرزندان حسین علیه السلام است و نهمین آنها «قائم» است.

و ۵۰ حدیث درباره نامهای هر دوازده پیشوا که آخرین آنها مهدی است و به این ترتیب پیروان این مکتب طبق اسناد فراوان فوق، مهدی علیه السلام را با تمام خصوصیاتش مشخص می‌سازند.

* * *

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که در منابع معتبر و معروف حدیث اهل سنت احادیث فراوانی درباره امامان و خلفای دوازده گانه (بطور کلی و سربسته) وجود دارد و همانگونه که سابقاً اشاره کردیم تفسیر منطقی برای این روایات جز با قبول نظریه شیعه نمی‌توان یافت.

در بعضی از این احادیث مانند حدیث «صحیح بخاری» و «صحیح ترمذی» تعبیر به اثنی عشر امیرا^۱، و در صحیح مسلم، تعبیر به اثنی عشر خلیفه^۲ و در صحیح ابی داود نیز اثنی عشر خلیفه^۳ و در مسند احمد، از دهها طریق اثنی عشر خلیفه آمده است.

آیا این همه احادیث کتب معروف را می‌توان انکار کرد!
 آیا عدد دوازده خلیفه را با ضمیمه کردن خلفای بنی امیه همچون معاویه و یزید و عبدالملک، یا با ضمیمه کردن خلفای بنی عباس همچون هارون و مأمون و متوکل به خلفای بنی عباس همچون هارون و مأمون و متوکل به خلفای چهارگانه نخستین تکمیل کنیم!

۱- صحیح بخاری، ص ۱۷۵، (طبع مصر) و صحیح ترمذی، جلد دوم، صفحه ۴۵ (طبع دهلی).

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۱، (طبع مصر).

۳- صحیح ابی داود، ج ۲، کتاب المهدی، ص ۲۰۷، (طبع مصر).

راستی این خلفای دوازده گانه که پیامبر از آنها نامبرده و آنان را مورد ستایش قرار داده کیانند و چه اشخاصی می باشند؟

این سؤالی است که - غیر از پیروان مکتب اهل بیت که معتقد به دوازده امام هستند - باید پاسخی منطقی برای آن بیندیشند؛ زیرا هیچ فرد با انصافی نمی تواند بر خلفای بنی امیه و بنی عباس که حکومت اسلامی را از مسیر خود بیرون کردند و همه گونه جنایت و بیدادگری و ستم و مسخ و تحریف مفاهیم اسلام را مرتکب شدند، خلفای پیامبر و شایسته ستایش بدانند.

* * *

سؤالات مهمّ سه گانه

۱ راز طول عمر

طرح اشکال: گفتیم از قدیم به عقیده شیعه درباره مهدی خرده می گرفتند که: اگر او فرزند امام عسکری است و به سال ۲۵۵ هجری از مادرش نرجس تولّد یافته و هنوز زنده است، باید هم اکنون بیش از هزار سال از عمرش بگذرد، در حالی که نه مشاهدات روزانه ما افرادی با چنین عمر طولانی به ما نشان می دهد؛

و نه علم و دانش روز می پذیرد؛

و نه تاریخ شبیه آن را به خاطر دارد.

* * *

بررسی و تحقیق:

ما هم با ایراد کنندگان در این قسمت همصدا هستیم که عمرهای عادی و معمولی که می بینیم غالباً از یکصد سال تجاوز نمی کند؛ و

بندرت به یکصد و بیست سال می‌رسد، و افرادی که در عصر ما به یکصد و پنجاه یا شصت سال و بیشتر رسیده باشند جزء نوادر جهان محسوب می‌گردند.^۱

ولی برای یک بحث علمی و تحقیقی پیرامون مسأله طول عمر هیچ گاه نمی‌توان به این مقدار قناعت کرد بلکه باید امور زیر را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم:

آیا عمر طبیعی حدّ ثابتی دارد؟ فیزیولوژی امروز در این باره چه می‌گوید؟

آیا راهی برای افزایش طول عمر هست؟

آیا تاکنون افراد استثنایی که در ساختمان جسمی و روحی و اعضای بدن، و حواس مختلف، و سایر صفات عمومی انسانها با دگران فرق داشته باشند دیده شده‌اند؟

آیا تاریخ واقعاً کسانی را با عمرهای طولانی‌تر از آنچه امروز می‌بینیم به خاطر دارد؟

و از همه اینها گذشته، باید دید کسانی که این اشکال را طرح کرده چه کسانی هستند و برداشت آنها از مسائل مختلف مذهبی چیست؟

۱- چندی قبل پیرمردی را در کرمان مشاهده کردم که بخاطر عدم توانایی بر روزه ماه مبارک رمضان، پیرامون مسأله فدیة سؤال می‌کرد؛ عمر او را پرسیدم، گفت ۲۹ سال دارد و چون دید تعجب کردم اضافه کرد صد را حساب نمی‌کنم اضافه بر صد را می‌گویم یعنی ۱۲۹ سال!

آیا عمر طبیعی حدّ ثابتی دارد؟

یک باطری کوچک عمر معینی دارد؛ مثلاً ۲۴ ساعت پشت سرهم کار می‌کند؛ سپس نیروی آن تمام می‌شود.

یک لامپ برق مثلاً یکهزار ساعت کار می‌کند سپس می‌سوزد.

یک اتومبیل ممکن است ۲۰ سال عمر کند.

همچنین سایر مصنوعات انسانی عمرشان تقریباً معین است و حد متوسطی دارد؛ البته اگر آنها را خوب نگهداری کنند مقداری بیشتر و اگر بد نگهداری کنند مقداری کمتر کار می‌کند.

در جهان طبیعت نیز همه گونه عمر داریم؛ در دل اتمها ذراتی وجود دارند که یکهزارم ثانیه و گاهی یک «صد میلیونم ثانیه» بیشتر عمر نمی‌کنند، ولی در مقابل عمر کره زمین را به پنجهزار میلیون سال تخمین می‌زنند!

حال باید ببینیم آیا عمر موجودات زنده در طبیعت مانند عمر فرآورده‌های صنعتی ماست؟ مثلاً یک انسان بطور متوسط ۸۰ سال؛ یک کبوتر ۵ سال؛ یک حشره چند ماه؛ یک درخت چنار ۱۵۰ سال و یک بوته گل ۶ ماه عمر می‌کند؟

در گذشته گروهی از دانشمندان عقیده به وجود یک سیستم عمر طبیعی در موجودات زنده داشتند مثلاً:

پاولولف عقیده داشت عمر طبیعی انسان ۱۰۰ سال است.

مچینکوف عقیده داشت عمر طبیعی انسان ۱۵۰ تا ۱۶۰ سال است.

کوفلاند پزشک آلمانی عقیده داشت عمر طبیعی انسان ۲۰۰ سال است.

فلوگر فیزیولوژیست معروف عقیده داشت عمر طبیعی انسان ۶۰۰ سال است.

بالاخره بیکن فیلسوف و دانشمند انگلیسی رقم را از این بالاتر برده و به ۱۰۰۰ سال می‌رساند.

ولی این عقیده از طرف فیزیولوژیست‌های امروز در هم شکسته شده و مسأله حد ثابت عمر طبیعی ابطال گردیده است.

به گفتهٔ پروفیسور اسمیس استاد دانشگاه کلمبیا: «همان گونه که سرانجام دیوار صوتی شکسته شده و وسائل نقلیه‌ای با سرعتی مافوق صوت به وجود آمد، یک روز دیوار سن انسان نیز شکسته خواهد شد و از آنچه تا کنون دیده‌ایم فراتر خواهد رفت!»

* * *

دلیل زنده‌ای که برای اثبات این عقیده می‌توان اقامه کرد آزمایشهایی است که گروهی از دانشمندان روی گیاهان یا حیوانات مختلف در آزمایشگاهها به عمل آورده‌اند و در شرایط خاص آزمایشگاهی توانسته‌اند گاهی عمر یک موجود زنده را به «دوازده برابر» افزایش دهند.

مثلاً آزمایشی که روی گیاهی که معمولاً عمرش دو هفته بیشتر نیست به عمل آمده نشان می‌دهد که می‌توان آن را تا شش ماه نگهداشت.

اگر فرضاً چنین افزایشی روی عمر انسانها عملی شود انسانهایی وجود خواهند داشت که بیش از یکهزار سال عمر کنند.

آزمایش دیگری روی نوعی از مگس میوه که عمر بسیار کوتاهی دارد به عمل آورده‌اند و توانسته‌اند عمر آن را به «نهمصد برابر»! افزایش دهند.

اگر فرضاً این افزایش عجیب و خارق‌العاده روزی دربارهٔ انسان عملی شود، یک انسان بیش از هفتاد هزار سال! عمر خواهد کرد. البته غالب ما نه آرزوی چنین عمر خسته‌کننده و طاقتفرسایی داریم و نه اگر مجانی هم به ما بدهند می‌پذیریم، کار به جایی رسیده که شاعر می‌گوید:

من از دو روزه عمر آدمم بجان، ای خضر

چه می‌کنی تو که یک عمر جاودان داری
و بفرض که ما حاضر به قبول آن باشیم کرهٔ زمین استعداد پذیرش
اینهمه انسان را ندارد!

ولی هدف ما مطالعه و بررسی علمی روی مسألهٔ طول عمر است.
می‌دانیم امروز بسیاری از زیست‌شناسان مسألهٔ افزایش طول عمر
انسان را بطور جدی مورد بررسی قرار داده‌اند؛ اگر چنین چیزی
امکان‌پذیر نبود این مطالعات بیهوده به نظر می‌رسید.

دانشمندان غذاشناس عقیده دارند طول عمر رابطهٔ نزدیکی با طرز
تغذیه و شرایط اقلیمی دارد؛ آنها با مطالعه روی طول عمر ملکهٔ
زنبوران عسل که چند برابر زنبوران معمولی عمر می‌کند به این جا
رسیده‌اند که این موضوع معلول ژلهٔ مخصوصی است که زنبوران
کارگر برای تغذیهٔ ملکه فراهم می‌کنند که با عسل‌های معمولی فرق

بسیار دارد؛ و جمعی به این فکر افتاده‌اند که با تهیه مقدار فراوانی از این ژله ممکن است عمر انسان را تا چند برابر مقدار کنونی افزایش داد. روانشناسان می‌گویند طول عمر انسان بستگی زیادی به طرز تفکر و عقاید او دارد و با داشتن یک سلسله روحيات و عقاید سازنده و آرامبخش، طول عمر انسان افزایش می‌یابد.

گروهی از پزشکان عقیده دارند: پیری یک نوع بیماری است که بر اثر تصلب شرایین و یا «اختلال متابولیسم بدن انسان» پدید می‌آید؛ و اگر ما بتوانیم از طریق تغذیه صحیح و داروهای مؤثر بر این عوامل پیروز شویم، پیری را شکست خواهیم داد و از یک عمر طولانی برخوردار می‌گردیم.

همه این گفتگوها این مسأله را بطور وضوح ثابت می‌کند که افسانه «عمر طبیعی ثابت» یک افسانه دروغین بیش نیست؛ و برای عمر موجودات زنده حدّ معینی را نمی‌توان در نظر گرفت.

مخصوصاً با گشوده شدن راه آسمانها به روی بشر و آغاز سفرهای فضایی، مسأله طول عمر به صورت جدی‌تری مورد توجه قرار گرفته؛ زیرا مسلم شده که عمرهای کوتاه ما مناسب پیمودن فاصله‌های عظیم نجومی نیست. گاهی برای برداشتن یک گام کوچک در این جهان پهناور با سفینه‌های فضایی کنونی عمر چند هزار ساله و یا برای راههای دورتر عمر چندین ده هزار سال لازم است؛ لذا، بعضی از دانشمندان به فکر شکل دیگری از افزایش طول عمر افتاده‌اند و آن استفاده از سیستم انجماد است.

این موضوع شاید نخستین بار با مشاهده بعضی از موجودات زنده‌ای که در حال انجماد طبیعی حیات خود را حفظ کرده بودند کشف شد؛ مثلاً، چندی پیش در لابه‌لای یخهای قطبی ماهی منجمدی پیدا کردند که وضع طبقات یخ نشان می‌داد مربوط به پنجهزار سال قبل است!

ابتدا گمان می‌کردند ماهی مرده است، اما وقتی آن را در آب ملایم قرار دادند با کمال شگفتی شروع به حرکت کرد؛ معلوم شد او در این پنجهزار سال زنده بوده اما با شعله بسیار کم‌رنگی از حیات و زندگی! از اینجا به فکر افتادند که اگر بتوان این روش را درباره انسان نیز به کار برد و مثلاً سرنشین یک سفینه فضایی را که به نقطه دور دستی می‌فرستیم، در کابین خود در حال انجماد فرو بریم و پس از صدها یا هزاران سال که به مقصد می‌رسد، با یک سیستم خود کار، بدن او تدریجاً به حال عادی باز گردد، مشکل طول عمر در سفرهای فضایی حل خواهد شد.

هم اکنون بعضی از پزشکان به این فکر افتاده‌اند که این سیستم را برای بیمارانی که هنوز راه درمان بیماری آنها کشف نشده، و مثلاً مبتلا به سرطان هستند، پیشنهاد کنند که چنین بیمارانی را با روش انجماد در یک حالت خواب عمیق - یا مافوق خواب - فرو برند، و مثلاً پس از دو قرن دیگر که راه درمان این بیماریها طبعاً کشف خواهد شد آنها را به حال عادی بازگردانند و درمان کنند.

همه این بحثها و طرحها و پیشنهادها نشان می‌دهد که از نظر علم

امروز حدّ ثابتی برای طول عمر بشر و سایر موجودات زنده وجود ندارد و مقدار آن را می‌توان تغییر داد.

وجود افراد استثنایی

اگر از بحث گذشته چشم بپوشیم و فرض کنیم نوع انسان به طبع نخستین خود، حدّ ثابتی از عمر دارد؛ ولی با این حال، این موضوع را نمی‌توان به همهٔ افراد تعمیم داد زیرا معمولاً در میان انواع موجودات زنده همیشه افراد استثنایی وجود دارند که با استانداردها و ضوابطی که در علوم طبیعی و تجربی دیده‌ایم مطابقت ندارند؛ و حتی گاهی علم از تفسیر وضع آنها عاجز می‌گردد.

در میان افراد انسان اشخاصی دیده شده‌اند با حواس و ادراکات یا نیروهای فوق العاده و کاملاً استثنایی:

در میان افراد یک نوع خاص از درخت یا حیوانات که رشد و نمو ظاهرآ معینی دارند و یا عمر و سنّ ظاهرآ محدود، افرادی دیده می‌شوند که تمام ضابطه‌ها و استانداردهای نوع خود را می‌شکنند و در یک شکل فوق العاده ظاهر می‌شوند؛ مثلاً:

۱- جهانگردانی که از اسکاتلند دیدن کرده‌اند از درخت عجیب و شگفت‌انگیزی نام می‌برند که قطر تنهٔ آن ۹۰ پاست و میزان عمر آن را به پنجهزار سال تخمین زده‌اند!

۲- در کالیفرنیا درختی را مشاهده کرده‌اند که طول قامتش حدود یک صد متر! و قطرش در طرف پایین حدود ۱۰ متر، و عمرش را به

شش هزار سال بر آورد کرده‌اند.

۳- در میان درختان جالب و متنوعی که در جزایر کاناری می‌روید درختی است از نوع عندم یا به تعبیر ما «خون سیاوش» که توجه دانشمندان را به خود جلب کرده است؛ درختی است که می‌گویند از زمان کشف این جزیره (یعنی حدود پانصد سال پیش) تا کنون هیچ گونه تغییری در رشد آن مشاهده نکرده‌اند! با اینحال به نظر می‌رسد که عمری بسیار طولانی داشته باشد که در این مدت، اثر گذشت زمان بر چهره آن آشکار نشده است؛ لذا، بعضی حدس می‌زنند که این درخت قبل از خلقت آدم وجود داشته است!

۴- در مناطق استوایی زمین، درختانی وجود دارند با عمر جاویدان! یعنی مرتباً در حال ریشه زدن و جوانه زدن هستند و هیچ گاه عمرشان پایان نمی‌گیرد.

۵- در میان نوع حلزونها، حلزونهایی دیده شده‌اند با عمر چند هزار سال؛ و دانشمندان زیست شناس ماهیهایی کشف کرده‌اند که عمر آنها را به سه میلیون سال تخمین می‌زنند.

۶- در میان افراد انسان کسانی را می‌بینیم با کارهای شگفت‌انگیز که باور کردن آن حتی برای کسانی که مشاهده کرده‌اند مشکل است. کیست که در جرائد خبرهای مختلفی درباره جوانی که با نیروی خارق‌العاده چشم خود اجسام فلزی مانند قاشق و چنگال را خم می‌کرد بدون آن که کوچکترین اشاره‌ای با دست به آن کند، ندیده باشد! او این عملیات خارق‌العاده خود را در برابر خبر نگاران و حتی از

تلویزیون در انگلستان اجرا کرد که انگلیسی‌های دیر باور هم پذیرفتند حقه و حيلة خاصی در کار نیست و این یک وضع خاص و استثنایی محسوب می‌شود.

شرح حال جوان ایرانی خودمان را که لامپ و شیشه را مانند نقل و نبات می‌خورد شاید کمتر کسی است که در جرائد نخوانده باشد، در حالی که افراد عادی اگر بدون توجه، مختصر خرده شیشه‌ای را لابه‌لای غذا بخورند ممکن است کارشان به جراحی بکشد!

در مطبوعات شرح حال فردی را خواندم که با نیروی خارق العاده خود حیوانات درنده و وحشی را رام می‌کرد و به راحتی به آنها نزدیک می‌شد. در حالات فیلسوف و طیب معروف «بوعلی سینا» می‌نویسد که می‌گفت:

در موقعی که به مکتب می‌رفتم هر چه شاگردان برای استاد می‌خواندند من حفظ می‌کردم؛ در ده سالگی آنقدر از علوم فرا گرفتم که در بخارا از من تعجب می‌کردند؛ در ۱۲ سالگی بر مسند فتوا نشستم! و در شهر بخارا فتوا می‌دادم؛ در سن ۱۶ سالگی کتاب قانون را در علم طب تصنیف کردم (همان کتابی که تا چند قرن کتاب درسی در دانشکده‌های پزشکی اروپا بود)؛ درباره حواس مختلف او از جمله دید چشم یا قدرت شنوایی و مانند آن، داستانهای حیرت‌انگیزی نقل شده که در این مختصر نمی‌گنجد.^۱

۱- به کتاب «هدیه الاحباب» و تواریخ دیگر، مراجعه شود.

اینها همه افراد استثنایی هستند با ویژگیهایی که دانشمندان علوم طبیعی از تفسیر آن عاجزند و وضع آنها با ضوابط و استانداردهایی که از صفات ویژه انسان در دست است، هماهنگ نیست؛ ولی این عدم هماهنگی هرگز مانع از آن نمی شود که ما آنها را بپذیریم؛ و در پرتو آن یک قانون کلی را نیز قبول کنیم که آنچه در «گیاهان» و «جانداران دریایی و صحرائی» و «انسانها» معمولاً مشاهده کرده ایم یک قانون ابدی و همیشگی و همگانی نیست؛ بلکه کاملاً امکان دارد که در میان همه آنها افرادی پیدا شوند با صفات ویژه و خارق العاده، چه از نظر سن و سال، و چه از نظر قدرتها و تواناییهای روحی و جسمی؛ و هیچ گاه وضع استثنایی آنها دلیل بر غیر علمی بودن پذیرش این پدیدهها نخواهد بود؛ بلکه باید قبول کنیم که قلمرو تمام مقررات و ضابطههایی که علوم به دست ما می دهند محدود به افراد عادی می باشد و افراد استثنایی از محدوده این مقررات و معیارها خارجند.

این ایراد را چه کسانی طرح می کنند؟

اگر مشکل طول عمر مهدی علیه السلام از طرف ماتریالیستها که همه چیز را از زاویه قوانین طبیعی می بینند مطرح شود پاسخش همان است که در بحثهای فوق ذکر شد، ولی اگر از سوی خدا پرستان جهان همانند پیروان آئین مسیح علیه السلام و موسی علیه السلام و یا برادران اهل تسنن مطرح شود، علاوه بر آنچه گفتیم، سخنان دیگری نیز با آنها داریم که عبارتند از:

۱- آنها برای خدا قدرت بی پایان و برای فرستادگان و مبعوثان او خارق

عادات و معجزات فراوان قائلند؛ به تعبیر دیگر، خدا را حاکم بر قوانین طبیعی می‌دانند نه محکوم این قوانین، آیا شفا دادن بیماران غیر قابل علاج از نظر فنّ پزشکی، و یا زنده کردن مردگان بوسیلهٔ مسیح، و یا معجزات حیرت‌انگیز دیگری که از موسی عليه السلام به وسیلهٔ عصا (یک قطعه چوب بی‌ارزش چوپانی) و ید بیضا و گذاشتن از نیل با آن جریان خارق‌العاده، اموری هستند که با ضابطه‌ها و استانداردهای طبیعی سازگارند؟

شک نیست که همهٔ پیروان مذاهب برای تفسیر این گونه پدیده‌ها یک‌زبان می‌گویند تأثیر قوانین و اسباب طبیعی همه به فرمان خدا است، و هرگاه او چیز دیگری اراده کند همان می‌شود و ارادهٔ او مافوق علل طبیعی است. آیا اگر از نخست وضع چنین بود که انسانها بعد از مردن یک بار دیگر زنده می‌شدند و یا نابینای مادر زاد با گذشت زمان بینا می‌شد و یا حدّ متوسط عمر یک انسان معمولی یک هزار سال بود، آیا کسی از این امور تعجب می‌کرد و آنرا بر خلاف قانون عقل می‌دانست؟... مسلماً نه!

بنابراین، نقض این گونه قوانین نقض یک حکم عقلی و منطقی نیست؛ بلکه نقض یک حالت و یک جریان عادی است که ما طبق مشاهدهٔ افراد عادی با آن خو گرفته‌ایم.

۲- مسیحیان امروز عموماً معتقدند که دشمنان مسیح عليه السلام او را به صلیب (دار) آویختند و کشتند و دفن کردند؛ و پس از چند روز از مردگان برخاست و به آسمان رفت و هم اکنون زنده است.

مسلمانان نیز گرچه به دار آویخته شدن و قتل عیسی را - طبق گفتهٔ

قرآن - قبول ندارند؛ ولی او را هم اکنون زنده می‌دانند؛ و این گفتاری است که همه دانشمندان اسلامی - جز افراد معدودی - آن را پذیرفته‌اند. اگر این استثنا بر خلاف حکم عقل نیست، و ممکن است انسانی بعد از مرگ و دفن مجدداً زنده شود و حدود دو هزار سال عمر کند، چگونه در موارد ساده‌تر که سخن تنها از یک عمر طولانی کمی بیش از یک‌هزار سال در میان است، محال و غیر منطقی شمرده می‌شود!

۳- هیچ مسلمانی نیست که عمر طولانی نوح را انکار کند، زیرا صریحاً در متن قرآن آمده که تنها دوران دعوت او به سوی توحید و آئین خدا، نهصد و پنجاه سال طول کشید (فلیث فیهم الف سنة الاّ خمسين عاماً^۱)

همچنین درباره‌ی خضر و عمر فوق العاده طولانی او، غالباً سخن‌هایی شنیده‌ایم.

* * *

شگفت‌آور این که گروهی همه این مطالب را در جای خود پذیرفته‌اند، اما هنگامی که با عقیده شیعه در مورد طول عمر «مهدی» روبه‌رو می‌شوند، انگشت حیرت به دهان می‌گیرند، و سر خود را به علامت انکار تکان می‌دهند، و لبخندهایی می‌زنند که مفهوش این است که این گونه عقائد غیر عاقلانه و غیر منطقی هم می‌تواند پیروانی داشته باشد؟!...

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

و این است نمونه بارز یک بام و دو هوا!
 ولی همان گونه که گفتیم مسأله طول عمر، قطع نظر از معتقدات
 مذهبی خدا پرستان درباره قدرت خداوند و مسأله اعجاز، با منطق
 علوم طبیعی روز کاملاً قابل هضم است؛ تنها مشکلی که در این راه
 وجود دارد این است که ما راستی خود را از قید و بند پیشداوریها،
 تعصبات خاص، و عادات و رسوم که به آن خو گرفته ایم آزاد کنیم، و
 تنها تسلیم دلیل و منطق باشیم و بحث حرّ و آزادا!
 ما هنگامی که در جرائد می خوانیم یک مرد اتریشی ۱۴۰ سال از
 عمرش گذشته بود در حالی که حتی یک بار هم بیمار نشده بود!
 و یا مردی در کلمبیا در سنّ ۱۶۷ سالگی کاملاً جوانی اش محفوظ
 بود!

و یا مردی در چین در سنّ ۲۵۳ سالگی مویش سیاه بود!
 از اینها تعجب می کنیم؛ زیرا هر چه باشد بر خلاف افراد معمول و
 عادی است؛ ولی اگر منابع این خبر مورد اطمینان باشند، و یا در همه
 مطبوعات به عنوان یک خبر قطعی ذکر شود آن را خواهیم پذیرفت.
 اما چرا هنگامی که در حدیث می خوانیم:
 «القائم هو الّذی اذا خرج کان فی سنّ الشیوخ و منظر الشّبان؛ قوی فی
 بدنه؛ هنگامی که قائم خروج می کند در سنّ پیران است اما با چهره جوانان و
 از نظر جسمی نیز نیرومند است.» تعجب می کنیم.
 شیعه می گوید:

چگونه بر طرز فکر آنهایی که برای نوح و مسیح، عمر طولانی قائلند، و

در حالات بوعلی سینا این ویژگیهای عجیب را می‌نویسند؛ و یا پس از مشاهده کج شدن اجسام فلزی با نگاه یک جوان، و یا مشاهده درختان و جانداران طویل العمر لبخند نمی‌زنیم، اما هنگامی که سخن از طول عمر مهدی علیه السلام به میان می‌آید گروهی قیافه اعتراض آمیز به خود می‌گیرند و با اعجاب می‌گویند مگر چنین عمر طولانی برای انسانی ممکن است! کوتاه سخن این که:

مسأله طول عمر از مسائلی نیست که بتوان در یک داوری منصفانه و منطقی بر آن خرده گرفت و یا آن را انکار کرد.

۲ فلسفه غیبت طولانی

گفتیم سؤال دیگری که در زمینه عقیده شیعه درباره مهدی علیه السلام پیش می‌آید، موضوع غیبت طولانی او است که پس از قبول امکان عمر طولانی مطرح می‌شود و آن این که:

چرا مهدی ظهور نمی‌کند با این که فساد و ظلم بقدر کافی وجود دارد؟
 چرا با قیام خود جهان را در مسیر عدل و داد قرار نمی‌دهد؟
 آخر تا کی باید نشست و شاهد صحنه‌های ظلم و خونریزی و بیدادگری مستی تبهکار و از خدایی خبر باشیم؟
 چرا اینقدر غیبتش به طول انجامیده؟
 او در حقیقت انتظار چه چیزی را، دیگر می‌کشد؟
 و بالاخره سر این غیبت طولانی چیست؟

ولی باید توجّه داشت گرچه این سؤال معمولاً از شیعه در مسأله غیبت می‌شود، اما با کمی دقت متوجّه خواهیم شد که دیگران هم از آن سهمی دارند؛ یعنی، به شکل دیگر متوجّه سایر معتقدان به ظهور یک مصلح بزرگ جهانی که روزی باید قیام کند و جهان را پر از عدل و داد سازد، می‌گردد؛ هر چند عقیده شیعه را درباره طول عمر و غیبت قبول نداشته باشند.

زیرا جای این پرسش از آنها باقی است که چرا آن مصلح بزرگ تا کنون متولّد نشده و اگر شده است چرا قیام نمی‌کند و دنیای تشنه را با جام عدالت و دادگری خویش سیراب نمی‌سازد؟ بنابراین، اشتباه بزرگی است اگر این ایراد را تنها متوجّه شیعه بدانیم.

و به تعبیر دیگر، شک نیست که مسأله طول عمر (بحث گذشته) و مسأله فلسفه وجود امام در زمان غیبت (بحث آینده) از سوالاتی است که تنها متوجّه شیعه می‌گردد، اما مسأله تأخیر ظهور او مطلبی است که همه معتقدان به ظهور آن مصلح جهانی باید به آن بیندیشند که چرا با آمادگی جهان، آن ظهور بزرگ به وقوع نمی‌پیوندد؟ (دقت کنید)

* * *

به هر حال، این سؤال یک پاسخ کوتاه دارد و یک پاسخ مشروح؛ پاسخ کوتاه آن این است که برای تحقّق یک انقلاب همه جانبه در سطح جهان تنها وجود یک رهبر شایسته انقلابی کافی نیست بلکه آمادگی عمومی نیز لازم است؛ و هنوز متأسفانه دنیا آماده پذیرش چنان حکومتی نشده است و به محض آمادگی، قیام او قطعی است!

اما توضیح این سخن:

اولاً، باید توجه داشت - همان گونه که سابقاً اشاره شد - برنامه قیام مهدی، همانند برنامه قیام همه پیامبران الهی، از راه بهره‌گیری از وسائل و اسباب طبیعی انجام می‌گیرد، و هیچ‌گاه اعجاز اساس آن را تشکیل نمی‌دهد؛ معجزات جنبه استثنایی دارند و در روند برنامه‌های اصلاحی رهبر آسمانی - جز در موارد استثنائی - دخالت نخواهند داشت.

به همین دلیل، همه انبیا از سلاح روز، تربیت افراد لایق، مشورتهای لازم، طرح نقشه‌های مؤثر، تاکتیکهای نظامی حساب شده، و خلاصه، فراهم ساختن هرگونه امکان مادی و معنوی برای پیشبرد هدفشان استفاده می‌کردند؛ و در انتظار این نمی‌نشستند که هر روز معجزه‌ای واقع شود و دشمن یک گام عقب نشینی کند، یا دوستان در پرتو اعجاز هر روز در مسیر تکامل گامی به پیش بگذارند.

بنابراین، اجرای طرح حکومت حق و عدالت در سطح جهانی نیز باید با استفاده از وسایل مادی و معنوی لازم - جز در موارد استثنائی - تحقق پذیرد.

به تعبیر دیگر، مهدی علیه السلام آئین و مذهب جدیدی با خود نمی‌آورد بلکه او طرحهای انقلابی اجرا نشده الهی را به مورد اجرا می‌گذارد. رسالت او تنها ابلاغ و انذار و تعلیم و تربیت و توصیه و تذکر نیست. رسالت او اجرای همه اصولی است که به ظلم و ستم و تبعیض، در سایه حکومت علم و ایمان پایان می‌بخشد، و مسلماً اجرای این طرح بدون آمادگی یا آمادگیها ممکن نیست.

ثانیاً، با توجه به اصل اساسی بالا روشن می‌شود که چرا می‌گوییم هنوز وجود این آمادگی مسلم نیست؛ چه اینکه، حداقل چند نوع آمادگی برای این کار لازم است:

۱ آمادگی پذیرش (آمادگی روانی)

مردم جهان باید بقدر کافی تلخی این وضع نابسامان و بی عدالتیها را درک کنند.

مردم جهان باید نارسائی و ضعف قوانین بشری را برای اجرای عدالت اجتماعی لمس کنند.

مردم جهان باید این حقیقت را بیابند که تنها در سایه اصول و پیوندهای مادی و ضمانت اجرایی موجود و مقررات خود ساخته انسانها مشکل جهان حل نمی‌شود؛ بلکه مشکلات هر روز متراکمتر و به گونه کلاف سردرگمی پیچیده‌تر می‌گردد.

مردم جهان باید احساس کنند که بحرانهای کنونی زاییده نظامات کنونی است؛ و این نظامات از حل بحرانها سرانجام عاجزند.

مردم جهان باید درک کنند که برای وصول به این هدف بزرگ، اصول و نظاماتی تازه لازم است که متکی به ارزشهای انسانی و ایمان و عواطف بشری و اخلاق باشد، نه تنها اصول خشک و بی روح و نارسایی مادی.

مردم جهان باید به این حد از رشد اجتماعی برسند که بفهمند پیشرفت تکنولوژی الزاماً به مفهوم پیشرفت بشریت و تأمین

خوشبختی انسانها نیست؛ بلکه تکنولوژی پیشرفته تنها در صورتی ضامن نیکبختی و سعادت است که زیر چتر یک سلسله اصول معنوی و انسانی استقرار یابد و الا - همان گونه که بارها دیده‌ایم - بلا آفرین خواهد بود و مایه ویرانگری است.

مردم جهان باید دریابند صنایع اگر به صورت بتی در آیند بر حجم مشکلات کنونی افزوده خواهد شد و به ابعاد ویرانی و ضایعات جنگها وسعت می‌بخشد؛ بلکه باید به شکل ابزاری در آیند تحت کنترل انسانهای شایسته.

بالاخره مردم جهان باید تشنه شوند و تا تشنه نشوند به سراغ چشمه‌های آب نمی‌روند.

و به تعبیر دیگر، تا در مردم جهان تقاضائی نباشد، عرضه هر نوع برنامه اصلاحی، مفید و مؤثر نخواهد بود؛ که قانون «عرضه و تقاضا» بیش از آنچه در مسائل اقتصادی مورد توجه است در مسائل اجتماعی باید مورد توجه قرار گیرد.

این سؤال پیش می‌آید که این حالت عطش و تقاضا را چه عاملی باید ایجاد کند؟

در پاسخ می‌گوییم: قسمتی از آن را گذشت زمان، و بدون آن ممکن نیست، اما قسمت دیگری بستگی به تعلیم و تربیت دارد؛ باید با رستاخیز فکری که از طرف اندیشمندان با ایمان و آگاهان مسؤل جامعه به وجود می‌آید، عملی گردد.

آنها باید با برنامه‌های انسان سازی خود، حداقل این آگاهی را به

مردم جهان بدهند که با این اصول و قوانین و روشهایی که در دست دارند مشکلات اساسی حل نخواهد شد؛ و به هر حال، این نیز نیازمند به زمان است.

۲ تکامل فرهنگی و صنعتی

از سوی دیگر گرد آوری تمام مردم جهان در زیر یک پرچم، کوتاه ساختن دست زورمندان و قلدران در همه جا، گستردن تعلیم و تربیت در آخرین حد امکان در همه سطوح، تفهیم کامل این مسأله که اختلاف زبان، و نژاد، و منطقه جغرافیایی و مانند آنها، دلیل بر این نیست که مردم جهان نتوانند همانند برادران، در یک خانواده زندگی کنند؛ و در صلح و برادری و عدالت زیست نمایند.

و فراهم ساختن یک اقتصاد سالم و کافی برای همه انسانها، نیاز به رشد فرهنگی و بالا رفتن سطح دانش بشری از یک سو، و تکامل وسائل صنعتی از سوی دیگر دارد؛ و سائلی که بتواند پیوند سریع و نزدیک و دائمی میان تمام نقاط جهان بر قرار سازد، که آن هم بدون گذشت زمان ممکن نیست.

چگونه ممکن است یک حکومت به وضع همه جهان رسیدگی کند اگر ارتباطات به کندی صورت گیرد؟

چگونه می توان با سائلی که فرستادن یک پیام با آن به نقاط دور افتاده جهان یک یا چند سال وقت لازم دارد دنیا را اداره کرد؟

از پاره ای از روایات که شکل زندگی مردم جهان را در عصر قیام

مهدی علیه السلام ترسیم می‌کند - و بعداً بخواست خدا مشروحاً پیرامون آن بحث خواهد شد - استفاده می‌شود که پیشرفت تکنولوژی و صنعت مخصوصاً صنایع حمل و نقل و ارتباطی در آن عصر چنان خواهد بود که قاره‌های بزرگ جهان عملاً به صورت چند شهر نزدیک به هم در می‌آیند؛ و شرق و غرب حتی حکم یک خانه را پیدا می‌کند؛ مشکل زمان و مکان بکلی حل خواهد شد.

البته ممکن است قسمتی از این امور در پرتو یک جهش و انقلاب صنعتی در آن عصر صورت گیرد، ولی بالاخره یک نوع آمادگی علمی به عنوان زمینه باید در آستانه چنان عصری باشد.

۳ پرورش یک نیروی ضربتی انقلابی

سرانجام لازم است گروهی هر چند در اقلیت باشند در این جهان پرورش یابند که هسته اصلی ارتش انقلابی آن مصلح بزرگ را تشکیل دهند.

باید در میان این جهنم سوزان، گل‌هایی برآید تا مقدمه گلستانی گردد؛ باید در این شوره زار نهالهایی تربیت شوند تا پیام آور بهار برای دگران باشند.

باید افرادی فوق العاده آگاه، شجاع، دلسوز؛ فداکار و جانباز برای این کار تربیت شوند هرچند نسلهایی برای این منظور یکی پس از دیگری بگذرند تا ذخایر اصلی آشکار گردد و عناصر اصلی انقلاب فراهم شود، و این نیز زمان می‌خواهد.

اما این که چه کسی باید عهده دار پرورش اینگونه افراد گردد؟ باید به خاطر داشته باشیم که این برعهده همان رهبر بزرگ است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم دست به چنین برنامه‌ای بزند (شرح بیشتر پیرامون این موضوع بخواست خدا در بحث آینده خواهد آمد). در روایات اسلامی یکی از علل طولانی شدن غیبت امام علیه السلام مسأله امتحان و آزمون عمومی مردم؛ و انتخاب اصلح ذکر شده که ممکن است اشاره به همین موضوع باشد.

توضیح اینکه: آزمونهای انسانی الهی، همچون آزمونهای به خاطر آگاهی بیشتر به حال آزمون شوندگان نیست، بلکه به معنی پرورش استعدادها و آشکار ساختن شایستگیها و جدا شدن صفوف از یکدیگر است.

و به تعبیر دیگر، هدف آنها تربیت و تکامل یا ایجاد آمادگی است؛ زیرا احاطه علمی خداوند نسبت به همه چیز هرگونه هدف آگاهی طلبی را از آزمونهای الهی سلب می‌کند. از مجموع این بحث روشن شد که چرا غیبت مهدی باید این گونه طولانی باشد.

۳ فلسفه وجود امام به هنگام غیبت

سؤال دیگری که درباره عقیده شیعه و ویژگیهای آن، پیرامون وجود مهدی علیه السلام پیش می‌آید این است که:

امام علیه السلام در هر حال رهبر و پیشوا است و وجود یک رهبر در صورتی

می تواند مفید باشد که تماس مداوم با پیروان خود داشته باشد؛ امام غائب از نظر، و ناپیدا، چگونه می تواند نقش رهبری خود را ایفا کند؟! به تعبیر دیگر، زندگی امام علیه السلام در دوران غیبت یک زندگی خصوصی است نه یک زندگی اجتماعی در صورت یک پیشوا، با این حال حق داریم بپرسیم این ذخیره الهی چه اثر عمومی برای مردم می تواند داشته باشد و چه نوع بهره ای مردم می توانند از وجود او ببرند؟

او به چشمه آب زلال حیات می ماند که در ظلمات باشد و کسی را در دسترسی به وجود او باشد!

بعلاوه، اصولاً آیا مفهوم غایب شدن امام علیه السلام این است که وجودش به یک روح نامرئی یا امواج ناپیدا و اثیری و امثال اینها تبدیل شده؟ آیا این با علم سازگار است؟

* * *

این سؤال - بدون شک - سؤال مهمی است؛ ولی اشتباه است که گمان کنیم بی جواب مانده؛ اما اجازه بدهید نخست به پاسخ جمله اخیر بپردازیم که مایه سوء تفاهم ناجوری برای گروهی گردیده است و پس از روشن شدن آن به سراغ بقیه سؤالا می رویم.

صریحاً باید گفت، مفهوم غائب بودن امام علیه السلام - چنان که اشاره کرده ایم - هرگز این نیست که وجود امام علیه السلام در عصر غیبت یک وجود نامرئی و رؤیائی است که به یک وجود خیالی و پنداری شبیه تر از یک وجود عینی باشد.

بلکه، او از نظر زندگی، یک زندگی طبیعی عینی خارجی دارد، منتها با عمری طولانی؛ در میان مردم و در دل جامعه‌ها رفت و آمد دارد؛ و در نقاط مختلف زندگی می‌کند؛ و اگر استثنایی در زندگی او هست همین است که او از یک عمر طولانی برخوردار است؛ همین و بس.

او بطور ناشناس در جامعه انسانی زندگی می‌کند، و هیچ کس درباره غیبت او جز این نگفته است؛ و چقدر فرق است میان «ناشناس» و «نامرئی»!

حال که این سوء تفاهم برطرف شد، به سراغ این موضوع می‌رویم که: بسیار خوب، ولی این چنین زندگی ممکن است برای یک فرد عادی قابل توجیه باشد، اما آیا برای یک رهبر - آنهم یک رهبر بزرگ الهی - قابل قبول است؟!

شاگردی که معلّم خود را شناسد، بیماری که به وجود طیب و مطبّ او پی نبرد، تشنه‌ای که از چشمه آب بی‌خبر باشد - هر چند در نزدیکی او قرار داشته باشد - چه بهره‌ای می‌توانند ببرند؟!

* * *

جالب این که:

این سؤال تنها امروز برای ما مطرح نیست؛ از روایات اسلامی بر می‌آید که حتّی پیش از تولّد مهدی علیه السلام در عصر امامان پیشینش مطرح بوده و به هنگامی که آنها سخن از مهدی و طول غیبتش به میان می‌آوردند، با چنین سؤال روبه‌رو می‌شدند و با آغوش باز به آن پاسخ می‌گفتند که نمونه‌ای از آنها را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

فایده وجود امام در دوران غیبت^۱

در احادیث متعدّد و گوناگونی که در زمینه فلسفه و فایده وجود امام علیه السلام در دروان غیبت به ما رسیده، تعبیر بسیار پر معنی و جالبی در یک عبارت کوتاه دیده می‌شود که می‌تواند کلیدی باشد برای گشودن این رمز بزرگ و آن این که از پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ این پرسش که چه فایده‌ای وجود مهدی علیه السلام در عصر غیبتش دارد فرمود:

«ای والذی بعثنی بالنبوّة انهم ینتفعون به، و یتضییون بنور ولایته فی غیبتہ کانتفاع النّاس بالشمس و ان جلّ لها السحاب^۲؛ آری سوگند به خدایی که مرا به نبوت برگزیده، مردم از نور رهبری او در دوران غیبتش بهره می‌گیرند همانگونه که از خورشید به هنگام قرار گرفتن پشت ابرها!»

برای فهم این کلید رمز، نخست باید نقش خورشید را بطور کلی، و به هنگامی که چهره تابناکش پشت ابرها پنهان می‌گردد؛ دریابیم:

خورشید دارای دو نوع نور افشانی است:

نور افشانی آشکار

و نور افشانی مخفی

یا به تعبیر دیگر، نورافشانی «مستقیم» و نور افشانی غیر «مستقیم».

۱- این بخش کتاب، در ژاندارمری نائین، که به هنگام انتقال از تبعیدگاه مهاباد به تبعیدگاه انارک، یک روز در آنجا عملاً زندانی بودم نوشته شد (روز ۹ خرداد ماه ۱۳۵۷).

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۳.

در نورافشانی آشکار، اشعهٔ آفتاب بخوبی دیده می‌شود، هر چند قشر ضخیم هوا که اطراف کرهٔ زمین را پوشانیده همانند یک شیشهٔ ضخیم کار می‌کند؛ شیشه‌ای که هم از شدت تابش آفتاب می‌کاهد و آن را قابل تحمل می‌سازد؛ و هم نور آفتاب را تصفیه می‌کند و شعاعهای مرگبارش را خنثی و بی اثر می‌سازد، ولی به هر حال مانع از تابش مستقیم آفتاب نیست.

ولی در تابش غیر مستقیم، ابرها، همانند یک شیشهٔ مات، نور مستقیم خورشید را گرفته و پخش می‌کنند.

نور آفتاب مهمترین نقش را در دنیای حیات و موجودات زنده دارد: نور و حرارتی که از خورشید به هر سو پاشیده می‌شود تنها انرژی خلاقِ موتورهای زندگی در گیاهان و حیوانات و انسان است:

رشد و نمو موجودات زنده؛

تغذیه و تولید مثل آنها؛

حس و حرکت و جنبش؛

آبیاری زمینهای مرده؛

غرّش امواج دریا؛

وزش حیاتبخش بادهای؛

ریزش دانه‌های زندگی آفرین باران و برف؛

صدای زمزمهٔ آبشارها؛

نغمه‌های مرغان؛

زیبایی خیره‌کنندهٔ گلهای؛

گردش خون در عروق انسان و طپش قلبها؛
عبور برق آسای اندیشه از لابه‌لای پرده‌های مغز؛
و لبخند شیرینی که بر لب گلبرگ مانند یک کودک شیرخوار نقش
می‌بندد و...

همه و همه بطور مستقیم یا غیر مستقیم به نور آفتاب بستگی دارد و
بدون آن همه اینها به خاموشی خواهد گرائید، و این موضوع را با کمی
دقت می‌توان دریافت.

خوب، حالا این سؤال پیش می‌آید که آیا این برکات و آثار
زندگی‌بخش، مخصوص زمانی نیست که نور بطور مستقیم می‌تابد؟
پاسخ این سؤال روشن است: نه؛ بسیاری از این آثار در نور مات
خورشید از پشت ابرها نیز وجود دارد.

مثلاً در کشورها یا شهرهایی که چندین ماه از سال ابرها سراسر
آسمان را پوشانیده‌اند آفتاب دیده نمی‌شود، ولی گرما؛ نمو و رویش
گیاهان؛ تولید انرژی لازم برای موتور حیات؛ رسیدن غلات و میوه‌ها؛
خندیدن گلها و شکوفه‌ها وجود دارند.

بنابراین، تابش خورشید از پشت پرده ابرها قسمت مهمی از برکات
خود را در بر دارد؛ و تنها قسمتی از آثار آن که نیاز به تابش مستقیم دارد
موجود نیست؛ مثلاً می‌دانیم تابش آفتاب اثر حیاتی خاصی روی
پوست و سایر جهاز بدن انسان و موجودات زنده دارد و به همین دلیل
در کشورهایی که از این نظر در محرومیت به سر می‌برند در روزهای
آفتابی بسیاری از مردم حمام آفتاب می‌گیرند؛ و در برابر این نور

حیاتبخش برهنه می‌گردند و با تمام ذرات وجود خود که تشنهٔ این هدیهٔ آسمانی است ذرات این نور را می‌مکند.

و نیز تابش مستقیم آفتاب، علاوه بر این که روشنایی و گرمای بیشتری می‌آفریند، اثر خاصی - به خاطر همان اشعهٔ ماورای بنفش - در کشتن انواع میکروبها و سالم‌سازی محیط دارد که در نور غیر مستقیم دیده نمی‌شود.

* * *

از مجموع بحث بالا نتیجه می‌گیریم که هر چند پرده‌های ابر، بعضی از آثار آفتاب را می‌گیرد ولی قسمت مهمی از آن همچنان باقی می‌ماند. این بود حال «مشبه به» یعنی آفتاب، اکنون بازگردیم به وضع «مشبه» یعنی وجود رهبران الهی در حال غیبت.

اشعهٔ معنوی نامرئی وجود امام علیه السلام به هنگامی که در پشت ابرهای غیبت نهان است دارای آثار گوناگون قابل ملاحظه‌ای است که علی‌رغم تعطیل مسألهٔ تعلیم و تربیت و رهبری مستقیم، فلسفهٔ وجودی او را آشکار می‌سازد.

این آثار به صورت زیر است:

۱ اثر امید بخشی

در میدانهای نبرد تمام کوشش گروهی از سربازان زنده و فداکار این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سر پا در اهتزاز باشد؛ در حالی که سربازان دشمن دائماً می‌کوشند پرچم مخالفان را سرنگون

سازند، چراکه بر قرار بودن پرچم مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود فرمانده لشکر در مقر فرماندهی - هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد - خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در می آورد، و آنها را به تلاش بیشتر وا می دارد که فرمانده ما زنده است و پرچممان در اهتزاز!

اما هرگاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود یک لشکر عظیم با کارائی فوق العاده یکمرتبه متلاشی می گردد، گوئی آب سردی بر سر همه ریخته اند، نه، بلکه روح از تنشان بیرون رفته!

رئیس یک جمعیت یا یک کشور مادام که زنده است، هر چند مثلاً در سفر یا فرضاً در بستر بیماری باشد، مایه حیات و حرکت و نظم و آرامش آنها است؛ ولی شنیدن خبر از دست رفتن او گرد و غبار یأس و نومیدی را بر همه می پاشد.

جمعیت شیعه طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نمی بیند، خود را تنها نمی داند. (دقت کنید)

او همواره انتظار بازگشت آن سفر کرده را که قافله های دل همراه اوست می کشد، انتظاری سازنده و اثر بخش، او هر روز احتمال ظهور او را می دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خود سازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ که شرحش در بحث «انتظار» گذشت، کاملاً قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلاً وجود خارجی نداشته باشد و علاقه‌مندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند وضع بسیار فرق می‌کند.

و اگر یک نکته دیگر را به این موضوع بیفزائیم مسأله شکل جدی‌تری به خود می‌گیرد، و آن اینکه:

طبق اعتقاد عمومی شیعه که در روایات بسیار زیادی در منابع مذهبی آمده است، امام به طور مداوم، در دوران غیبت، مراقب حال پیروان خویش است؛ و طبق یک الهام الهی از وضع اعمال آنها آگاه می‌گردد و به تعبیر روایات همه هفته برنامه اعمال آنها به نظر او می‌رسد و از چگونگی رفتار و کردار و گفتار آنها آگاه می‌گردد.^۱

این فکر سبب می‌شود که همه معتقدان در یک حال مراقبت دائمی فرو روند و به هنگام ورود در هر کار توجه به آن «نظارت عالی» داشته باشند؛ اثر تربیتی این طرز فکر نیز قابل انکار نیست.

۲ پاسداری آئین خدا

«علی» آن ابر مرد تاریخ بشر در یکی از سخنان کوتاه خود که در آن اشاره به لزوم وجود رهبران الهی در هر عصر و زمان می‌کند می‌گوید:

۱- این روایات در تفسیر برهان، در ذیل آیه «قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون» (سوره توبه، آیه ۱۰۵) آمده است؛ و ما در جلد هشتم تفسیر نمونه بحثی جالب پیرامون آن داریم.

«اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیئاته^۱؛ آری هیچ گاه صفحه روی زمین، از قیام کننده با حجت و دلیل خالی نمی ماند؛ خواه ظاهر و آشکار باشد، یا مخفی و پنهان، تا دلائل و اسناد روشن الهی ضایع نگردد، و به فراموشی نگراید (و مسخ و تحریف نشود).»

اکنون به توضیح این سخن توجه کنید:

با گذشت زمان و آمیختن سلیقه‌ها و افکار شخصی به مسائل مذهبی و گرایشهای مختلف به سوی برنامه‌های ظاهر فریب مکتبهای انحرافی، و دراز شدن دست مفسده جویان به سوی مفاهیم آسمانی، اصالت پاره‌ای از این قوانین از دست می‌رود و دستخوش تغییرات زیانبخشی می‌گردد.

این آب زلال که از آسمان وحی نازل شده با عبور از مغزهای این و آن تدریجاً تیره و تار گشته، صفای نخستین خود را از دست می‌دهد. این نور پرفروغ با عبور از شیشه‌های ظلمانی افکار تاریک، کمرنگ و کمرنگ تر می‌گردد.

خلاصه، با آرایشها و پیرایشهای کوتاه بینانه افراد و افزودن شاخ و برگهای تازه به آن، چنان می‌شود که گاهی بازشناسی مسائل اصلی دچار اشکال می‌گردد!

و به گفته آن شاعر - که البته همان گونه که روش و سنت شاعران است در شکل مبالغه آمیزی مطرح شد - خطاب به پیامبر کرده می گوید:

شرع تو را در پی آرایشند دین تو را از پی پیرایشند
بس که فرودند بر آن برگ و بر گر تو بینی شناسی دگر

* * *

با این حال، آیا ضروری نیست که در میان جمع مسلمانان کسی باشد که مفاهیم فنا ناپذیر تعالیم اسلامی را در شکل اصلی اش حفظ و برای آیندگان نگهداری کند؟

آیا مجدداً وحی آسمانی بر کسی نازل می شود؟ مسلماً نه! باب وحی با مسأله خاتمیّت برای همیشه بسته شد.

پس چگونه باید آئین اصیل حفظ گردد، و جلو تحریفات و تغییرات و خرافات گرفته شود و این آئین برای نسلهای آینده محفوظ بماند. آیا جز این است که باید این رشته بوسیله یک پیشوای معصوم ادامه یابد، خواه آشکار و مشهور باشد یا پنهان و ناشناس (لئلا تبطل حجج الله و بیّناته).

می دانیم در هر مؤسسه مهمی «صندوق آسیب ناپذیری» وجود دارد که اسناد مهم آن مؤسسه را در آن نگهداری می کنند، تا از دستبرد دزدان محفوظ بماند؛ بعلاوه، هرگاه مثلاً آتش سوزی در آنجا روی دهد از خطر حریق مصون باشد که اعتبار و حیثیت آن مؤسسه پیوند نزدیکی با حفظ آن اسناد و مدارک دارد.

سینه امام و روح بلندش صندوق آسیب ناپذیر حفظ اسناد آئین الهی

است که همهٔ اصلتهای نخستین و ویژگیهای آسمانی این تعلیمات را در خود نگاهداری می‌کند «تا دلائل الهی و نشانه‌های روشن پروردگار باطل نگردد و به خاموشی نگراید».

و این دیگر از آثار وجود او - گذشته از آثار دگر - است.

۳ تربیت یک گروه انقلابی آگاه

بر خلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند، رابطهٔ امام در زمان غیبت بکلی از مردم بریده نیست؛ بلکه آن گونه که از روایات اسلامی بر می‌آید گروه کوچکی از آماده‌ترین افراد که سری پر شور از عشق خدا، و دلی پر ایمان، و اخلاصی فوق‌العاده برای تحقّق بخشیدن به آرمان اصلاح جهان دارند، با او در ارتباطند و از طریق این پیوند تدریجاً ساخته می‌شوند؛ و روح انقلابی بیشتری کسب می‌کنند؛ انقلابی سازنده و بارور برای ریشه کن ساختن هر گونه ظلم و بیدادگری در جهان!

ممکن است آنها خودشان پیش از این قیام از دنیا بروند ولی به هر حال آمادگی و تعلیمات انقلابی را به نسل‌های آیندهٔ شان، و به دیگران منتقل می‌سازند، و در پرورش گروه نهایی سهیم و شریکند.

سابقاً گفتیم معنی غیبت امام این نیست که او به شکل یک روح نامرئی و یا اشعه‌ای ناپیدا در می‌آید، بلکه او از یک زندگی طبیعی آرام برخوردار است؛ و به طور ناشناخته در میان همین انسانها رفت و آمد دارد، و دل‌های بسیار آماده را بر می‌گزیند؛ و در اختیار می‌گیرد و بیش از پیش آماده می‌کند و می‌سازد.

افراد مستعد به تفاوت میزان استعداد و شایستگی خود، توفیق درک این سعادت را پیدا می‌کنند؛ بعضی چند لحظه؛ و بعضی چند ساعت و چند روز؛ و بعضی سالها با او در تماس نزدیک هستند!

به تعبیر روشنتر، آنها کسانی هستند که آنچنان بر بال و پر دانش و تقوا قرار گرفته و بالا رفته‌اند که همچون مسافران هواپیماهای دور پرواز بر فراز ابرها قرار می‌گیرند؛ آنجا که هیچ‌گاه حجاب و مانعی بر سر راه تابش جانبخش آفتاب نیست؛ در حالی که دیگران در زیر ابرها در تاریکی و نور کمرنگ به سر می‌برند.

حساب صحیح نیز همین است؛ من نباید انتظار داشته باشم که آفتاب را به پائین ابرها بکشم تا چهره او را بینم؛ چنین انتظاری اشتباه بزرگ و خیال خام است؛ این منم که باید بالاتر از ابرها پرواز کنم تا شعاع جاودانه آفتاب را جرعه جرعه بنوشم و سیراب گردم.

به هر حال، تربیت این گروه یکی دیگر از فلسفه‌های وجود او در این دوران است.

۴ نفوذ روحانی و ناآگاه

می‌دانیم خورشید یک سلسله اشعه مرئی دارد که از ترکیب آنها با هم، هفت رنگ معروف، پیدا می‌شود؛ و یک سلسله اشعه نامرئی که به نام «اشعه فوق بنفش» و «اشعه مادون قرمز» نامیده شده است.

همچنین یک رهبر بزرگ آسمانی خواه پیامبر باشد یا امام، علاوه بر تربیت تشریحی که از طریق گفتار و رفتار و تعلیم و تربیت عادی صورت

می‌گیرد، یک نوع تربیت روحانی و از راه نفوذ معنوی در دلها و فکرها دارد که می‌توان آن را تربیت تکوینی نام گذارد؛ در آنجا الفاظ و کلمات و گفتار و کردار کار نمی‌کند بلکه تنها جاذبه و کشش درونی کار می‌کند. در حالات بسیاری از پیشوایان بزرگ الهی می‌خوانیم که گاه بعضی از افراد منحرف و آلوده با یک تماس مختصر با آنها بکلی تغییر مسیر می‌دادند، و سرنوشتشان یکباره دگرگون می‌شد، و به قول معروف با ۱۸۰ درجه انحراف راه کاملاً تازه‌ای را انتخاب می‌کردند؛ یکمرتبه فردی پاک و مؤمن و فداکار از آب در می‌آمدند که از بذل همه وجود خود نیز مضایقه نداشتند!

این دگرگونیهای تند و سریع و همه جانبه، این انقلابهای جهش آسا و فراگیر، آنهم با یک نگاه یا یک تماس مختصر (البته برای آنها که در عین آلودگی یک نوع آمادگی نیز دارند) نمی‌تواند نتیجه تعلیم و تربیت عادی باشد بلکه معلول یک اثر روانی نامرئی و یک جذبۀ ناخودآگاه است که گاهی از آن تعبیر به «نفوذ شخصیت» نیز می‌شود.

بسیار از کسان این موضوع را در زندگی خود تجربه کرده‌اند که به هنگام برخورد با افرادی که روحهای بزرگ و عالی دارند چنان بی‌اختیار و ناخود آگاه تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرند که حتی سخن گفتن در برابر آنها برایشان مشکل می‌شود؛ و خود را در میان هاله‌ای مرموز و غیر قابل توصیف از عظمت و بزرگی می‌بینند.

البته ممکن است گاهی این گونه امور را با تلقین و امثال آن توجیه کرد؛ ولی مسلماً این تفسیر برای همه موارد صحیح نیست بلکه راهی

جز این ندارد که بپذیریم که این آثار نتیجهٔ شعاع اسرارآمیزی است که از درون ذات انسانهای بزرگ برمی‌خیزد.

سرگذشت‌های فراوانی در تاریخ پیشوایان بزرگ می‌بینیم که جز از این راه نمی‌توان آنها را تفسیر کرد؛ داستان آمدن جوان آلوده‌ای نزد پیامبر ﷺ و انقلاب ناگهانی روحی او.

یا برخورد اسعد بن زرارهٔ بت پرست به پیامبر ﷺ در کنار خانهٔ کعبه و تغییر جهش آسای طرز تفکر او.

و یا آنچه دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ نام آن را سحر می‌گذاشتند و مردم را به خاطر آن از نزدیک شدن به او باز می‌داشتند، همه حاکی از نفوذ شخصیت پیامبر ﷺ در افراد مختلف از این طریق است.

همچنین آنچه دربارهٔ تأثیر پیام امام حسین علیه السلام روی فکر «زهیر» در مسیر کربلا نقل شده تا آنجا که با شنیدن پیام امام حنّی نتوانست لقمه‌ای که در دست داشت به دهان بگذارد، و آن را به زمین نهاد و حرکت کرد. و یا کشش عجیب و فوق العاده که «حرّ بن یزید ریاحی» در خود احساس می‌کرد، و با تمام شجاعتش همچون بید می‌لرزید؛ و همین کشش سرانجام او را به صف مجاهدان کربلا کشانید و به افتخار بزرگ شهادت نائل آمد.

و یا داستان جوانی که در همسایگی «ابوبصیر» زندگی داشت، و با ثروت سرشار خود که از خودش خدمتی به دستگاه بنی امیه فراهم ساخته بود به عیش و نوش و بی‌بند و باری پرداخته بود و سرانجام با یک پیام امام صادق علیه السلام بکلی دگرگون شد، و همهٔ کارهای خود را در هم

پیچید و تمام اموالی را که از طریق نامشروع گرد آورده بود به صاحبانش داد، یا در راه خدا انفاق کرد.

و یا سرگذشت کنیز خواننده و زیبا و عشوه گری که هارون به گمان خام خود برای منحرف ساختن ذهن امام کاظم علیه السلام به زندان اعزام داشته بود؛ و منقلب شدن روحیه او در یک مدّت کوتاه، تا آنجا که قیافه و طرز سخن و منطق او هارون را به حیرت و وحشت افکند...

همه و همه نشانه و نمونه‌هایی از همین تأثیر ناخودآگاه است که می‌توان آن را شعبه‌ای از «ولایت تکوینی» پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام دانست، چرا که عامل تربیت و تکامل در اینجا الفاظ و جمله‌ها و راههای معمولی و عادی نیست، بلکه جذبۀ معنوی و نفوذ روحانی عامل اصلی محسوب می‌شود.

این برنامه - همان گونه که گفتیم - منحصر به پیامبران و امامان نیست؛ بلکه رجال راستین و شخصیت‌های بزرگ نیز به تناسب میزان شخصیت خود هاله‌ای از این نفوذ ناخودآگاه اطراف خود ترسیم می‌کنند، منتها قلمرو گروه اوّل با گروه دوم از نظر ابعاد و گسترش قابل مقایسه نیست. وجود امام علیه السلام در پشت ابرهای غیبت نیز این اثر را دارد که از طریق اشعه نیرومند و پردامنه نفوذ شخصیت خود، دل‌های آماده را در نزدیک و دور تحت تأثیر جذبۀ مخصوص قرار داده به تربیت و تکامل آنها می‌پردازد و از آنها انسانهایی کاملتر می‌سازد.

ما قطبهای مغناطیسی زمین را با چشم خود نمی‌بینیم، ولی اثر آنها روی عقربه‌های قطب نما، در دریاها راهنمای کشتیهاست؛ و در

صحراها و آسمانها راهنمای هواپیماها و وسائل دیگر است. در سرتاسر کره زمین از برکت این امواج مغناطیسی، میلیونها مسافر راه خود را به سوی مقصد پیدا کرده، یا وسائل نقلیه بزرگ و کوچک به فرمان همین عقربه ظاهرأ کوچک از سرگردانی رهایی می یابند.

آیا تعجب دارد اگر وجود امام علیه السلام در زمان غیبت با امواج جاذبه معنوی خود افکار و جانهای زیادی را که در دور یا نزدیک قرار دارند هدایت کند، و از سرگردانی رهایی بخشد؟

ولی نمی توان و نباید فراموش کرد که همان گونه که امواج مغناطیس زمین روی هر آهن پاره بی ارزشی اثر نمی گذارد بلکه روی عقربه های ظریف و حساسی که آب مغناطیس خورده اند و یک نوع سنخیت و شباهت با قطب فرستنده امواج مغناطیسی پیدا کرده اند اثر می گذارند، همینطور دلهایی که راهی با امام دارند و شباهتی را در خود ذخیره نموده اند تحت تاثیر آن جاذبه غیر قابل توصیف روحانی قرار می گیرند. با در نظر گرفتن آنچه در بالا گفتیم، یکی دیگر از آثار و فلسفه های وجودی امام علیه السلام در چنین دورانی آشکار می گردد.

۵ ترسیم هدف آفرینش

هیچ عاقلی بی هدف گام بر نمی دارد، و هر حرکتی که در پرتو عقل و علم انجام گیرد در مسیر هدفی قرار خواهد داشت.

با این تفاوت که هدف در کار انسانها معمولاً رفع نیازمندی خویش و برطرف ساختن کمبودهاست، ولی در کار خدا هدف متوجه دیگران

و رفع نیازهای آنهاست؛ چراکه ذات او از هر نظر بی پایان است و عاری از هر گونه کمبود و با این حال انجام دادن کاری به نفع خود، درباره او مفهوم ندارد.

حالا به این مثال توجه کنید:

در زمینی مستعد و آماده، باغی پرگل و میوه احداث می‌کنیم؛ در لابه لای درختان و بوته‌های گل، علف هرزه‌هایی می‌رویند؛ هر وقت به آبیاری آن درختان برومند می‌پردازیم علف هرزه‌ها نیز از پرتو آنها سیراب می‌شوند.

در اینجا ما دو هدف پیدا می‌کنیم:

هدف اصلی که آب دادن درختان میوه و بوته‌های گل است.

و هدف تبعی که آبیاری علف هرزه‌های بی مصرف می‌باشد.

بدون شک هدف تبعی نمی‌تواند انگیزه عمل گردد، و یا حکیمانه بودن آن را توجیه کند؛ مهم همان هدف اصلی است که جنبه منطقی دارد! حال اگر فرض کنیم بیشتر درختان باغ خشک شوند و جز یک درخت باقی نماند، اما درختی که به تنهایی گلها و میوه‌هایی را که از هزاران درخت انتظار داریم به ما می‌دهد بدون تردید برای آبیاری همان یک درخت هم که باشد برنامه آبیاری و باغبانی را ادامه خواهیم داد؛ گو اینکه علف هرزه‌های زیادی نیز از آن بهره گیرند، و اگر یک روز آن درخت نیز بخشکد آنجاست که دست از آبیاری باغ می‌کشیم هر چند علف هرزه‌ها بمیرند.

جهان آفرینش بمانند همان باغ پر طراوت است و انسانها درختان و بوته‌های این باغند.

آنها که در مسیر تکاملند درختان و شاخه‌های پر برند.
و آنها که به پستی گزاشیده و منحرف و آلوده‌اند علف هرزه‌های این باغند.

مسئلاً این آفتاب درخشان، این مولکولهای حیاتبخش هوا، اینهمه برکات زمین و آسمان، برای آن آفریده نشده است که مشتی فاسد و هرزه به جان یکدیگر بیفتند و به خوردن یکدیگر مشغول شوند و جز ظلم و ستم و جهل و فساد محصولی برای اجتماع آنها نباشد؛ نه! هرگز هدف آفرینش نمی‌تواند اینها باشد!

این جهان و تمام مواهب آن - از دیدگاه یک فرد خداپرست که با مفاهیمی چون علم و حکمت خدا آشناست - برای صالحان و پاکان آفریده شده است؛ همانگونه که سرانجام نیز بطور کامل از دست غاصبان در خواهد آمد و در اختیار آنان قرار خواهد گرفت. (ان الارض یرثها عبادی الصالحون).

باغبان آفرینش (جهان پهناور هستی) به خاطر همین گروه فیض و مواهب خود را همچنان ادامه می‌دهد؛ هر چند علف هرزه‌ها نیز به عنوان یک هدف تبعی سیراب گردند و بهره‌مند شوند؛ ولی بی شک هدف اصلی آنها نیستند.

و اگر فرضاً روزی فرا رسد که آخرین نسل گروه صالحان از روی زمین برچیده شوند، آن روز دلیلی بر ادامه جریان این مواهب وجود

نخواهد داشت.

آن روز آرامش زمین به هم می‌خورد، و آسمان برکات خود را قطع می‌نماید، و زمین از دادن بهره به انسانها مضایقه خواهد کرد! پیامبر یا امام، سمبل گروه صالحان و نمونه بارز انسان کامل است؛ یعنی، همان گروهی که هدف اصلی آفرینش را تشکیل می‌دهند و به همین دلیل وجود او به تنهایی یا در رأس گروه صالحان، توجیه‌کننده هدف آفرینش و مایه نزول هر خیر و برکت و ریزش باران فیض و رحمت خدا است؛ اعم از این که در میان مردم آشکارا زندگی کند یا مخفی و ناشناس بماند.

درست است که افراد صالح دیگر نیز هر کدام هدفی هستند برای آفرینش، و یا به تعبیر دیگر، بخشی از آن هدف بزرگ، ولی نمونه کامل این هدف همین انسانهای نمونه و مردان آسمانی می‌باشند، هر چند سهم دگران نیز محفوظ است.

و از اینجا روشن می‌شود، آنچه در پاره‌ای از عبارات به این مضمون وارد شده که:

«بیمنه رزق الوری و بوجوده تثبت الارض والسَّماء؛ از برکت وجود او (یعنی حجت و نماینده الهی) مردم روزی می‌برند، و به خاطر هستی او آسمان و زمین برپاست!» یک موضوع «اغراق آمیز» و «دور از منطقی» و یا «شُرک آلود» نمی‌باشد؛ همچنین، عبارتی که به عنوان یک حدیث قدسی خطاب به پیامبر از طرف خداوند در کتب مشهور نقل شده: «لولاک لما خلقت الافلاک؛ اگر تو نبودی آسمانها را نمی‌آفریدیم» بیان یک واقعیت

است نه مبالغه! گوئی، منتها او شاهکار هدف آفرینش است و صالحان دیگر هر کدام بخشی از این هدف بزرگ را تشکیل می دهند.

* * *

از مجموع آنچه در این فصل تحت پنج عنوان گفته شد، چنین نتیجه می گیریم:

آنها که دور نشسته اند و وجود امام را در عصر غیبت یک وجود شخصی و بدون بازده اجتماعی دانسته اند و به عقیده شیعه در این زمینه تاخت و تاز کرده اند که وجود چنین امامی چه نفعی در مقام رهبری و امامت خلق می تواند داشته باشد، آنچنان که آنها گفته اند نیست، و آثار وجودی او در این حال نیز فراوان است.

راه پیروزی
آن مصلح بزرگ

آیا او با شمشیر قیام می‌کند

می‌دانیم شرط مهمّ پیروزی بر دشمن برتری نیروهاست؛ این نیروها تنها شامل نیروهای نظامی نمی‌شود؛ بلکه برتری از نظر قدرت مخروحي و ایمان به هدف، و استحکام پایه‌های اقتصادی و اجتماعی، همه در این برتری شکل می‌گیرند و نقش اساسی دارند. و اگر جامعه‌ای شکست خورده و در زنجیر اسارت باقیمانده، دلیلی جز غفلت از تلاش و کوشش در زمینه فراهم ساختن این عوامل پیروزی و یا اشتباه در محاسبه نیروها ندارد.

* * *

با در نظر گرفتن اصل اساسی بالا، پرسشهایی پیرامون قیام مصلح بزرگ جهانی پیش می‌آید:

۱- برای تحقّق یافتن عدالت جهانی و پیروزی ارتش طرفداران حقّ و عدالت بر یغماگران و زورگویان و خود کامگان و جبّاران، آیا رهبر این نهضت بزرگ از سلاحهای سنتی اعصار پیشین استفاده می‌کند (از

اسلحه سرد)، در این صورت چگونه می‌تواند این روش پیکار را به دیگران بقبولاند، و چنین سلاحی در برابر سلاحهای پیشرفته و وحشتناک عصر ماکه به حکم یک بازیچه کوچک است، چگونه می‌تواند ضامن پیروزی گردد؟

یا با سلاحی مدرنتر از آنچه امروز در اختیار پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی است دست به مبارزه می‌زند؟ این سلاح چگونه و به چه وسیله در اختیار او و طرفدارانش قرار خواهد گرفت؟

۲- از این گذشته، در روایات اسلامی می‌خوانیم.

«او با شمشیر قیام می‌کند» و این تعبیر نشان می‌دهد که احتمال اول یعنی بهره‌گیری از سلاحهای سنتی به حقیقت نزدیکتر است و با این حال اشکال گذشته باز می‌گردد که:

چگونه می‌توان سلاحهای مدرن را بکلی از کار انداخت و به عصر سلاح سرد بازگشت؟

آیا دنیای امروز در یک جنگ اتمی - آنچنان که بعضی از دانشمندان پیش بینی کرده‌اند - احتمالاً طوری در هم کوبیده می‌شود که چاره‌ای جز بازگشت به گذشته ندارد و سپس او قیام خواهد کرد؟ آیا این احتمال قابل قبول است؟

۳- باز سوال دیگری پیش می‌آید که اصولاً و بطور کلی، در عصر برتری نور بر ظلمت و عدالت بر بیدادگری، آیا ماشینیزم مدرن با اینهمه وسائل رفاه و آسایشی که برای بشریت فراهم ساخته از میان

می‌رود و انسانها به چندین قرن پیش بازگشت می‌کنند؟

این ارتجاع و عقب‌گرد باور کردنی است؟

و یا بعکس، نه تنها می‌ماند، بلکه با سرعت تکامل می‌یابد، تکاملی که توأم با پیشگیری از جنبه منفی زندگی ماشینی و خطرات ناشی از آن خواهد بود؟ و به تعبیر دیگر، ماشینیزم هم «تکامل» می‌یابد و هم «تصفیه» می‌شود!

* * *

برای یافتن پاسخ این سؤاها هم از منابع حدیث می‌توان کمک گرفت و هم از دلائل عقلی چرا که به هر دو ارتباط و پیوند دارد.

عقل می‌گوید:

بازگشت به عقب نه ممکن است و نه منطقی، و این برخلاف سنت آفرینش و اصل تکامل در زندگی انسانها است؛ بنابراین، هیچ دلیلی وجود ندارد که با جهش جامعه انسانی به سوی حق و عدالت، ترقی و پیشرفت جامعه متوقف گردد، و یا عقب‌نشینی کند، عقب‌گرد و گذشته‌گرائی با چنان پیشرفت و جهشی متناسب نیست.

بنابراین، قیام یک مصلح بزرگ برای استقرار عدل و آزادی در سراسر جهان هیچ‌گاه سبب نمی‌شود که جنبش صنعتی و ماشینی در شکل سالم و مفیدش بر چیده یا متوقف شود.

صنایع کنونی نه تنها بسیاری از گره‌ها را از زندگی انسانها گشوده‌اند، بلکه همانگونه که در بحثهای گذشته گفتیم یکی از پایه‌های استقرار حکومت واحد جهانی، نزدیکی و بهم پیوستگی دنیا از نظر

وسایل ارتباطی و پیوندهای اجتماعی است و این موضوع بدون تکامل صنعتی ممکن نیست.

ولی شک نیست این جنبش صنعتی و تکامل تکنولوژی الزاماً باید از یک صافی دقیق بگذرد تا جنبه‌های ناسالم و زیانبخش آن حذف گردد، و سرانجام در مسیر منافع انسانها و صلح و عدالت بسیج شود؛ یک حکومت طرفدار حق و عدالت این کار را حتماً خواهد کرد.

این در مورد اصل پیشرفت صنعت و تکنولوژی.

اما در مورد سلاحها باید گفت:

برای استقرار چنان حکومتی باید حکومتهای خود کامه و بیدادگر از صحنه جهان خارج شوند؛ و برای خارج کردن آنها، لاقلاً در شرایط کنونی یک «سلاح برتر» لازم است؛ سلاحی که شاید حتی تصوّرش امروز برای ما ممکن نیست.

آیا این سلاح چیزی همانند یک «اشعه مجهول و مرموز» است که کار بردش ماورای همه سلاحهای کنونی است و می‌تواند همه آنها را خنثی کند و نقشه استفاده ابرقدرتها را از آن عقیم بگذارد؟

یا یک نوع تأثیر مرموز روانی و از کار انداختن دستگاههای فکری آنها حتی از راههای دور است که نتوانند هیچ گونه فکری برای استفاده از سلاحهای مخرب کنونی بکنند؟

و یا چیزی از قبیل احساس یک نوع ترس و وحشت فوق العاده که مانع هرگونه تصمیم‌گیری در این زمینه شود؟

و یا چیز دیگر...

نمی‌دانیم. و نمی‌توانیم نوع این سلاح را نه از نظر مادی یا روانی بودن و نه از جهات دیگر تعیین کنیم؛ همین اندازه اجمالاً می‌توانیم بگوئیم یک سلاح برتر خواهد بود.

و نیز می‌دانیم آن سلاح، سلاحی نیست که گناهکار و بیگناه را با هم نابود کند و پایه‌های عدالت آینده، بر ظلم و ستم امروز بگذارد. این از نظر تجزیه و تحلیل عقلی.

* * *

و اما از نظر منابع حدیث

در منابع حدیث تعبیرات جالبی دیده می‌شود که بطور ضمنی پاسخ رسا و روشنی برای سؤالات فوق در بر دارد؛ از جمله:

۱- از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده:

«انّ قائمنا اذا قام اشرفت الارض بنور ربّها واستغنی العباد من ضوء الشمس^۱؛ هنگامی که قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و بندگان خدا از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شوند!»

از این تعبیر چنین بر می‌آید که مسأله نور و انرژی آنچنان حل می‌شود که در روز و شب از پر قدرت‌ترین نورها که می‌تواند جانشین نور آفتاب گردد، بهره‌گیری می‌کنند.

آیا باز باید به این موضوع شکل اعجاز دهیم در حالی که برنامه

۱- بحار، ج ۱۳، چاپ قدیم، صفحه ۱۷۶.

زندگی روزمره - آنهم بطور مستمر - باید بر سنن طبیعی دور بزند، نه بر اعجاز؛ که اعجاز یک امر استثنائی و برای موارد ضروری و فوق‌العاده است آنهم در مسیر اثبات حَقانیت دعوت نبوت یا امامت.

و به هر حال، در عصر هیچ پیامبری زندگی عادی مردم بر اساس اعجاز جریان نداشته است؛ بنابراین، تکامل علوم و صنایع به حدی خواهد رسید که مردم با رهبری آن رهبر بزرگ قادر به کشف منبع نور و انرژی فوق‌العاده‌ای که حتی می‌تواند جانشین نور خورشید گردد، می‌شوند. و آیا در چنین اوضاع و شرایطی سلاح مردم برای تأمین صلح و آزادی و عدالت می‌تواند از نوع سلاحهای قرون پیشین باشد و اصولاً تناسبی در میان این دو وجود دارد؟



۲- در حدیث دیگری از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«اِنَّهٗ اِذَا تَنَاهَتْ اَلْاُمُوْر اِلَى صَاحِبِ هٰذَا الْاَمْرِ رَفَعَ اَللّٰه تَبَارَكَ وَتَعَالٰى لَهٗ كُلَّ مَنخَفُضٍ مِّنَ الْاَرْضِ، وَ خَفَّضَ لَهٗ كُلَّ مَرْتَفَعٍ حَتّٰى تَكُوْنَ الدُّنْيَا عِنْدَهٗ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهٖ، فَاَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِى رَاحَتِهٖ شَعْرَةٌ لَّمْ يَبْصُرْهَا؛ هنگامی که کارها به صاحب اصلی ولایت (مهدی علیه السلام) برسد خداوند هر نقطهٔ فرو رفته‌ای از زمین را برای او مرتفع، و هر نقطهٔ مرتفعی را پایین می‌برد آنچنان که تمام دنیا نزداو بمنزلهٔ کف دستش خواهد بود! کدامیک از شما اگر در کف دستش موئی باشد آن را نمی‌بیند!»

امروز با نصب وسائل فرستنده بر فراز کوهها، کمک به انتقال تصویرها به نقاط مختلفی از جهان می‌کنند و حتی از ماهواره‌ها نیز استفاده کرده مناطق وسیعتری را زیر پوشش انتقال تصویر قرار می‌دهند؛ تا همهٔ کسانی که دستگاههای گیرنده در اختیار دارند بتوانند از آن استفاده کنند.

ولی عکس این موضوع لااقل در حال حاضر عملی نیست؛ یعنی، تصویرها را از یک نقطه به نقاط مختلف جهان می‌توان منتقل ساخت ولی از همهٔ نقاط نمی‌توان به یک نقطه انتقال داد مگر این که در هر شهر بلکه در هر خانه، و در هر بیابان و کوه و صحرا و در هر گوشه‌ای از دنیا دستگاههای مجهز فرستنده نصب گردد، تا بتوان از همهٔ جهان آگاه شد و چنین چیزی با وسائل کنونی غیر ممکن است.

اما از حدیث فوق چنین برمی‌آید که در عصر قیام مهدی علیه السلام یک سیستم نیرومند و مجهز برای انتقال تصویرها به وجود می‌آید که شاید تصوّر آنهم امروز برای ما مشکل باشد، آنچنان که تمام جهان بمنزلهٔ کف دست خواهد بود؛ نه موانع مرتفع، و نه گودی زمینها؛ مانع از رؤیت موجودات روی زمین نخواهد شد!

بدیهی است بدون یک چنین سلطهٔ اطلاعاتی بر تمام کرهٔ زمین، حکومت واحد جهانی و صلح و امنیّت و عدالت، به گونهٔ همه جانبه، و سریع و جدی، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ و خداوند این وسیله را در اختیار او و تشکیلات حکومتش قرار می‌دهد.

باز تکرار و تأکید می‌کنم که این گونه امور که با زندگی روزمره مردم

سر و کار دارد بسیار بعید است که بر پایهٔ اعجاز صورت گیرد بلکه باید از طرق اسباب عادی و طبعاً بر اساس پیشرفت علم و صنعت باشد. این نیز روشن است که این واحد اطلاعاتی پیشرفته، نمی‌تواند در یک جامعهٔ ظاهراً عقب افتاده بود بلکه به موازات آن باید سایر بخشهای زندگی نیز به همان نسبت پیشرفته باشد، در همهٔ زمینه‌ها و در همهٔ شؤون، و حتی نوع سلاحها.

* * *

۳- از امام باقر(ع) نقل شده که فرمود:

ذخر لصاحبکم الصَّعب!

قلت: و ما الصَّعب؟

قال: ما كان من سحاب فيه رعد و صاعقة او برق، فصاحبکم یرکبه، أما انه سیر کب السَّحاب و یرقی فی الَّاسباب؛ اسباب السَّمَاوات السَّبْع والارضین!^۱

برای صاحب و دوست شما (مهدی(ع)) آن وسیلهٔ سرکش ذخیره شده است.

راوی این حدیث می‌گوید: گفتم منظور از وسیلهٔ سرکش چیست؟ امام باقر(ع) فرمود:

ابری است که در آن غرش رعد و شدت صاعقه یا برق است؛ او بر این وسیله سوار می‌شود؛ آگاه باشید او بزودی بر ابرها سوار می‌گردد و صعود به آسمانها و زمینهای هفتگانه می‌کند.

۱- بحار، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

مسلماً منظور از ابر، این ابر معمولی نیست؛ زیرا ابرهای معمولی وسیله‌ای نیستند که بتوان با آنها سفر فضایی کرد؛ آنها در جو نزدیک زمین در حرکتند و با زمین فاصله ناچیزی دارند و نمی‌توانند از آن بالاتر بروند؛ بلکه اشاره به وسیله فوق العاده سریع السیری است که در آسمان به صورت توده‌ای فشرده از ابر به نظر می‌رسد، غرشی همانند رعد، و قدرت و شدتی همچون صاعقه و برق دارد؛ و به هنگام حرکت، دل آسمان را با نیروی فوق العاده خود می‌شکافد؛ و همچنان به پیش می‌رود، و می‌تواند به هر نقطه‌ای از آسمان حرکت کند.

و به این ترتیب، یک وسیله مافوق مدرن است که شبیه آن را در وسایل کنونی نداریم؛ تنها در میان بشقابهای پرنده و وسایل سریع و سرسام آور فضایی که امروز داستانهایی از آنها بر سر زبانهاست و نمی‌دانیم تا چه حد جنبه واقعی و علمی دارد، شاید شباهت داشته باشد؛ ولی به هر صورت بشقاب پرنده هم نیست.

به هر حال، از حدیث بالا بطور اجمال می‌توان دریافت که موضوع عقب‌گرد صنعتی در کار نیست، بلکه بعکس سخن از پیشرفت خارق‌العاده‌ای در میان است که به موازات آن باید تکامل در همه زمینه‌ها صورت گیرد.

* * *

۴- حدیث عجیب دیگری که از جابر از امام باقر علیه السلام نقل شده چنین

می‌گوید:

«أَمَّا سَمِي الْمَهْدِي لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ؛ حَتَّى أَنَّهُ
يَبْعَثُ إِلَى رَجُلٍ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ لَهُ ذَنْبٌ فَيَقْتُلُهُ حَتَّىٰ أَنْ
أَحَدُهُمْ يَتَكَلَّمُ فِي بَيْتِهِ فَيَخَافُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ الْجِدَارُ!؛
به این جهت او مهدی نامیده شده است که به امور مخفی و پنهان
هدایت می‌گردد؛ تا آنجا که گاه به سراغ کسی می‌فرستد که مردم او
را بی‌گناه می‌دانند و او را به قتل می‌رساند (زیرا از گناه نهایی او
همانند قتل نفس که موجب قصاص می‌شود آگاه است!) و تا آنجا
که بعضی از مردم هنگامی که درون خانه خود سخن می‌گویند
می‌ترسند دیوار بر ضد آنها شهادت دهد (و از خرافاتیها و توطئه
آنان، حکومت مهدی را با خبر سازد!»

این حدیث نیز گواه بر آن است که در دروان حکومت او در حالی که
نیکان و پاکان در نهایت آزادی به سر می‌برند، خرافات‌چنان تحت
کنترل هستند که ممکن است با وسائل پیشرفته‌ای امواج صوتی آنها از
دیوار خانه هایشان باز گرفته شود و به هنگام لزوم می‌توان فهمید که
آنها در درون خانه چه گفته‌اند!

این سخن شاید در یکصد سال پیش جز به عنوان یک معجزه قابل
تصوّر نبود، اما امروز که می‌بینیم در بسیاری از کشورها چگونگی
حرکت اتومبیلها را در جاده‌ها با دستگاه رادار از راه دور و بدون
حضور پلیس کنترل می‌کنند؛ و یا می‌شنویم دانشمندان توانسته‌اند از

امواجی که بر بدنه کوزه‌هایی که در پاره‌ای از موزه‌های مصر وجود دارد صدای کوزه گران دو هزار سال پیش را زنده کنند، و یا می‌شنویم که دستگاه‌هایی وجود دارد که از طریق امواج حرارتی (امواج مادون قرمز) که از یک دزد یا یک قاتل در محلی باقیمانده و خودش تازه از آنجا گریخته عکسبرداری کنند و او را از روی آن بشناسند؛ زیاد شگفت‌آور نیست.

از مجموع آنچه در بالا آوردیم پاسخ سؤالات گذشته روشن می‌گردد که در عصر انقلاب جهانی مهدی علیه السلام نه فقط مسئله عقب‌گرد صنعتی وجود ندارد بلکه صنایع و تکنولوژی بطرز بی سابقه‌ای گسترش می‌یابد ولی تنها در مسیر منافع انسانها و تحقق بخشیدن به آرمان حق طلبان و آزادیخواهان و تشنگان حق و عدالت.

* * *

مفهوم شمشیر

تنها این سؤال باقی می‌ماند که پس این همه تعبیرات مربوط به «قیام به شمشیر» در مورد مهدی علیه السلام چه مفهومی دارد؟ حتی در دعاهایی که درس آمادگی برای شرکت در این جهاد آزادی‌بخش بزرگ می‌دهد انتظار آن روز را می‌کشیم که با شمشیر کشیده «شاهراً سیفه» در صفوف این مجاهدین قرار گیریم.

اما حقیقت این است که «شمشیر» همیشه کنایه از قدرت و نیروی نظامی بوده و هست همانگونه که «قلم» کنایه از علم و فرهنگ است. شک نیست که حتی در میدان جنگهای سنتی پیشین سلاحهای

مختلفی جز شمشیر به کار می‌رفته، همچون تیر و نیزه و خنجر، ولی همواره می‌گویند اگر در برابر فلان موضوع سر تسلیم فرود نیارید «حواله شما با شمشیر است» یا گفته می‌شد «به زور شمشیر حق خود را می‌گیریم».

یا از قدیم معروف بوده «کشور با دو چیز اداره می‌شود، قلم و شمشیر» و همه اینها جنبه سمبولیک دارد و مفهوم آن تکیه بر قدرت و استفاده از نیروی نظامی است.

ضرب‌المثلهای زیادی امروز در این زمینه در دست است؛ می‌گویند:

«فلان کس شمشیر را از رو بسته!» یعنی، آشکارا قدرت نمائی می‌کند.»

«شمشیر میان ما و شما حکومت خواهد کرد!» اشاره به این که جز از راه جنگ مساله حل نمی‌شود.

«شمشیرها را غلاف نمی‌کنیم تا به هدف برسیم!» کنایه از اینکه مبارزه را تا آخر ادامه خواهیم داد.

«فلان کس شمشیرش را غلاف کرده!» یعنی، دست از مبارزه برداشته است.»

«فلان کس شمشیر دو دم است!» یعنی، از دو سو مبارزه می‌کند.»

در تمام این تعبیرات شمشیر کنایه از قدرت و مبارزه است؛ در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم:

الجَنَّةُ تحت ظلال السِّیوف؛ بهشت در سایه شمشیرهاست.

السِّیوف مقالید الجَنَّة؛ شمشیرها کلیدهای بهشتند!

همه اینها اشاره به جهاد و جانبازی و استفاده از قدرت است؛ و این گونه تعبیرات سمبولیک از «شمشیر» یا «قلم» در زبانهای مختلف فراوان است.

از اینجا روشن می شود که منظور از قیام مهدی علیه السلام به سیف، همان اتکای بر قدرت است؛ برای اینکه چنین گمان نشود که این مصلح بزرگ آسمانی به شکل یک معلم، یا یک واعظ، و یا راهنمای مسائل اجتماعی ظاهر می شود و رسالت او تنها اندرز دادن مردم است.

بلکه او یک رهبر دورنگر و دور اندیشی است که نخست از حربۀ منطق بهره گیری کافی می کند، و آنجا که گفتار حق سودی نبخشد که در مورد بسیاری از زورگویان و جباران سودی هم نخواهد داد، دست به شمشیر می کند؛ یعنی، متوسّل به قدرت می شود و ستمکاران را بر سر جای خودشان می نشاند؛ یا در صورت لزوم، وجود کثیفشان را از سر راه بر می دارد؛ و شک نیست که برای اصلاح گروهی از مردم جز این راهی نیست که گفته اند:

«التَّاسُ لَا يَقِيمُهُمُ إِلَّا السَّيْفُ؛ کار مردم جز با شمشیر راست نشود!»

و به تعبیر دیگر، او تنها وظیفه اش روشنگری و ارائه راه نیست بلکه وظیفۀ مهمترش - علاوه بر این - اجرای قوانین الهی و به ثمر رساندن انقلاب تکاملی اسلام، و رساندن به مقصد و ایصال به مطلوب است.

* * *

گرچه از گفتار بالا این نکته نیز روشن شد، ولی تصریح به آن لازم به نظر می رسد که بر خلاف پندار بعضی کوه فکرا که چنین می پندارند

او به هنگام قیامش بی‌مقدمه دست به سلاح می‌برد و طبق آن افسانه دروغین «آنقدر خون می‌ریزد که خون به رکابش می‌رسد!» نخست از طریق رهبری فکری و روشنگری در همه زمینه‌ها، می‌پردازد.

به تعبیر رسای مذهبی «اتمام حجت» می‌کند آنچنان که هر کس کمترین آمادگی برای پذیرا شدن منطقی آئین حق داشته باشد روشن شود، و تنها کسانی باقی بمانند که جز از طریق توسل به زور و خشونت اصلاح‌پذیر نیستند.

از قرائن روشن بر این موضوع - گذشته از این که دلیلش با خود آن است - اینکه می‌دانیم روش او روش پیامبر اسلام ﷺ است؛ او سیزده سال تمام در مکه به دعوت پنهان و آشکار مشغول بود و آنها که پذیرای حق بودند گرد او را گرفتند؛ ولی گردنکشان یاغی و زورمند که اکثریت توده نادان را به دنبال خود می‌کشانیدند در برابرش بپا خاستند و او بناچار به مدینه آمد و با تشکیل حکومت اسلامی و فراهم ساختن قدرت، در برابر آنها ایستاد و راه خود به سوی یک دعوت عمومی گشود.

گرچه در زمینه دعوت اسلام نیز سمپاشی زیاد شده که آئین شمشیر است ولی بهترین سندی که امروز در برابر آنها در دست است و خوشبختانه نتوانسته‌اند آن را بپوشانند یا از میان ببرند همین قرآن است.

اگر چهره اسلام یک چهره توسل به خشونت و زور بود در قرآن برای اثبات حقایق اینهمه استدلال نمی‌شد؛ اینهمه در موضوع

خداشناسی و معاد دو اصل اساسی اسلام تکیه روی دلایل گوناگون نمی‌شد؛ اینهمه متفکران و صاحبان عقل و اندیشه را به داوری نمی‌طلبید؛ اینهمه سخن از علم و دانش نمی‌گفت؛ یک رژیم خشن نظامی استدلال نمی‌فهمد.

* * *

و حتّی به هنگام توسّل به زور نیز موضع خود را با دلایل منطقی به عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر مشخص می‌سازد.

به هر حال، او در این روش همانند پیامبر ﷺ عمل می‌کند، به اضافه این که در عصر او سطح افکار عمومی بالاتر آمده و توسّل به منطق ضرورت بیشتری دارد همان گونه که در برابر خشونت روز افزون گردنکشان زورگو، خشونت لازم است.

مسلماً انقلاب او در پاره‌ای از قسمتها یک انقلاب خونین خواهد بود، و خونهای کتیف کالبد جامعه بشری با تیغ او بیرون خواهد ریخت و در هیچ جامعه فاسدی جز از این راه اصلاحات بنیادی مایه نخواهد گرفت؛ ولی مفهوم این سخن آن نیست که او بی حساب خون می‌ریزد و بی دلیل می‌کشد؛ درست همانند طبیعی است که در خون گرفتن از کالبد بیمار نهایت دقّت را به عمل می‌آورد!

روش
حکومت جهانی او

سه دوران

سه دوران مشخص در مورد انقلابی بزرگ تاریخ بشر، مهدی علیه السلام وجود دارد:

۱- دوران آمادگی و انتظار و نشانه‌های ظهور

۲- دوران تحقق انقلاب و مبارزه با ظلم و فساد

۳- دوران حکومت حق و عدالت

درباره دوران اول و دوم تا کنون سخن بسیار گفته‌ایم؛ و اکنون نوبت بحث پیرامون دوران سوم است که نتیجه این انقلاب وسیع و همه جانبه است، و علی‌رغم اهمیتی که این موضوع دارد کمتر روی آن بحث شده است.

به هر حال، تصوّر اینکه:

جهانی به وجود آید خالی از تبعیضها و اختلافهای طبقاتی، و صف‌بندیهای مفسده‌آفرین؛
خالی از جدائیها و پراکندگیها؛

خالی از جنگ و خونریزی و تجاوز؛
و خالی از خنده‌های مستانه استعمارگران، و ناله‌های محرومان به
زنجیر کشیده شده؛

راستی چه دل‌انگیز و آرامبخش و نشاط‌آفرین است!
ولی مسلماً همانقدر که ترسیم چنین جهانی در افق خیال آسان
است، از نظر عمل فوق‌العاده مشکل و طاقت‌فرساست، ولی به هر
صورت بشریت ناگزیر است چنین راهی را بی‌ماید و به آن واقعیت
عینی دهد که در غیر این صورت راهی جز تباهی و نابودی ندارد.
خطوط اصلی نظامات چنین جامعه‌ای در روایات اسلامی با
اشاراتی کوتاه و پرمعنی ترسیم شده، و با این که عباراتی است که از
سیزده یا دوازده قرن پیش به دست ما رسید، کاملاً زنده و تازه است.
و در اینجا به چند قسمت حساس آن اشاره می‌کنیم:

پیشرفت برق آسای علوم در عصر مهدی علیه‌السلام

هیچ برنامه انقلابی بدون یک جهش فکری و فرهنگی، پایا و پویا
نخواهد بود و رشد و تکامل لازم را نخواهد یافت؛ لذا، بدون شک
نخستین گام در تحقق بخشیدن به چنین هدفی، اقدام به یک انقلاب
فرهنگی است که افکار را از دو سو به حرکت در آورد:

از طرفی، در زمینه علوم و دانشهایی که مورد نیاز یک جامعه آباد و
آزاد و سالم است (این از نظر مادی و روبنائی).

و از سوی دیگر، در زمینه آگاهی به اصول یک زندگی صحیح

انسانی آمیخته با ایمان در جهت معنوی و زیر بنائی.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم:

«العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل
حرفان، فلم يعرف النّاس حتّى اليوم غير الحرفين، فاذا قام
قائماً اخرج الخمسة والعشرين حرفاً؛ فبثّها في النّاس و
ضمّ اليها الحرفين، حتّى يبيّتها سبعة و عشرين حرفاً؛
علم و دانش بیست و هفت حرف (بیست و هفت شعبه و شاخه)
است؛ تمام آنچه پیامبران الهی برای مردم آوردند دو حرف بیش
نبود، و مردم تا کنون جز آن دو حرف را نشناخته اند، اما هنگامی که
قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف (بیست و پنج شاخه و شعبه)
دیگر را آشکار می سازد؛ و در میان مردم منتشر می سازد؛ و دو
حرف را به آن ضمیمه می کند تا بیست و هفت حرف کامل و منتشر
گردد.»

این حدیث بروشنی جهش فوق العاده علمی عصر انقلاب
مهدی علیه السلام را مشخص می سازد که تحوّلی به میزان بیش از ۱۲ برابر!
نسبت به تمام علوم و دانشهایی که در عصر همه پیامبران راستین به
بشریّت اعطا شد، پیش می آید؛ و درهای همه رشته ها و همه شاخه های
علوم مفید و سازنده به روی انسانها گشوده می شود، و راهی را که بشر
طی هزاران سال پیموده به میزان ۱۲ برابر در دوران کوتاهی می پیماید؛

چه جهشی از این بالاتر و سریعتر!

حدیث دیگری که از امام باقر علیه السلام نقل شده، معنی حدیث فوق را تکمیل می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم و کملت بها احلامهم^۱؛ هنگامی که قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و عقول آنها را با آن کامل و افکارشان را پرورش داده تکمیل می‌کند.»

و به این گونه در پرتو ارشاد و هدایت مهدی علیه السلام و در زیر دست عنایت او مغزها در مسیر کمال به حرکت در می‌آیند؛ و اندیشه‌ها شکوفان می‌گردند، و تمام کوزه بینی‌ها و تنگ نظریها و افکار پست و کوتاه که سرچشمه بسیاری از تضادها و تزاخمها و برخوردهای خشونت‌آمیز اجتماعی است بر طرف می‌گردد.

مردمی بلند نظر، با افکاری باز، و سینه‌هائی گشاده، و همتی والا، و بینشی وسیع، پرورش می‌یابند که بسیاری از مشکلات اجتماعی را در روح خود حل می‌کنند و جهانی از صلح و صفا می‌سازند.

و امروز نیز هرگونه اصلاح اجتماعی، در هر مقیاسی، بستگی به این دگرگونی فکری و انقلاب روحی دارد.

* * *

پیشرفت خارق العاده صنایع در آن عصر

احادیث جالب و گویایی که تحت شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ در بحث گذشته تحت عنوان «راه پیروزی...» آوردیم نشان می‌دهد که این جهش علمی، صنایع و تکنولوژی را نیز در مقیاس وسیعی شامل می‌گردد. وسایل اطلاعاتی آنقدر پیشرفته خواهد بود که دنیا را همچون کف دست آشکار می‌سازد؛ و به حکومت مرکزی تسلط کامل بر اوضاع جهان می‌بخشد تا بموقع و بدون فوت وقت برای حل مشکلات جهانی بکوشد؛ و هرگونه فساد را (عمدی و غیر عمد) در نطفه خفه سازد.^۱ مسأله انرژی و نور آنچنان حل می‌شود که حتی نیاز به انرژی خورشیدی که بازگشت همه انرژی‌ها (جز انرژی اتمی) به آن است، نیست.

و این شاید در پرتویک سیستم تکامل یافته انرژی اتمی - با تصفیة کامل از تشعشعات زیانبار کنونی که در حال حاضر بزرگترین مشکل استفاده از این انرژی تشکیل می‌دهد - خواهد بود.^۲ وسایل سریع السیری که با وسایل کنونی قابل مقایسه نیست، نه فقط برای دور زدن کره زمین در یک زمان کوتاه، بلکه برای مسافرت‌های دور دست فضایی در اختیار آن حکومت قرار می‌گیرد.^۳

۱- به حدیث دوم فصل گذشته مراجعه شود.

۲- به حدیث اول فصل گذشته مراجعه شود.

۳- به حدیث سوم فصل گذشته مراجعه شود.

و این نیز کمک به اهداف اصلاحی این حکومت می‌کند.
در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«انّ قائمنا اذا قام مدّ الله بشيعتنا في اسماعهم و ابصارهم،
حتّى لا يكون بينهم و بين القائم برید، يكلمهم فيسمعون و
ينظرون اليه و هو في مكانه^۱؛ هنگامی که قائم ما قیام کند
خداوند آنچنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می‌کند که میان
آنها و قائم (رهبر و پیشوایشان) نامه رسان نخواهد بود؛ با آنها
سخن می‌گوید و سخشن را می‌شنوند، و او را می‌بینند در حالی که
او در مکان خویش است (و آنها در نقاط دیگر جهان!)»

یعنی وسائل انتقال «صدا» و «تصویر» بطور همگانی و ساده و آسان
در اختیار همهٔ پیروان او قرار می‌گیرد آنچنان که چیزی به نام ادارهٔ پست
در عصر حکومت او شیئی زائد محسوب می‌گردد! و مسائل جاری این
حکومت، بدون نیاز به کاغذ بازی - آنچنان که راه و رسم دنیای امروز
است و شاید نیمی از وقت و نیروی انسانی را تلف کرده و گردش همهٔ
کارها را کند می‌سازد و رسیدن حق را به حق داران به تأخیر می‌اندازد -
حلّ و فصل می‌شود.

همهٔ دستورها و برنامه‌ها با سیستم «شهود و حضور» ابلاغ و اجرا می‌گردد.
و چه عالی است چنین طرحی برای ادارهٔ جامعه‌های انسانی و حذف
برنامه‌های زائد و دست و پاگیر و وقت تلف‌کن!

۱- روضهٔ کافی (مطابق نقل منتخب الاثر، ص ۴۸۳).

حدیث گویای دیگری که در این زمینه از امام صادق علیه السلام نقل شده این موضوع را به نحو بارزی تکمیل می‌کند؛ آنجا که فرمود:

«ان المؤمن في زمان قائم و هو بالمشرق سیری اخاه
الَّذی فی المغرب؛ و كذا الَّذی فی المغرب یری اخاه الَّذی
بالمشرق^۱؛ مؤمن در زمان قائم در حالی که در مشرق است برادر
خود را در مغرب می‌بیند؛ همچنین کسی که در غرب است برادرش
را در شرق می‌بیند!»

ارتباط مستقیم نه تنها در سطح حکومت بلکه در سطح عموم عملی
می‌شود؛ و پیوندهای ظاهری و جسمانی، پیوندهای معنوی دلها را
استحکام می‌بخشد؛ آن گونه که جهان را به راستی به شکل یک خانه، و
مردمش همچون اهل یک خانواده خواهند بود!
و به این ترتیب، علم و دانش و صنعت در اختیار بهسازی وضع جهان و
تحکیم پایه‌های اخوت و برادری - و نه در راه ویرانگری - قرار خواهد گرفت.

* * *

پیشرفت عظیم اقتصادی و عدالت اجتماعی

زمینی که در آن زندگی می‌کنیم امکانات فراوانی برای زندگی ما و
نسلهای آینده و جمعیت‌هایی بسیار زیادتر از جمعیت کنونی ما دارد؛ اما
عدم آگاهی کافی به منابع موجود، و منابع بالقوه زمین از یک سو، و عدم
وجود یک نظام صحیح برای تقسیم ثروت زمین از سوی دیگر، سبب

۱- منتخب الاثر، ص ۴۸۳.

احساس کمبود از جنبه‌های مختلف شده است؛ تا آنجا که در عصر ما همه روزه گروهی از انسانهای مفلوک از گرسنگی می‌میرند.

نظام حاکم بر اقتصاد جهان امروز که یک نظام استعماری است در کنار خود یک نظام جنگی ظالمانه را پرورش می‌دهد که قسمت مهمی از نیروهای فکری و انسانی را که می‌بایست بطور مداوم و پویا در جستجوی منابع جدید برای بهسازی زندگی انسانها به تلاش برخیزند؛ می‌بلعد و نابود می‌کند.

اما به هنگامی که این نظام و نظام جنبی آن دگرگون شود، نیروها برای استخراج منابع بیشمار زمین به کار می‌رود؛ و علم و دانش پیشرو در اختیار این برنامه قرار می‌گیرد و بسرعت منابع تازه‌ای کشف می‌گردد و شکوفائی خاصی به اقتصاد بشریت می‌بخشد.

لذا در روایات مربوط به حکومت آن مصلح بزرگ اشارات پر معنائی به این توسعه اقتصادی دیده می‌شود که از هر گونه توضیح بی‌نیاز است. از جمله در حدیثی چنین می‌خوانیم:

«انه یبلیغ سلطانه المشرق والمغرب؛ و تظهر له الکنوز؛ ولا یبقی فی الارض خراب الاّ یعمّره^۱؛ حکومت او شرق و غرب جهان را فرا خواهد گرفت؛ و گنجینه‌های زمین برای او ظاهر می‌گردد و در سرتاسر جهان جای ویرانی باقی نخواهد ماند مگر این که آن را آباد خواهد ساخت!»

۱- اسعاف الزّاعین، باب دوم، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

و برآستی باید چنین شود زیرا ویرانیهای زمین نه به خاطر کمبود نیروی انسانی است، و نه کمبود مالی، بلکه مولود ویرانگری انسانها، و صرف بیهوده منابع مالی و انسانی و عدم احساس مسؤولیت است؛ و هنگامی که اینها در پناه یک نظام صحیح اجتماعی بر طرف گردد، این آبادی حتمی است؛ بخصوص که از پشتوانه منابع جدید فوق العاده‌ای نیز برخوردار خواهد بود.

در حدیث جالب دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

إذا قام القائم: حکم بالعدل

وارتفع الجور فی ایامه

و امنت به السبیل

واخرجت الارض برکاتها

و ردّ کلّ حقّ الی اهله...

و حکم بین الناس بحکم داوود علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه و آله

فحینئذ تظهر الارض کنوزها

و تبدی برکاتها

ولا یجد الرّجل منکم یومئذ موضعا لصدقته و لا لبرّه

لشمول الغنی جمیع المؤمنین...^۱؛

هنگامی که قائم قیام کند: حکومت را بر اساس عدالت قرار می‌دهد.

و ظلم و جور در دوران او برچیده می‌شود.

و جاده‌ها در پرتو وجودش امن و امان می‌گردد.

زمین بر کاتش را خارج می‌سازد.
 و هر حقی به صاحبش می‌رسد.
 در میان مردم همانند داوود عليه السلام و محمد عليه السلام داوری می‌کند.
 در این هنگام زمین گنجهای خود را آشکار می‌سازد.
 و برکات خود را ظاهر می‌کند.
 و کسی موردی را برای انفاق و صدقه و کمک مالی نمی‌یابد زیرا همه
 مؤمنان بی نیاز و غنی خواهند شد...!

تکیه روی ظاهر شدن برکات زمین و خارج شدن گنجها نشان
 می‌دهد که هم مسأله زراعت و کشاورزی به اوج ترقی خود می‌رسد؛ و
 هم تمام منابع زیر زمینی کشف و مورد استفاده قرار می‌گیرد، و در آمد
 سرانه افراد آنقدر بالا می‌رود که در هیچ جامعه‌ای فقیری پیدا نمی‌شود
 و همه به سر حد بی نیازی و خود کفایی می‌رسند.

و بی‌شک اجرای اصول عدل و داد و جذب نیروهای انسانی به
 مسیرهای سازنده، چنین اثری را خواهد داشت؛ زیرا همان گونه که
 گرسنگی و فقر و نیازمندی بر اثر کمبودها نیست بلکه نتیجه مستقیم و
 غیر مستقیم مظالم و تبعیضها و بیدادگرها و تلف شدن نیروها و هدر
 دادن سرمایه‌هاست!

در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن آمده است، از ابوسعید
 خدری چنین نقل شده:

قال رسول الله عليه السلام:

ابشركم بالمهدى يملأ الارض قسطاً كما ملئت جوراً و

ظلاماً، یرضی عنه سکان السماء والارض، یقسم المال صحاحاً، فقال رجل ما معنی صحاحاً، قال بالسویه بین الناس؛ و یملأ قلوب امة محمد ﷺ غنی؛ و یسعهم عدله، حتی یأمر منادياً ینادی یقول من له بالمال حاجة فلیقم فما یقوم من الناس الا رجل واحد (ثم یأمر له بالمال فیاخذ ثم یندم و یرده)؛^۱

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

شما را به ظهور مهدی عجل الله فرجه بشارت می‌دهم؛ زمین را پر از عدالت می‌کند همان گونه که از جور و ستم پر شده است؛ ساکنان آسمانها و ساکنان زمین از او راضی می‌شوند و اموال و ثروتها را بطور صحیح تقسیم می‌کند.

کسی پرسید: معنی تقسیم صحیح ثروت چیست؟

فرمود:

بطور مساوی در میان مردم!

(سپس فرمود:)

و دل‌های پیروان محمد ﷺ را پر از بی‌نیازی می‌کند، و عدالتش همه را فرا می‌گیرد؛ تا آنجا که دستور می‌دهد کسی با صدای بلند صدا زند هر کس نیاز مالی دارد برخیزد، هیچکس - جز یک نفر بر نمی‌خیزد. (سپس در ذیل حدیث می‌خوانیم که امام دستور می‌دهد مال قابل ملاحظه‌ای به او بدهند، اما او بزودی باز می‌گردد و پشیمان می‌شود که چرا آزمند و حریص بوده است.)

۱- نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، ص ۱۵۶ و ۱۵۷، چاپ مصر.

در تفسیر این حدیث به چند نکته باید توجه کرد:

۱- منظور از رضایت ساکنان آسمان از حکومت او، یا اشاره به فرشتگان آسمان و ملائکه مقرب پروردگار است؛ و یا اشاره به گسترش حکومت او بر کرات دیگر مسکونی و گشوده شدن راه آسمانها و مسافرتها فضایی به نقاط دور دست جهان است.

۲- منظور از تقسیم عادلانه ثروت در شکل تقسیم مساوی - با توجه به این که می دانیم در اسلام که مهدی علیه السلام حافظ و مروج احکام آن است در برابر کار بیشتر و تلاش و لیاقت فزونتر، سرمایه بیشتری پرداخته می شود - یا اشاره به اموال بیت المال و اموال عمومی بطور کلی است که همگان در حکومت اسلامی در مقابل آن برابری - چنانکه از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نقل شده، بعکس چیزی که درباره دوران بسیاری از خلفا همانند عثمان خوانده ایم که انواع تبعیضها را روا می داشتند! و یا اشاره به این است که در شرایط مساوی، امتیازات و پاداشها و اجرتها مساوی به افراد داده می شود؛ بعکس آنچه در دنیای کنونی دیده می شود که یک کارگر در نقطه ای از جهان ممکن است ساعتی ده دلار مزد بگیرد اما کارگر دیگر با همان شرایط و کیفیت در مقابل کار ده ساعته خود حتی یک دلار هم نگیرد و این نهایت ظلم است که مزد افراد در شرایط برابر، کاملاً متفاوت باشد.

۳- نکته دیگر این که، از ذیل حدیث بخوبی استفاده می شود که در آن روز حتی یک نفر محتاج و نیازمند وجود ندارد، به دلیل این که آن یک نفر هم که بر می خیزد غنای روحی نداشته و گرفتار حرص و آز

بوده و الا از نظر مادی بی نیاز بوده است؛ و مهم این است که او تحت رهبری صحیح خود دلها را مملو از غنای معنوی و روانی می‌کند؛ و این خلق و خوی زشت «حرص» را از سرزمین دلها ریشه کن می‌سازد؛ همان حرصی که سرچشمه بسیاری از تلاشهای بیهوده ثروت اندوزان تهی مغز است که با داشتن هزاران برابر سرمایه مورد نیاز زندگی خود و فرزندان خویش، باز هم دست و پا بر جمع ثروت فزونتر می‌کنند؛ گوئی به بیماری استسقا گرفتارند که هر چه می‌نوشند باز هم سیراب نمی‌شوند.

یکی دیگر از عوامل، یا صحیحتر، از بهانه‌های جمع ثروت، که عدم اطمینان به وضع آینده است، در پرتو عدالت اجتماعی او بکلی از بین می‌رود و هیچ کس نیازی در خود به ثروت اندوزی نمی‌بیند؛ زیرا هم امروز و هم آینده او تأمین شده است.

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

... حَتَّى تَمْلَأَ الْأَرْضَ جَوْرًا فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ يَقُولُ اللَّهُ! ثَمَّ
يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَجُلًا مَنِّي وَ مِنْ عَتْرَتِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ
عَدْلًا كَمَا مَلَأَهَا مِنْ كَانَ قَبْلَهُ جَوْرًا وَ يَخْرُجُ لَهُ الْأَرْضُ
أَفْلاذَ كِبْدِهَا وَ يَحْثُو الْمَالَ حِثْوًا وَ لَا يَعْدهُ عَدَاً؛^۱

زمانی فرا می‌رسد که زمین پر از ستم می‌شود و کسی نمی‌تواند (آشکارا) نام خدا را ببرد (و دم از حق و عدالت بزند)؛ سپس خداوند عزوجل مردی را از من و خاندان من، بر می‌انگیزد؛ که زمین را پر از

۱- امالی شیخ (طبق نقل منتخب الاثر، صفحه ۱۶۸).

عدل می‌کند آن گونه که پیش از او، پر از ستمش کرده‌اند و زمین قطعات کبک خود را برای او بیرون می‌فرستد، و ثروت را بدون شماره و محاسبه در میان مردم پخش می‌کند (و هر کس به قدر نیازش از آن بر می‌گیرد...).

«افلاذ» جمع فلذ به معنی قطعه و شعبه است؛ و افلاذ کبک به اشیاء گرانبها اطلاق می‌شود و در اینجا اشاره به منابع گرانقیمت و پر ارزش درون زمین است.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق اشاره به این باشد که انسان دسترسی به هستهٔ درونی گداختهٔ زمین می‌یابد که یک پارچه آتش و حرارت است؛ و ممکن است از آن به عنوان یک منبع مهم انرژی استفاده کرد؛ و نیز ممکن است منابع گرانبھائی از انواع فلزات از آن بتوان استخراج نمود؛ و با توجه به این که پوستهٔ جامد زمین پوستهٔ نسبتاً نازکی است و درون دل زمین جهانی از مواد گداخته و منابع گوناگون وجود دارد، دسترسی به چنین منبع عظیم و وسیعی می‌تواند فکر انسان را از جهات فراوانی راحت سازد.

رشد اخلاقی، و تامین نیازهای آینده بطور اطمینان بخش، و فراوانی منابع درآمد، و خلاصه جمع شدن غنای روحی و جسمی سبب می‌شود که حتی نیاز به شمارش اموال پیدا نشود و هر نیازمندی نیاز خود را از بیت المال حکومتش بدون تشریفات زاید بگیرد.

اینها همه از یک سو، و از سوی دیگر:

اشاراتی در اخبار دیده می‌شود که نشان می‌دهد در عصر حکومت

او شهرهای بسیار وسیع و آباد، جاده‌های وسیع، مساجد بزرگ اما ساده و بدون زرق و برق و زینت ساخته خواهد شد؛ و نظارت کاملی بر طرز ساختمان خانه‌ها، به گونه‌ای که کمترین مزاحمتی برای مردم دیگر نداشته باشد، می‌کند:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

و بینی فی ظهر الکوفه مسجداً له الف باب و يتصل

بیوت الکوفه بنهر کربلا و بالحیره^۱؛

در پشت کوفه مسجدی بنا می‌کند که یکهزار در دارد، و خانه‌های کوفه به نهر کربلا و حیره می‌رسد!

و می‌دانیم فاصله میان این دو شهر هم اکنون بیش از ۷۰ کیلومتر است.

۲- از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

إذا قام القائم...

یکون المساجد کلّها جمّاء لا شرف لها کما کان علی عهد

رسول الله صلی الله علیه و آله

و یوسّع الطّریق الاعظم فیصیر ستین ذراعاً

و یهدم کلّ مسجد علی الطّریق

و یسدّ کلّ کوّۃ الی الطّریق

و کلّ جناح و کنیف و میزاب الی الطّریق^۲؛

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰.

۲- بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۳.

هنگامی که قائم قیام کند...

مساجد در عصر او همگی دارای دیوارهای کوتاه و بدون کنگره خواهد شد همان گونه که در عصر رسول الله ﷺ بود.
جاده‌های بزرگ و اصلی را توسعه می‌دهد و به ۶۰ ذراع می‌رسد!
و تمام مساجدی را که در مسیر قرار دارند (و مزاحم مردم هستند به فرمان او) خراب می‌شود!
و تمام دریچه‌ها و روزنه‌هایی که به راهها گشوده می‌شود (و مزاحم عبور و مرور مردم است) ویران می‌سازد.
و بالکنها (ی مزاحم) و فاضلابها و ناودانیهایی که در راه (عبور مردم) باز می‌شود می‌بندد!»

۳- و نیز در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

... و لِيَصِيرَنَّ الْكُوفَةُ اَرْبَعَةَ و خَمْسِينَ مِيْلًا و لِيَجَاوِرَنَّ قُصُورَهَا كَرْبَلَا، و لِيَصِيرَنَّ اللّٰهُ كَرْبَلَا مَعْقَلًا و مَقَامًا...^۱؛
او کوفه را پنجاه و چهار میل توسعه می‌دهد تا آنجا که عمارات آن به کربلا می‌رسد، و کربلا (کوی شهیدان و قهرمانان و جانبازان راه خدا) مرکز و کانون بسیاری از فعالیتها می‌گردد...

۴- روایات در زمینه پیشرفت کشاورزی و فزونی فراورده‌های زراعی

و فزونی آبها و دامها و عمران و آبادی در تمام زمینه‌ها فراوان است.^۲

* * *

۱- بحار، ج ۵۳، ص ۱۲.

۲- منتخب الاثر، صفحات ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴.

پیشرفتهای قضائی

برای مبارزه با فساد و تجاوز و ستم، از یک سو تقویت پایه‌های ایمان و اخلاق لازم است؛ و از سوی دیگر به وجود آمدن یک سیستم صحیح و نیرومند قضائی با هوشیاری کامل و احاطه وسیع.

مسئلاً پیشرفت کامل صنایع، وسائلی را در اختیار بشر می‌گذارد که با آن بخوبی می‌توان - در مورد لزوم - حرکات همه مردم را تحت کنترل قرار داد، و هر حرکت ناموزون و نابجائی را که منتهی به فساد و تجاوز و ستمی می‌شود، زیر نظر گرفت؛ و با علائم و آثاری که مجرمان در محل جرم باقی می‌گذارند، از آنها عکسبرداری کرد؛ صدای آنها را ضبط نمود و آنها را بخوبی شناخت. قرار گرفتن چنین وسائلی در اختیار یک حکومت صالح، عامل مؤثری برای پیشگیری از فساد و ستم و در صورت وقوع چنین موضوعی، رساندن حق به صاحب حق است.

شک نیست که در عصر آن مصلح بزرگ جهان، آموزشهای اخلاقی با وسایل ارتباط جمعی فوق العاده پیشرفته، آنچنان وسعت می‌گیرد که اکثریت قاطع مردم جهان را برای یک زندگی صحیح انسانی و آمیخته با پاکی و عدالت اجتماعی آماده سازد.

ولی از آنجا که بالاخره انسان آزاد آفریده شده، و در اعمال خویش از اصل جبر پیروی نمی‌کند؛ خواه ناخواه افرادی - هر چند در اقلیت باشند - در هر اجتماع صالحی ممکن است پیدا شوند که از آزادی خود سوء استفاده کنند و از آن برای وصول به مقاصد شومی بهره گیرند.

لذا باید یک دستگاه قضائی سالم و کاملاً آگاه و مسلط باشد که حقوق مردم را به آنها برساند و ستمگر را بر سر جای خود بنشانند. با مطالعه و دقت روی جرائم و جنایات و مفاسد اجتماعی و طرق پیشگیری از آنها، روشن می‌شود که:

اولاً، با اجرای عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه ثروت، ریشه بسیاری از مفاسد اجتماعی که از تنازع و کشمکش بر سر اندوختن ثروتها و استثمار طبقات ضعیف، و حيله و تزوير، و انواع تقلبها، و دروغ و خیانت و جنایت به خاطر در آمد بیشتر از هر راه با هر وسیله، سرچشمه می‌گیرد، بر چیده می‌شود؛ و شاید رقم بزرگ فساد و ظلم در هر جامعه‌ای از همین رهگذر است؛ با از میان رفتن ریشه اصلی، شاخ و برگها خود به خود می‌خشکد.

ثانیاً، آموزش و تربیت صحیح اثر عمیقی در مبارزه با فساد و تجاوز و انحرافات اجتماعی و اخلاقی دارد؛ و یکی از علل مهم توسعه فساد در جوامع امروز این است که نه تنها از وسائل ارتباط جمعی آن، استفاده برای آموزش صحیح نمی‌شود، بلکه همه آنها غالباً در خدمت کثیف‌ترین و زشت‌ترین برنامه‌های استعماری فساد است؛ و شب و روز بطور مداوم از طریق ارائه فیلمهای بدآموز و داستانها و برنامه‌های گمراه کننده و حتی اخبار دروغ و نادرستی که در خدمت مصالح استعمار جهانی است، به ظلم و تبعیض و فساد خدمت می‌کنند.

البته اینها نیز از جهتی ریشه اقتصادی دارد و در جهت تخدیر مغزها و به ابتدال کشیدن مفاهیم سازنده، و نابود کردن نیروهای فعال و بیدار

هر جامعه، برای بهره‌گیری بیشترِ غولهای استعمار اقتصادی حرکت می‌کند بی آن‌که به مانع مهمی روبه‌رو شوند.

هرگاه این وضع دگرگون گردد، در مدت کوتاهی بطور قطع قسمت مهمی از مفاسد اجتماعی فرو خواهد نشست؛ و این کار جز از یک حکومت صالح و سالم جهانی که در مسیر منافع توده‌های جهان - و نه استثمارگران - برای ساختن جهانی آباد و آزاد و مملو از صلح و عدالت و ایمان، ساخته نیست.

ثالثاً، وجود یک دستگاه قضائی بیدار و آگاه با وسیلهٔ مراقبت دقیق که نه مجرمان از چنگ آن فرار کنند و نه از عدالت سرباز زنند، نیز عامل مؤثری در کاهش از میزان فساد، و گناه و تخلف از قانون است.

و اگر این سه جنبه دست به دست هم بدهد، ابعاد تأثیر آن فوق العاده زیاد خواهد بود.

* * *

از مجموع احادیث مربوط به دوران حکومت مهدی علیه السلام استفاده می‌شود که او از تمام این سه عامل بازدارنده، در عصر انقلابش بهره می‌گیرد آنچنان که جملهٔ معروفی که حکم ضرب المثل را دارد جامعهٔ عمل به خود می‌پوشد؛ همان جمله که می‌گوید:

«زمانی فرا می‌رسد که گرگ و میش در کنار هم آب می‌خورند!»

مسئلاً گرگان بیابان تغییر ماهیت نمی‌دهند، لزومی هم ندارد که چنین شود، و نه میشها از حالت کنونی در می‌آیند؛ این اشاره به برقراری عدالت در جهان، و تغییر روش گرگ صفتان خونخوار که با

سازش با حکومت جبار قرن‌ها به خوردن خون قشرهای مستضعف جامعه انسانی ادامه می‌دادند، می‌باشد.

آنها در پناه نظام جدید یا بکلی تغییر روحیه می‌دهند، چرا که گرگ صفتی هرگز جزء سرشت بشر نبوده و نیست و از نهادهای عرضی و قابل تغییر است، و یا حداقل بر سر جای خود می‌نشینند، و به جای خوردن منافع دگران در کنار آنها از مواهب الهی بطور عادلانه بهره می‌گیرند، همان‌گونه که «گرگ» در کنار «میش» و بر سر «چشمه»! در غیر این دو صورت مضمول تصفیه شده و وجودشان از میان برداشته خواهد شد!

از جمله اشارات قابل توجه در این زمینه، همان است که در مورد تقسیم صحیح مال در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده که آنقدر مردم غنای جسمی و روحی پیدا می‌کنند که اموال اضافی می‌ماند و طالبی ندارد؛ یعنی مردم در یک نظام صحیح حکومت آنچه‌ان تربیت می‌شوند که اموال زائد بر نیاز خود را در دسری برای خویش می‌بینند! و تمام شور و شرها و قال و غوغایی که از این رهگذر پیدا می‌شود، فرو می‌نشیند!

زندگی همه تأمین و از آینده نیز هیچ‌گونه نگرانی نخواهند داشت تا به خاطر تأمین آن تن به آلودگی‌ها و مسابقه جمع ثروت بدهند.

و نیز در حدیث دیگری خواندیم که سطح افکار مردم در عصر حکومت او چنان بالا می‌رود که به هیچ وجه با امروز قابل قیاس نیست، و طبعاً تضادها و کشمکشهایی که مولود کوتاه نظری‌ها و تنگ

چشمی‌ها، و پائین بودن سطح افکار و خلاصه کردن شخصیت در میزان مال و ثروت است؛ برچیده خواهد شد.

* * *

به خاطر مراقبت شدیدی که در عصر حکومت او طبق روایاتی که گذشت، اعمال می‌گردد؛ حتی مجرمان در محیط خانه خود در امان نیستند، چرا که ممکن است با وسائل پیشرفته‌ای تحت کنترل باشند و حتی مثلاً امواج صوتی آنها بر روی دیوار قابل کنترل گردد؛ این خود اشاره دیگری به وسعت ابعاد مبارزه با فساد در عصر حکومت او است.

داوری کردن او بر طبق قانون دادرسی محمد ﷺ و قانون دادرسی داوود عليه السلام گویا اشاره به این نکته لطیف است که او هم به موازین ظاهری دادرسی اسلامی همچون اقرار و گواهی گواهان و مانند آن استفاده می‌کند؛ و هم از طرق روانی و علمی برای کشف مجرمان اصلی، آنچنان که پاره‌ای از نمونه‌های آن از عصر داوود عليه السلام نقل شده است.

بعلاوه، در عصر او به موازات پیشرفت علوم و دانشها و تکنیک و صنعت، آنقدر وسائل کشف جرم تکامل می‌یابد که کمتر مجرمی می‌تواند ردپائی که با آن شناخته شود از خود به جا نگذارد.

در یکی از مطبوعات خبری پیرامون شگفتیهای مغز آدمی خواندم که مغز انسان امواجی برابر با اعتقادات درونی بیرون می‌فرستد که با اندازه‌گیری آن می‌توان به راستگویی و دروغگویی افراد در اظهاراتشان پی برد!

مسئلاً این وسایل تکامل می‌یابد و وسائل دیگری نیز اختراع

می‌گردد. و با استفاده از روشهای پیشرفته روانی، مجرمان کاملاً مهار می‌شوند، هر چند مجرم در چنین جامعه‌ای اصولاً کم است (ولی همان کم نیز کاملاً مهم است).

برای چندمین بار تکرار می‌کنیم:

این اشتباه است اگر ما تصوّر کنیم که در عصر حکومت او همه این مسائل از طریق اعجاز حل می‌شود، چرا که اعجاز حکم یک استثنا را دارد، و برای مواقع ضروری، و مخصوصاً اثبات حَقّانیت دعوت پیامبر ﷺ یا امام باقر است، نه برای تنظیم زندگی روزمره و جریان عادی زندگی؛ که هیچ پیامبری برای این مقصد از معجزه استفاده نکرده است.

بنابراین، مسیر حکومت جهانی او از همان نمونه است که اشاره کردیم نه از نمونه اعجاز! به هر حال، آنچه‌ان امنیتی در سایه حکومت او جهان را فرا می‌گیرد که طبق روایتی یک زن تنها می‌تواند از شرق جهان به غرب عالم برود بدون این که کسی مزاحم او شود!

* * *

اگر مسأله سادگی زندگی مهدی ﷺ را - طبق آنچه در روایات آمده به آن بیفزائیم باز مسأله از این هم روشنتر می‌شود؛ چرا که عمل او سرمشق و الگویی است برای مردمی که تحت پوشش حکومت او قرار دارند، یعنی برای همه مردم جهان.

و با در نظر گرفتن این موضوع که قسمت مهمی از جرائم و جنایات

و مفساد اجتماعی از تجمل پرستی و پر زرق و برق شدن زندگی و تشریفات بیهوده و پر خرج و کمر شکن سرچشمه می‌گیرد، یکی دیگر از دلایل برچیده شدن مفساد در دوران حکومت او روشن می‌گردد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین آمده است:

«و ما لباس القائم علیه السلام الا الغلیظ و ما طعامه الا الجشب^۱؛

لباس قائم علیه السلام چیزی جز پارچه خشن نیست و غذای او نیز تنها

غذای ساده و کم اهمیت است!»

نظیر همین موضوع از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^۲

حکومت دراز مدت

گرچه درباره مدت حکومت او احادیث مختلفی در منابع اسلامی دیده می‌شود که از ۵ یا هفت سال تا ۳۰۹ سال (مقدار توقف اصحاب کهف در آن غار تاریخی) ذکر شده - که در واقع ممکن است اشاره به مراحل و دورانهای آن حکومت باشد (آغاز شکل گرفتن و پیاده شدنش پنج یا هفت سال و دوران تکاملش ۴۰ سال و دوران نهائی اش بیش از سیصد سال! دقت کنید) - ولی قطع نظر از روایات اسلامی، مسلم است که این آوازه‌ها و مقدمات برای یک دوران کوتاه مدت نیست بلکه قطعاً برای مدتی است طولانی که ارزش این همه تحمل زحمت و تلاش و کوشش را داشته باشد!

۱ و ۲ - منتخب الاثر، ص ۳۰۷.

نوسازی در تمام زمینه‌های فکری و فرهنگی

آئینهای آسمانی در واقع همانند آبی هستند که از آسمان نازل می‌گردد.

قطره‌های شفاف باران - در صورتی که هوا آلوده نباشد - پاک و زلال و زیبا و حیاتبخش، خالی از هر گونه آلودگی است؛ در هر جا فرود آید پیام آور زندگی و زیبایی است؛ و تَلَأْلُؤْ آن تشنگان را به سوی خود دعوت می‌کند؛ و حتّی غیر تشنگان را بر سر میل نوشیدن آب می‌آورد. اما به هنگامی که روی زمینهای آلوده می‌ریزد، تدریجاً صفا و پاکی نخستین خود را از دست می‌دهد؛ و گاه به صورتی در می‌آید که هر بیننده‌ای از مشاهده آن روی درهم می‌کشد و از عفونت آن فرار می‌کند! آئینهای الهی که در آغاز به صفا و پاکی باران، و روشنایی آفتاب، و زیبایی بهار هستند، با تماس به افکار منحط جاهلان، و دستهای آلوده مغرضان و آمیخته شدن با عادات و رسوم و سلیقه‌های شخصی، گاهی چنان تحریف می‌شوند که جاذبه و کشش خود را بکلی از دست می‌دهند.

اسلام این آئین زنده پر تحرک که عقب افتاده‌ترین ملت‌ها را به پیشروترین تبدیل کرد نیز از این موضوع برکنار نمانده، هر چند وجود قرآن دست نخورده، و دانشمندانی که در هر عصر و زمان، حتّی به قیمت جان خود برای حفظ اصالت آن کوشیدند، تا حدّ زیادی جلو این دگرگونیها را گرفتند؛ ولی باید اعتراف کرد که بسیاری از مفاهیمش نزد گروه کثیری از مسلمانان چنان مسخ و واژگون شده که می‌توان گفت هم

اکنون اسلام اصیل عصر پیامبر ﷺ در میان بسیاری اصلاً نایاب است! سازنده‌ترین مفاهیم همچون «زهد و پارسایی» و «صبر» و «انتظار» و «شهادت» و «شفاعت» و «عبادت» گاهی آنچنان گرفتار تحریف و تفسیرهای نادرست و وارونه شده که اسلام راستین از آن وحشت می‌کند!

بسیاری از قوانین اسلام با کلاه‌های «شرعی» و «غیر شرعی» عملاً به نابودی گرائیده، همچون حکم ربا و نزول‌خواری که تنها اسمی از آن بر جای مانده است.

قسمتی دیگر - همچون هجرت و جهاد و شهادت - به دست فراموشی سپرده شده؛ و یا لاقلاً شکل تاریخی و مخصوص به دوران معینی از آغاز اسلام را به خود گرفته است.

توحید اسلامی به انواع شرکها آلوده شده؛ و مکتب اهل بیت پیامبر ﷺ که اسلام اصیل را به حکم «انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب‌الله و عترتی^۱» در خود پرورش می‌دهد، در میان گروه عظیمی از مسلمین کاملاً ناشناخته مانده و با انواع تهمتها مردم را از آن دور ساخته‌اند.

او همچون باغبان پرتوان و ماهری، علف هرزه‌های گوناگون را، هر چند چنان با نهالهای اصلی پیچیده شده باشند که جدا کردنشان محال به نظر برسد، از باغستان اسلام ریشه کن می‌سازد.

۱- این حدیث در منابع فراوانی از برادران اهل سنت نقل شده؛ برای آگاهی بیشتر به کتاب «قرآن و حدیث» مراجعه کنید.

شاخه‌های کج و معوج و اضافی را، بی تأمل و بی امان، قطع می‌کند؛ این آب آلوده و تیره و تار را تصفیه می‌نماید؛ زنگار تفسیرهای نادرست را می‌زداید؛ گرد و غبار نسیان و فراموشکاری را از آن پاک می‌کند؛ و دستهای سوء استفاده کنندگان و منحرفان را از آن کوتاه می‌نماید.

خلاصه، همان اسلام راستین عصر پیامبر ﷺ و علیؑ را تجدید می‌کند.

یکی از رسالتهای مهدیؑ پیراستن اسلام از همین وصله‌ها و پیرایه‌ها و به تعبیر دیگر نوسازی و تجدید بنای کاخ شکوهمند آن است. مسجد را که روزی فعالترین کانونهای اسلام و مرکز هرگونه حرکت سیاسی و علمی و فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی بود و امروز در میان گروهی به شکل مرکزی برای از کار افتاده‌ها و بازنشسته‌ها و بی‌خانه‌ها و لانه‌ها، و بیکارها، و یا شکل یک سرگرمی، و حدّ اعلاء یک عادت در آمده، به شکل نخستینش باز می‌گرداند.

جمود و سکوت جای خود را به جنبش و حرکت و فریاد می‌دهد. جهاد اسلامی را در تمام زمینه‌ها زنده می‌کند. توحید اصیل اسلام را از هرگونه آلودگی به شرک رهایی می‌بخشد و مفاهیم مسخ شده و باژگون شده را به صورت صحیح تفسیر می‌کند. سلیقه‌های شخصی را از اسلام کنار می‌زند و زنگ عادات و رسوم را از آن می‌زداید.

اسلام را از شکلهای محدود قومی و محلی در می‌آورد و در شکل جهانی‌اش آشکار می‌سازد.

دست سوء استفاده کننده‌ها و کلاه شرعی گذارها را از آن قطع می‌کند، و قوانینش را دور از این گونه زائده‌ها عرضه می‌نماید.

* * *

مجموع این نوسازی و بازسازی آنچه‌ان زیاد و دگرگون کننده است که در پاره‌ای از روایات اسلامی از آن به «دین جدید» تعبیر شده است. در روایتی که از امام صادق علیه السلام در کتاب «اثبات الهداة» نقل شده، چنین می‌خوانیم:

«إذا خرج القائم يقوم بامر جديد، و كتاب جديد، و سنة جديد و قضاء جديد^۱؛ هنگامی که قائم خروج کند امر تازه، و روش تازه و داوری تازه‌ای با خود می‌آورد».

روشن است که تازگی این برنامه‌ها و روشها و داوریها نه به خاطر آن است که مذهب جدیدی با خود می‌آورد، بلکه آنچه‌ان اسلام را از میان انبوه خرافات، و تحریفها، و تفسیرهای نادرست و تلقی‌های غلط بیرون می‌آورد که بنائاً کاملاً نو و جدید جلوه می‌کند.

همچنین تازگی کتاب نه مفهوم آن است که یک کتاب آسمانی جدید بر او نازل می‌شود چرا که امام قائم است و حافظ دین، نه پیامبر و آورنده آئین و کتاب جدید؛ بلکه قرآن اصیل فراموش شده را چنان از زوایای تحریفهای معنوی، و تفسیرهای نادرست بیرون می‌کشد که می‌توان نام کتاب جدید بر آن گذاشت.

۱- اثبات الهداة، ج ۷، ص ۸۳.

شاهد این گفتار علاوه بر صراحت قرآن در زمینه ختم نبوت در آیه ۴۰ سوره احزاب و گذشته از روایاتی که صریحاً مسأله خاتمیت پیامبر اسلام را ثابت می‌کند، احادیث متعددی است که تصریح می‌کند او با همان روش پیامبر اسلام ﷺ و کتاب و سنت و آئین او بر می‌خیزد: یکی از دوستان امام صادق علیه السلام به نام «عبدالله بن عطا» می‌گوید: از امام پرسیدم روش و سیره مهدی علیه السلام چگونه است؟ امام در پاسخ فرمود:

«یصنع ما صنع رسول الله ﷺ یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله ﷺ امر الجاهلیة و یستأنف الاسلام جدیداً؛ همان کاری را که رسول خدا انجام داد، انجام می‌دهد؛ برنامه‌های (نادرست) پیشین را ویران می‌سازد، همانگونه که رسول خدا اعمال جاهلیت را ویران ساخت؛ و اسلام را نوسازی می‌کند.»

در همان کتاب (اثبات الهداة) می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«القائم من ولدی؛ اسمہ اسمی و کنیتہ کنیتی و شمائلہ شمائلی؛ و سنتہ سنتی؛ یقیم الناس علی طاعتی و شریعتی و یدعوهم الی الکتاب ربی^۱؛ قائم از فرزندان من است؛ نام او نام من و کنیه‌اش کنیه من و قیافه‌اش قیافه من؛ و روشش روش من است؛ مردم را به پیروی من و آئین من و او می‌دارد و آنها را به کتاب پروردگارم دعوت می‌کند.»

و در کتاب «منتخب الاثر» از رسول خدا ﷺ چنین آمده است:

و انَّ الثَّانِي عَشْرَ مِنْ وَلَدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يَرَى، وَ يَأْتِي
عَلَى أُمَّتِي بِزَمَنِ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، وَلَا يَبْقَى مِنَ
الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللَّهُ لَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ بِهِ وَيَجِدُّهُ؛

دوازدهمین فرزندم از نظرها پنهان می‌گردد و دیده نمی‌شود؛ و
زمانی بر پیروان من خواهد آمد که از اسلام جز نام و از قرآن جز
نقشی باقی نماند؛ در این هنگام خداوند بزرگ به او اجازه خروج
می‌دهد، و اسلام را با او آشکار و تجدید می‌کند.

صراحت این اخبار بقدری است که ما را از هر گونه توضیح بی نیاز
می‌کند.

* * *

وحدت دین

شک نیست که اختلافات مذهبی با یک نظام توحیدی در تمام
زمینه‌ها، سازگار نیست؛ زیرا همین اختلاف برای بر هم زدن هر نوع
وحدت کافی است.

بعکس، یکی از عوامل مهم وحدت، وحدت دین و مذهب است که
می‌تواند مافوق همه اختلاف‌ها باشد، و نژادها و زبان‌ها و ملیتها و
فرهنگ‌های گوناگون را در خود گردآوری و از آنها جامعه واحدی

بسازد که همگان در آن همچون برادران و خواهران باشند که: «انما المؤمنون اخوه»

به همین دلیل، یکی از برنامه‌های اساسی آن مصلح و انقلابی بزرگ، توحید صفوف در سایه توحید مذهب، است.

ولی نباید تردید به خود راه داد که این توحید نه ممکن است اجباری باشد؛ و نه اگر امکان اجبار در آن بود، منطقی بود اجباری شود.

مذهب با قلب و روح آدمی سر و کار دارد و می‌دانیم قلب و روح از قلمرو زور و اجبار بیرون است؛ و دست کسی به حریم آن دراز نمی‌شود.

بعلاوه، روش و سنت پیامبر ﷺ - چنانکه قرآن هم گواهی می‌دهد - بر اجبار نبوده که: «لا اکراه فی الدین»

لذا، همواره اسلام، اهل کتاب را به عنوان یک اقلیت سالم پذیرفته و از آن‌ها مادام که دست به تحریکاتی نزنند حمایت کرده است.

با توجه به این که در دوران حکومت آن مصلح بزرگ، همه و سایل پیشرفته ارتباط جمعی، در اختیار او و پیروان رشید او است، و با توجه به این که اسلام راستین با حذف پیرایه‌ها کشش و جاذبه‌ای فوق‌العاده‌ای دارد، بخوبی می‌توان پیش بینی کرد که اسلام با تبلیغ منطقی و پیگیر، از طرف اکثریت قاطع مردم جهان پذیرفته خواهد شد؛ و وحدت ادیان از طریق اسلام پیشرو، عملی می‌گردد.

این حقیقت را که از راه دلیل عقلی بالا در یافتیم، در روایات اسلامی نیز به روشنی دیده می‌شود.

«مفصل» در ضمن حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«... فوالله يا مفضل ليرفع عن الملل و الاديان الاختلاف و

يكون الدين كله واحداً كما قال الله عزوجل ان الدين

عندالله الاسلام...؛... به خدا سوگند ای مفضل اختلاف از میان

ادیان برداشته می‌شود و همه به صورت یک آئین در می‌آید؛ همان

گونه که خداوند عزوجل می‌گوید: دین در نزد خدا تنها اسلام

است...»

در تفسیر بعضی از آیات قرآن که اشاره به قیام مهدی علیه السلام می‌کند نیز

سابقاً نظیر همین مطلب را خواندیم.

و به این ترتیب، آئین توحید و اسلام در همهٔ خانه‌ها، در درون

زندگی همهٔ انسانها، و در تمام دلها وارد می‌شود.

ولی با اینهمه نمی‌توان گفت که اقلیتهای کوچکی از پیروان ادیان

آسمانی دیگر مطلقاً وجود نخواهد داشت چرا که انسان دارای آزادی

اراده است و اجباری در چنین نظام حکومتی در کار نیست؛ و امکان

دارد افرادی بر اثر اشتباه یا تعصب بر عقیده پیشین باقی بمانند، هر چند

اکثریت گرایش به نظام توحیدی اسلام خواهند کرد، و این یک امر

طبیعی است.

ولی به هر حال، اگر چنین اقلیتی هم وجود داشته باشد، به صورت یک اقلیت سالم و با حفظ شرایط «اهل ذمه» مورد حمایت آن حکومت اسلامی خواهند بود.

مدعیان دروغین

آیا مهدی ظهور نکرده

در طول تاریخ اسلام، تقریباً از همان قرن نخست، به نام کسانی برخورد می‌کنیم که با گذاردن نام «مهدی موعود» بر خود، و یا چسباندن این عنوان از سوی دیگران به آنها، داعیه‌های بزرگی داشتند، یا برای آنها قائل بودند؛ گرچه هیچکدام از این مدعیان نه تنها توفیق اصلاح جهان را نیافتند و دنیای پر از ظلم و جور را، از عدالت و داد پر نکردند؛ حتی در محیط کوچک خود نیز مبدأ یک حرکت مختصر اصلاحی نبودند.

شاید نخستین کسی که این نام را بر او گذاشتند - هر چند راضی به این کار نبود - محمد حنفیه فرزند علی علیه السلام البتّه از مادری غیر از فاطمه علیها السلام بود که گروه «کیسانیه» اعتقاد داشتند:

او مهدی موعود است و پس از مرگ او، سر و صدا بلند کردند که او هرگز نمرده است؛ بلکه در کوه «رضوی»^۱ در میان دو شیر قرار گرفته که حافظ و نگهبان اویند!

۱- «رضوی» بر وزن «رعنا» کوهی در نزدیکی مدینه است؛ علّت ذکر نام این کوه را در دعای ندبه، در کتاب «پاسخ به پرسشهای مذهبی» ذکر کرده‌ایم.

در حالی که می‌دانیم «محمد حنفيّه» در سال ۸۰ یا ۸۱ هجری وفات کرد و در بقیع (گورستان معروف مدینه) به خاک سپرده شده، و خوشبختانه امروز دیگر سر و صدایی از این گروه به گوش نمی‌رسد. سپس بعضی از خلفای جبار عباسی برای رسیدن به مقام خلافت و استفاده از عقاید پاک مذهبی گروهی از مردم ساده دل برای نیل به این هدف، با توجه به آمادگی ذهنی مردم مسلمان درباره مهدی موعود، با همین عنوان قدم به میدان گذاردند و خود را مهدی معرفی کردند.

ولی گذشت زمان نشان داد که نه تنها مهدی نبودند، بلکه از ستمکارانی بودند که باید به دست مهدی و با شمشیر او نابود شوند! این امر همچنان ادامه یافت و هر از چندی، کسی مدعی مهدویت شد و گروهی را گرد خود جمع کرد و به گمراه ساختن آنها پرداخت؛ اما این مهدی‌های موسمی و فصلی، هیچکدام دیری نپاییدند که نقشه‌هایشان نقش بر آب شد!

زیرا دعوی مهدویت به همان اندازه که برای جلب موقت گروهی از عوام دل‌انگیز و رؤیایی است، خطرناک و دور از مصلحت سودجویان است، چون مهدی باید جهان را پر از عدالت کند، و این چیزی است که زود مدعیان دروغین را رسوا می‌کند.

در میان این مدعیان دروغین همه گونه افراد بودند.

در بعضی نشانه‌های بیماری روانی و سبک مغزی و حداقل ساده لوحی دیده شده، در حالی که بعضی جاه طلب و دنیا پرست بودند و به خاطر اشباع همین روحیه، بدون مطالعه عواقب کار، این دعوی را

عنوان کردند.

بعضی دیگر، آلت دست دشمنان شناخته شده اسلام بودند که از وجودشان برای انحراف فکر مسلمانان از مسائل حیاتی که با آن روبه‌رو بودند؛ و یا برای ایجاد تفرقه و نفاق و تضعیف قدرت مذهبی مخصوصاً قدرت روحانیون که همواره مزاحم سرسخت آنها بودند، استفاده می‌شد.

خلاصه، این بازی ادعای مهدویت همچنان ادامه یافت تا این اواخر که «سید محمدعلی باب» را به روی صحنه آوردند.

گرچه او در آغاز جرأت چنین ادعائی را نداشت بلکه طبق اسناد زنده و گواهی سخنان خودش که امروز در نوشته‌ها موجود است، مدّعی مهدویت نبود، بلکه به همین مقدار قانع بود که او را «باب» و «نائب خاصّ مهدی» بدانند.

ولی با گذشت زمان و جمع شدن عده‌ای اطراف او، و تحریک آنها که در پشت صحنه سرنخ این برنامه را در دست داشتند، ادعای خود را به قائمیت (مهدویت) تغییر داد.^۱

قرائن و اسنادی که از تاریخ زندگی او و پیروانش جمع آوری شده - و چه خوب جمع آوری کرده‌اند - نشان می‌دهد که دعوی او از هر سه

۱- در کتاب «ظهور الحق» که مورد قبول این فرقه است (در صفحه ۱۷۳) می‌خوانیم که «باب» در اواسط سال ۱۲۶۵ در زندان ماکو طی نامه‌ای به ملا عبدالخالق نوشت «انا القائم الحق الّذی انتم بظهوره توعدون» و ملا عبدالخالق پس از این جریان از ادعای او سخت ناراحت شد.

امر سرچشمه می‌گرفت؛ یعنی، هم از ناحیه عمال دولتهای استعماری - همچون «روسیه تزاری» در آغاز، و «انگلستان» و «آمریکای میراث‌خوار استعمار» به دنبال - رسماً «تحریک» و «تقویت» و «حمایت» می‌شد؛ و هم جاه‌طلبی خاصی که بر وجود او مستولی بود او را آرام نمی‌گذاشت؛ و هم خالی از یک نوع ناراحتی روانی نبود.^۱

البته این رشته سر دراز پیدا کرد، و جانشینان، او را عملاً عقب زده و به یک شخصیت درجه دو که مقدمه ظهور ایشان بوده تبدیل کردند و خود داعیه‌های بیشتری در سر پروراندند.

اما تشعب فرقه‌های آنها از یک سو^۲؛ و انتشار اسناد زنده‌ای دایر بر ارتباط مستقیم با دولتهای استعماری از سوی دیگر^۳؛ و از همه مهمتر فقدان محتوای قابل ملاحظه‌ای که بتواند حتی مردم کوچه و بازار را اشباع کند، در دعوت آنها، از سوی سوم؛ و روشنگریهایی که از ناحیه گروهی از مسلمانان بیدار برای معرفی این «حزب سیاسی استعماری» شد از سوی چهارم؛ خیلی زود وضع آنها را روشن ساخت.

۱- دلیل بر ناراحتی روانی او علاوه بر محتویات کتابهای او و الفاظ و عباراتی که کاملاً شبیه الفاظ یک بیمار روانی است، این که در کتاب «کشف الغطاء» از «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» که از سران آنهاست می‌خوانیم که مجتهدین تبریز پس از بازجویی از «باب» در آن مجلس معروف گفتند: «سخنان تو خون تو را برای ما مباح می‌کند اما علت این که دستور اعدام تو را نمی‌دهیم احتمال خبط دماغ تو است.»

۲- تا کنون تعداد فرق آنها متجاوز از بیست فرقه شده است.

۳- به کتابهای «کینازدالگورکی» و «پرنس دالگورکی» و کتاب «بی بهائی باب و بها» مراجعه شود.

البته هدف ما در این بحث این نیست که پیرامون نقاط ضعف آنها بحث کنیم؛ که این موضوع در خور کتاب جداگانه‌ای است و خوشبختانه کتابهای زیادی در این زمینه نوشته شده که بعضی از نظر محتوای کاملاً جالب است.^۱

* * *

هدف ما در اینجا تنها بیان دو موضوع است:

۱- بعضی می‌گویند:

می‌دانیم از اعتقاد به ظهور مهدی سوء استفاده فراوانی شده و می‌شود آیا بهتر نیست اصل این موضوع را مسکوت بگذاریم تا این همه سوء استفاده‌چی‌ها آن را دستاویز خود نسازند؛ اصولاً چرا ما چیزی را بپذیریم که این اندازه ممکن است از آن تعبیر نامطلوب شود؟

۲- سؤال دیگری که تقریباً نقطه مقابل سؤال اول است این است که آیا راستی می‌توان باور کرد که تمام مدعیان مهدویت، دروغین بودند؛ هیچ احتمال نمی‌دهید که در میان این مدعیان واقعییتی وجود داشته است و همه فرصت طلب و سوء استفاده‌چی و یا تحریک شده استعمار نبوده‌اند؟

در این بحث تنها هدف ما پاسخ گفتن به دو سؤال بالا و تجزیه و تحلیل آنهاست.

۱- به کتابهای «بهائی چه می‌گوید» و «محاکمه و بررسی» و «گفتار خوش یارقلی» و «هدیه النملة» و «پرنس دالگورکی» مراجعه فرمائید.

در مورد سؤال نخست، باید اولاً این سوال را طرح کرد که: کدام واقعیت پر ارزش تر را در دنیا سراغ داریم که مورد سوء استفاده از طرف گروهی نابکار واقع نشده است؟

مگر تاریخ اینهمه مدّعیان دروغین نبوت و پیامبری را به ما نشان نمی دهد که حتی در عصر اتم و فضا نیز دست بردار نیستند و زمزمه ادّعی آنها را در گوشه و کنار می شنویم.

پس چه خوب است که اصلاً دعوت پیامبران را به دست فراموشی بسپاریم و همچون «براهمه» اصل نبوت را انکار کنیم تا گرفتار سوء استفاده چی ها نشویم!

آیا به عقیده شما این سخن منطقی است!

در زندگی روزمره تا کنون چقدر افراد را شنیده ایم که از عنوان پزشک و مهندس و دکتر، یا عناوین دیگر قلابی، برای پر کردن جیب خود، یا اغراض دیگر، سوء استفاده کرده اند و شاید گاهی سالها، بدون این که ردّ پائی از خود بگذارند، همین راه را پیموده و به این عنوان قلابی معروف بوده اند.

آیا می توان گفت حالا که عنوان «طیب» مورد بهره برداری نامشروع گروهی قرار گرفته باید بکلی منکر وجود طیب و دکتر شویم!

این گونه سخن گرچه بسیار دور از منطق به نظر می رسد اما متأسفانه در میان نوشته های بعضی از منکران اصل ظهور مهدی به چشم می خورد.

به هر حال، این یک قاعده کلی است که همیشه هر دروغی خود را در لباس راست قرار می‌دهد و از اعتبار آن برای پوشاندن بی‌اعتباری خود استفاده می‌کند که «این دروغ از راست می‌گیرد فروغ!»

هیچ خائن و نادرست و دزد و دروغگو، در چهره اصلی خود ظاهر نمی‌شود؛ بلکه با استفاده از آبرو و حیثیت و «امانت و پاکی و درستی» و تظاهر به آن‌ها به هدف‌های نامشروع خود می‌رسند.

آیا این دلیل بی‌اعتبار بودن این مفاهیم عالی انسانی است! ثانیاً، آیا اعتقاد به ظهور مهدی یک واقعیت است که مورد سوء استفاده قرار گرفته یا یک امر تخیلی است؟

اگر واقعیت آن را پذیرفته‌ایم - چنانکه باید هم بپذیریم زیرا دلایل فراوانی بر آن در دست داریم - با سوء استفاده این و آن نمی‌توان کنارش گذارد، و اگر (فرضاً) واقعیتی نداشته باشد، باید آن را کنار گذارد، خواه از این عنوان استفاده نامناسب شده باشد یا نه!

به هر حال، طرز بهره‌گیری درست یا نادرست از یک موضوع نمی‌تواند وسیله قضاوت درباره آن موضوع باشد.

آیا اگر روزی «انرژی اتمی» وسیله جنگ افروزان سنگدل دنیا مورد سوء استفاده قرار گیرد و در یک حمله اتمی به شهر «هیروشیما» ۳۰۰ هزار نفر کشته و ۳۰۰ هزار نفر مجروح که پس از گذشتن ۳۰ سال هنوز زخمهای هولناک بعضی درمان نیافته، به جای بماند، دلیل این می‌شود که بکلی از این انرژی عظیم چشم‌پوشیم یا اصلاً وجود آن را انکار کنیم؟ چرا که امپریالیست‌های بیرحم از آن سوء استفاده کرده‌اند؛ یا

ضمن قبول این واقعیت بکوشیم در مسیر صحیح و به نفع جامعهٔ انسانی مورد بهره برداری قرار گیریم؟

* * *

از این سؤال و پاسخ که بگذریم نوبت به سؤال دوم می‌رسد که از جهتی مهمتر است که آیا همهٔ این مدعیان مهدویت، دروغ زن بودند و واقعیتی در ادعای هیچیک وجود نداشته است، یا نه؟
به عقیدهٔ ما رسیدن به پاسخ این سؤال با در دست داشتن نشانه‌ها و بازتابها و نتایج این ظهور بزرگ، بسیار آسان است.

در بحث‌های گذشته بقدر کافی این حقیقت را دانستیم که «مهدی» یک رسالت جهانی دارد، و برای تحقق بخشیدن به این رسالت از تمام امکانات خداداد و وسایل موجود یا وسایلی که خود به وجود می‌آورد استفاده می‌کند.

رسالت اصلی او بر چیدن هرگونه ظلم و ستم از محیط زندگی انسانها، و ریختن طرح نوینی برای یک حکومت جهانی بر اساس عدل و داد و مبارزه با انواع تبعیضها و استعمار و استثمار و زورگویی گردنکشان است.

او جهشی به افکار می‌دهد.

او پیشرفت چشمگیری به علوم و دانشها و صنایع می‌بخشد.

او حرکتی در جهان خفته در همهٔ زمینه‌ها ایجاد می‌کند.

او همهٔ پیروان مذاهب رادر زیر یک پرچم گردآوری می‌کند.

او ثروتهای جهان را عادلانه تقسیم می‌نماید.

او رونق به اقتصاد جهان می‌بخشد، آنچنان که نیازمندی در همهٔ جهان پیدا نخواهد شد.

او هر حقی را به صاحبش می‌رساند.

او هیچ نقطهٔ ویرانی را در زمین باقی نمی‌گذارد مگر این که آباد می‌سازد.

و در عصر او آنچنان امنیت جهان را فرا می‌گیرد که اگر زنی تنها از شرق جهان به غرب برود، هیچکس آزاری به او نمی‌رساند.

او منابع زمین را استخراج می‌کند.

و همه را در یک نظام توحیدی همه‌جانبه مجتمع می‌سازد.

اینها برنامه‌های عملی و رسالت‌های آن انقلابی بزرگ جهان در بزرگترین انقلاب‌های تاریخ بشر است که در منابع مختلف به آن اشاره شده است و مدارک هر یک را در فصول گذشته آوردیم.

آیا هیچیک از این مدّعیان یک هزارم این برنامه را عملی کردند سهل است؛ آیا حتی شهر و محلهٔ خود را توانستند طبق این برنامه تنظیم کنند؟

ما می‌بینیم هنوز مظالم و ستمها، تجاوزها و تعدّیها، در حال گسترش است؛ جنگ‌های جهانی اوّل و دوّم میلیون‌ها کشته، و دهها میلیون مجروح بر جای گذاشت و جهانی را به خاک و خون کشید.

روز به روز رقابت‌های خطرناک ابرقدرتها بیشتر، و فاصلهٔ آن‌ها با ممالک فقیر فزونتر می‌گردد؛ هر شب حدود یک‌هزار میلیون مردم جهان گرسنه می‌خوابند؛ و زندانها پر است از انبوه بیگناهان.

خود کامگان دیو سیرت هنوز به انواع شکنجهٔ مردم جهان مشغولند.

یعنی، جهان هنوز رو به تراکم ظلم و ستم می‌رود، کی و کجا از عدل و داد پر شده است؟

و همین دلیل قویترین و مؤثرترین پاسخ به تمام مدّعیان طول تاریخ است و سند زنده‌ای است بر دروغ آنان، دلیلی کوتاه و فشرده اما برنده و قاطع!

آری! هنوز آن آفتاب چهره از ابرها به در نکشیده، و باید همچنان انتظار آن روز را کشید، که ابرها بکلی کنار روند و جهان تاریک به وجودش روشن شود؛ و گویا صبح نزدیک است.

«الیس الصّبح بقریب»

انارک نائین^۱ - ناصر مکارم شیرازی

رمضان ۱۳۹۸

مطابق با مرداد ۱۳۵۷

۱- آخرین تبعیدگاه مؤلف در دوران ستمشاهی.

تقاضای ناشر

برای هرگونه پیشنهاد در مورد این کتاب با نشانی زیر مکاتبه فرمایید:
قم - خیابان شهدا، مطبوعاتی هدف

آن روز که :

ابراهیم سیاه ظلم و فساد آسمان جهان را بپوشاند

آن روز که :

قدرتهای اهریمنی جهانخواره پنجه‌های خود را در

گلوئی مردم رنج‌دیده دنیا، هرچه بیشتر فرو برند

آن روز که :

همه معیارها جز معیار ماده و ماده پرستی از میزان

سنجش افکار مردم پنهان گردد

آن روز که :

امواج تبلیغاتی نیرومند طاغوت‌های شرق و غرب

برای تأمین منافع نامشروع خود هر حقی را باطل و

هر باطلی را حق جلوه دهد

و سرانجام

آن روز که :

تازیانه نامهربانیها؛ تنگ نظریها؛ جدائیها؛ تبعیضها

و ستمها پشت خلق مستضعف جهان را مجروح سازد

آری!

در آن لحظه چشمهای پر امیدمان به تو - ای مصلح

بزرگ جهان - دوخته شده

به انقلاب و حکومت جهانی‌ات!

و از خدایت این توفیق را برای ما بخواه که خود را

آنچنان بسازیم، از نظر وسعت فکر و اندیشه، از نظر

مبارزه و جهاد و از نظر قدرت اصلاح همه جانبه جهان،

که شایستگی شرکت در آن برنامه عظیم انقلابی را

داشته باشیم!